# النحو الجامع

شامل کلیه مباحث نحو توام با ترکیب و توضیح

تألیف ـ محسن بینا

هنر نمیخرد ایام و غیر از اینم نیست ٭ کجا روم بتجارت بدین کساد متاع

در بازار علم و دانش متاع نحو را رونقی نیست، خریداران آن معدودند، علت اینست هنوز این علم با سبك و روش و الفاظ و عبارات چندین قرن قبل بخریداران عرضه میشود . مشتریان امروز جز متاع روز نخرند، این علم را سبکی بدیع، متدی جدید، عباراتی سلیس لازم است تا امروزیان نیز بدان رو کنند. «النحو الجامع» جامع این جهات است .

بسمه تعالی

---

اعلم انّ للعلوم اوائل تؤدّی الی اواخرها ومداخل تفضی الی حقائقها . فلیبتدیء طالب العلم باوائلها لینتهی الی اواخرها وبمداخلها لیفضی الی حقائقها ولا یطلب الاخر قبل الاوّل ، ولا الحقیقة قبل المدخل فلا یدرك الاخر ولا یعرف الحقیقة لانّ البناء علی غیر اسّ لا یبنی والثمر من غیر غرس لا یجنی .

(ماوردی)

# النحو الجامع

al-Nahw al-jamiᶜ

## شامل كلیهٔ مباحث نحو توأم با ترکیب و توضیح


تألیف محسن بینا

دبیر زبان و ادبیات



چاپ اول

شهریور ماه ۱۳۳۷





چاپخانهٔ دارالعلم قم

# مقدمه-تحول در علم نحو

درسالهای ۲۵ و ۲٦ که اینجانب عهده دار تدریس زبان عربی بودم بین کتب موجوده هرچه گشتم کتابی نیافتم که برای محصلین کلاسهای پنجم و ششم مناسب و با برنامه آنان سازش داشته باشد ناچار شدم جزوه ای تهیه و از روی آن تدریس کنم تهیه این جزوه چون نظر خاصی در تدوین آن داشتم مدتی وقت مرا گرفت اما بی نتیجه هم نبود چند سالی مورد استفاده قرار گرفت .

پس از تهیه جزوه بفکر تکمیل آن و تألیف کتاب افتادم بخاطرم گذشت آن جزوه را بهمان سبك و روش که روی آن آزمایش شده تکمیل کنم از آنجائی که برای نوع کتب کلاسیك ثبات و بقائی نمیدیدم با تألیف کتاب بسبك کلاسیك موافق نبودم میخواستم کتابی تألیف شود جامع ، غیر کلاسیك ، در عین حال به روشی که نظر محصلین را جلب کند تا در نتیجه راه تحصیل زبان عربی سهل و زمینه تکمیل ادبیات بیش از پیش فراهم گردد . البته این فکر در آنوقتی قوت میگرفت که میدیدم کتابهای درسی زبان خارجه روز بروز تکمیل و یکی پس از دیگری باسبکی نو ، به بازار عرضه میشد .

من هنوز در مقدمات امر میبودم ، فکر چنین تألیفی را در سرداشتم ، نقشه برای وضع کتاب طرح میکردم ، پای بمیدان عمل نگذارده بودم ، اما چیزی که بود فکر این کار مرا بسیار رنج میداد .

پس از مدتی بامشغله تدریس مشغول آن شدم چندروزی بمطالعه گذرانده چند صفحه از آن را نوشتم ، ولی متوجه شدم تحول در نحو و تألیف چنین کتاب کاری است مشکل فرصت و فراغتی میخواهد که برای من میسر نیست واجبار بتدریس در صبح وعصر با تألیف سازش ندارد باخود گفتم آنانکه فراغت بیشتری داشته وشایستگی این کار را دارند قطعاً دست بچنین تألیفی خواهند زد ومرور ایام ابهام علم نحو را هم برطرف خواهد کرد فکر تألیف را از سر بدر کرده بترجمه ای مشغول شدم (۱)

سالها گذشت ، کتابها نوشته شد ، تحولاتی پیش آمد ، صورت بسیاری از کتب عوض شد ، کسی بفکر **تحول در علم نحو** نیفتاد ، ظاهراً کتب درسی این رشته برای همیشه باید همان باشد که هست !

---

(۱) شرح حال ابن سینا تحت عنوان «مردشرق» ترجمه از انگلیسی مؤلف پروفسور آربری.

بااین ترتیب معلوم است تأمل من دیگر مورد نداشت نقشهٔ که طرح کرده بودم باید عملی سازم با همه گرفتاری و موانع و عدم امیدواری بانجام و اتمام، مشغول آن شدم چهار سال وقت اضافی خودرا صرف این کار نمودم بالاخره روزی رسید که کتابرا بهمان سبك وروش که مورد نظر بود درمقابل خود آماده بچاپ دیدم دراین موقع تصور میکردم زحمت من تمام شده غافل از اینکه مشکل بزرگ چاپ کتاب است.

چون در همدان وسائل چاپخانه ها کافی نبود و آماده اینکار نبودند برای طبع کتاب ازهمدان بشهرستان قم منتقل و نظرم این بود کتابرا دراین شهرستان بچاپ رسانم. معمول است میگویند چاپ کتاب زحمتش بیش از تألیف کتاب است این قسمت اضافی حد ش چقدر است معلوم نیست! کسانیکه بوضع چاپ و چاپخانه ها آشنا و بطبع کتاب وارد هستند بدیدن این کتاب متوجه میشوند که مؤلف در راه طبع این کتاب متحمل چه زحماتی شده است.

چاپخانه دارالعلم قم که طبع این کتابرا بعهده گرفت از آنجائیکه مؤسسه‌ای بود نوبنیاد و نمیخواست شانه از زیر بارسنگین خالی کند نهایت علاقه‌مندی رانشان داد که این کتاب مطابق دلخواه من چاپ شود مسلماً اگر توجه مخصوص مؤسسین چاپخانه وعلاقمندی مدیران داخلی آن نبود کتاب باین ظراوت ازطبع خارج نمیشد من از هیئت مؤسسین محترم چاپخانه که بمنظور همین همکاریها این چاپخانه راتأسیس نموده‌اند از آن جهت که تمام چاپخانه‌را برای نیل بمقصود در اختیار من گذارده‌اند نهایت سپاسگذارم معلوم است اینگونه مؤسسات در نشر علوم وبسط و توسعه معارف سهم بسزائی دارند.

باری کتابی که شرح طبع وتألیفش در بالا گذشت اکنون تقدیم اهل فضل وادب میشود امید هست که این کتاب بااین سبك وروش در بالا بردن سطح معلومات ادبی عموم مؤثر واقع شود وزمینه‌ای باشد که علم صرف راهم مؤلف دیگری بدین صورت در آورد تا هر دو موضوع صرف و نحو بسبکی در آید که محصلین متجدد و دانشجویان امروزی دیگر از آنها روگردان نباشند این روگردانی و نفرت محصلین را از تحصیل صرف و نحو بازداشته و در نتیجه از استفاده‌های کتب دینی، علمی، و اخلاقی محروم مانده‌اند.

**محسن بینا شهریورماه ۱۳۳۷**

2255

# تذکر مصحح

درموقع غلط گیری این کتاب نهایت دقت بعمل آمد که کتاب بدون غلط ازچاپ خارج شود بحمدالله درعبارات معرب که این موضوع نهایت اهمیت را داشت این توفیق حاصل شد اما در عبارات فارسی بر خلاف انتظار بعد ازچاپ اغلاطی دیده شد فهرست اغلاط در صفحات اول کتاب درج شد که از خوانندگان محترم تقاضا شود قبل ازقرائت بتصحیح آن اغلاط مبادرت فرمایند.

جاماندهها وبعضی ازاغلاط که تصحیح آنها لازم است باحروف هشت چیده شده است.

مصحح

# فهرست اغلاط

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۳ | ۲۱ | مصنوبات | منصوبات |
| ۱۶ | ۵ | کتب رقعه (۱) | کتبت رقعة |
| ۱۶ | ۲۶ | مشق | مشتق |
| ۱۸ | ۴ | التميذ | التلميذ |
| ۲۷ | ۲۲ | فعل و فاعل | وصف و فاعل |
| ۳۱ | ۲۱ | باالفعل | بالفعل |
| ۳۵ | ۲ | باالقسط | بالقسط |
| ۳۷ | ۱۹ | فتیء | فتی |
| ۳۸ | ۳ | فعل آخر | فعل |
| ۳۸ | ۱۴ | التە | البته |
| ۴۹ | ۲۱ | تآویل | تأویل |
| ۵۲ | ۹ | یأ | یاء |
| ۵۵ | ۱۸ | فرفی | فرقی |
| ۶۲ | ۱۴ | ما شائکم | ماشأنکم |
| ۶۴ | ۱۲ | انباء | انبأ |
| ۶۴ | ۱۲ | نبا | نبأ |
| ۶۵ | ۱۴ | عالم طوی | عالم لقیت و قد طوی |
| ۶۵ | ۱۵ | (لقیت فعل ضمیر فاعل واو حالیه قد تحقیقیه طوی فعل) | |
| ۶۸ | ۱۳ | بوده | بود |
| ۷۲ | ۲۴ | انشرط | ان حرف شرط |
| ۷۵ | ۸ | فی آلافاق | فی الآفاق |
| ۷۵ | ۳ | موئث | مؤنث |
| ۷۷ | ۱ | یکسبون | تکسبون |
| ۸۰ | ۱۸ | ایتان | اتیان |
| ۸۱ | ۱۲ | یا | او |
| ۸۳ | ۸ | فاعل | مفعول |
| ۸۳ | ۱۳ | بفاعل | بمفعول |
| ۸۳ | ۱۳ | فاعلیت مرفوع | مفعولیت منصوب |
| ۸۴ | ۷ | فاعلیت مرفوع | مفعولیت منصوب |
| ۸۴ | ۶ | مهم | مهام |
| ۸۴ | ۸ | فاعل | مفعول |
| ۸۴ | ۱۵ | فاعلیت مرفوع | مفعولیت منصوب |
| ۸۴ | ۱۵ | بفاعل | بمفعول |
| ۸۴ | ۲۰ | تحقیقه | تحقیقیه |
| ۸۸ | ۵ | مگان | مکان |
| ۹۴ | ۱۷ | حجا بأ | حجاباً |
| ۹۵ | ۱۸ | یا | یاء |
| ۱۰۵ | ۱۱ | واو عطف | فاء عطف |
| ۱۰۸ | ۱۸ | نُقَّر | نُقِّر |
| ۱۱۰ | ۱۱ | قرائت | قرأت |
| ۱۱۳ | ۱۴ | مبدا | مبتدا |
| ۱۱۸ | ۲۴ | مبنیه | مبینه |
| ۱۲۲ | ۶ | ذَهْبتُ | ذَهَبْتَ |
| ۱۲۲ | ۲۲ | ۲۱ | ۱۲ |
| ۱۲۴ | ۱۷ | فاذکرو | فاذکروا |
| ۱۲۵ | ۱۷ | مسبحین | مصبحین |
| ۱۲۵ | ۱۷ | باالليل | بالليل |
| ۱۲۹ | ۱۹ | واو | او |
| ۱۳۶ | ۲۲ | مفرداست | مفرداست و مجرور |
| ۱۵۵ | ۱۴ | جلحل | جلجل |
| ۱۶۸ | ۳ | عبـد | عبـد |
| ۱۶۹ | ۱۷ | نداه | ندا |
| ۱۷۱ | ۸ | ذَنْبِك | ذَنْبَك |
| ۱۷۲ | ۱۸ | مَسْلمَة | مُسْلمَة |
| ۱۷۴ | ۲۱ | الزَیدَ | ازَید |
| ۱۷۷ | ۹ | ۲ | ۶ |
| ۱۷۷ | ۱۳-۱۶ | آل یسن | آل یس |
| ۱۹۰ | ۵ | یای | پای |
| ۱۹۲ | ۱۰ | مند | منذ |
| ۱۹۲ | ۱۱ | نحوییین | نحویین |
| ۲۳۹ | ۱۰-۱۶ | بالذی | به الذی |
| ۲۴۰ | ۲ | بالذی | به الذی |

(۱) رقعه تأنیث مجازی است ذکر کتب (مذکراً) غلط نیست بهتر اینست که با تاءذکر شود (کتبت) . شماره ۶۵ــ۱۵ داخل پرانتز جا مانده است .

# پاورقی کتاب

درنظر بود برای مطالب پاورقی فهرستی جدا گانه تنظیم گردد ازآنجائیکه زمینه این کارفراهم نشد لازم میدانم متذکر شوم پاورقی این کتاب نه تنها شرح کلمات، ترجمه عبارات ، یابیان بعضی توضیحات است مطالبی در پاورقی درج شده که میتوان به مجموع آنها عنوان خاصی داد یعنی آنرا کتابی فرض کرد .چون متن کتاب اختصاص به نحو داشت بیشتر این مطالب در صرف و اشتقاق کلمات است و نسبت بآن اسماء و حروفی بحث شده که کمتر ازآنها بحث شده است بنابراین بی مورد نیست چنانچه تذکردهیم خوانند گان محترم بادقت بیشتری پاورقي هارا مطالعه فرمایند .

**مؤلف**



# فصل اول ـ مقدمه

## ۱ ـ تعریف علم نحو

وقتی یکی از اقسام کلمه را ( اسم یا فعل ) ما ازصورتی بصورت دیگر نقل میکنیم چه با تغییر حرکت وچه با تغییرحروف برای اینست که ازآن صورت جدید معنای دیگری بگیریم مثلا وقتی ضرب که ماضی است بمضارع (یضرب) و مضارع بامر (اضرب) وهمچنین اسم فاعل ومفعول نقل میگردد از هر یك از این صیغه ها معنای جدیدی استفاده میشود بهمین جهت درتعریف صرف گفته اند :

**اَلصَّرْفُ عِلْمٌ یَبْحَثُ عَنْ تَحْوِیلِ الْکَلِمَةِ اِلٰی صُوَرٍ مُخْتَلِفَةٍ بِحَسَبِ الْمَعْنَی الْمَقْصُودِ.**

یا بعبارت دیگر:

**اِنَّ التَّصْرِیفَ تَحْوِیلُ الْاَصْلِ الْواحِدِ اِلٰی اَمْثِلَةٍ مُخْتَلِفَةٍ لِمَعانٍ مَقْصُودَةٍ لاتَحْصُلُ اِلّا بِها.**

خصوصیاتی که ازنظر تجزیه برای هر کلمه هست آن کلمه در هر کجای جمله واقع شود آن خصوصیت را واجد است. در موقع تغییر محل از لحاظ صرف تغییری در آن حاصل نمیشود درواقع تغییرمکان سبب تغییروضع آن نخواهد بود . مثلا اگر

کلمه رجل را درجملاتی مانند:

**جَاءَ الرَّجُلُ - رَأَيْتُ الرَّجُلَ - ضُرِبَ الرَّجُلُ - قَامَ هٰذَا الرَّجُلُ وَالرَّجُلُ يَذْهَبُ.**

مورد نظرقراردهیم تجزیه کلمه رجل در هر پنج جمله یکسان است و تغییر محل از نظرصرف تأثیری در آن نکرده است درصورتیکه اگر همان کلمه رااز لحاظ ترکیب مورد نظرقرار دهیم میبینیم بکلی بـا هم متغایر و کلمه رجل در هرجمله عنوان خاصی دارد یعنی در اول **فاعل** دوم **مفعول** سوم **نایب فاعل** چهارم **عطف بیان** پنجم **مبتدا** میباشد.

دراینجا با تغییر محل کلمات عنوان آنها نیز تغییر میکند پس با این ترتیب میتوان گفت علم نحو گفتگو میکند از :

**تشکیل جمله وموقعیت کلمات وحرکات آخر آنها**

ویا بعبارت دیگر:

**يَبْحَثُ النَّحْوُ عَنْ مَوْقِعِ الْمُفْرَدَاتِ فِي الْجُمْلَةِ وَصَوْغِ الْجُمْلَةِ مِنَ الْمُفْرَدَاتِ عَلَىٰ مُقْتَضَى الْكَلَامِ الْعَرَبِيِّ الصَّحِيحِ.**

## ۲- فایده علم نحو

محصلینی که چند سال در دوران تحصیلی باعربی سروکار دارند هنوز در پایان تحصیلی خود نمیتوانند یك جمله فارسی را بعربی و جملات عربی را بفارسی روان ترجمه کنند شاید اشخاصی هم بوده که بدرس عربی علاقمند و نسبت بآن اظهار تمایل میکرده اند. مع الوصف این عمل از آنها ساخته نبوده علت چیست که محصل چند ساله نمیتواند بـا این کار مبادرت کند و حتی نمیتواند عبارت عربی را صحیحاً بخواند .

درس عربی منحصر شده است به خواندن چند صفحه قرائت و حفظ چند لغت و تجزیه عده

کلمات بااین مایه کم چطور میتواند یك محصل به ترجمه آشنا شود مگر کسی آشنا به علم نحو نباشد میتواند این کار را انجام دهد محصلین را باید بقواعد علم نحو آشنا کرد تا راه درست خواندن ودرست نوشتن را بیاموزند وبتوانند عبارات را صحیحاً ترجمه کنند.

چه مضامین عالیه در اشعار شعرای عرب هست که بدون علم نحو نمیتوان بآنها رسید.

چه مطالب علمی در کتب قدماء ثبت وضبط شده است که بااین مایه کم نمیتوان از آنها استفاده کرد در کتاب آسمانی ما قرآن چه لطائف و دقائقی موجود است که ما را به آنها راهی نیست !

علم نحو است که ما را باین موضوعات آشنا وراه را برای ما باز میکند !

## ۳- اعراب یا حرکت

گفته شد در علم نحو حرکات آخر کلمات مورد بحث است باید متوجه بود خود حرکت موضوع بحث نیست بلکه اشاره بحرکات از جهت وجود عوامل ونحوه عمل آنها است ما حرکات را در آخر کلمات بمنزله اثری میدانیم از یك مؤثر ونشانه از یك عامل وروی همین اصل چنانچه عبارت یا جمله را در نظر بگیریم می بینیم که آنجمله ویا آن عبارت از یك دسته عامل ومعمول تشکیل شده درحقیقت عامل ومعمول جمله را تشکیل داده وحرکات آخر کلمات هم اثری هستند از عامل که بر روی معمول ظاهر شده اند بنابراین ما باید بدواً بدسته عوامل اشاره کنیم.

**عوامل - ۱ فعل و شبه فعل ۲ حرف جر ۳ اضافه ٤ نواصب ٥ جوازم ٦ عامل معنوی**

این عوامل که عامل رفع - نصب - جر - جزم هستند وقتی کلمه را برای خود معمول گرفتند برحسب عمل آن کلمه را مرفوع یا منصوب یا مجرور ویا مجزوم میکنند بهمین جهت تمام موضوعات نحو تحت این سه عنوان ۱ **مرفوعات** ۲ **منصوبات** ۳ **مجرورات** - بحث شده است.

تذکر- جر مختص باسماء وجزم مختص بافعال است لذا اسماء مجزوم وافعال مجرور نمیشوند

(وَالاِسْمُ قَدْ خُصِّصَ بِالْجَرِّ كَمَا  قَدْ خُصِّصَ الْفِعْلُ بِاَنْ يَنْجَزِمَا )

# ٤ معرب و مبنی و اقسام آن

کلمات از لحاظ ظهور اثر عامل بدو قسم تقسیم میشوند یك قسم آنهائیکه عامل در ظاهر آنها اثر کرده وحرکات آخرش تغییر میکند ویك قسم آنهائیکه عامل در ظاهر آنهـا بهیچوجه اثری نداشته وکلمه بحالت اصلی خود باقي است قسم اول را معرب وقسم دوم را مبنی‌میگویند. عامل عمل‌خود را انجام میدهد اگر کلمه‌معرب بوده باشد اعرابش ظاهر واگر مبنی باشد اعرابش درتقدیر است وکلمه معمول‌محلا مرفوع یامنصوب یامجرور خواهد بود دراین جمله :

(بِكَمْ اشْتَرَيْتَ ؟ ج - بِدِرْهَمٍ )

باء یکی از عوامل جراست درکم وددرهم عمل‌کرده درکم اعراب در تقدیر است ودر درهم اعراب‌ظاهر کم مبنی‌است محلامجرورشده ودرهم معرب است صورتاً مجرور گردیده‌است .

اُفٍّ لَكَ يادَهْرُ مِنْ خَلیلٍ-

کلمات این مصراع غیرازکلمه خلیل تماماً مبنی هستند و از اقسام مبنی نمونه دراینجا دیده میشود .

افٍّ (مبنی بر کسر) - اف اسم فعل است - اسماء افعال مبنی‌هستند.

لكَ (مبنی‌برفتح) - کاف ضمیراست ضمائر مبنی‌هستند .

یادهر (مبنی‌برضم ) - دهر در اینجا مبنی‌است - منادای مفرد معین مبنی‌به‌بناء عارض است .

هن ( مبنی بر سکون ) - من از حروف جاره است - حروف تماماً مبنی هستند
ابن مالك در الفیه در شرح اسماء مبنیه چنین میگوید.

وَ مِنْهُ ذُوفَتْحٍ وَذُو كَسْرٍ وَضَمْ    كَأَيْنَ أَمْسِ حَيْثُ وَ السَّاكِنُ كَمْ

(این مبنی بر فتح) (امس مبنی بر کسر) (حیث مبنی برضم) (کم مبنی بر سکون)

## اقسام معرب و مبنی

عوامل بروی کلمات معرب به بدوطریق اثر میگذارند یکی به تغییر حرکت یکی به تغییر حروف - قسم اول را معرب بحرکت و قسم دوم رامعرب بحروف گویند .

اقسام معرب بحرکت معدود نیستند لکن اقسام معرب بحروف معدود دو عبارتند از

**۱ـ اسماء سته ۲ـ اسماء مثنی ۳ـ اسماء جمع مذکر سالم**

دراسماء سته واو برای حالت رفعی است الف برای حالت نصبی و یاء برای حالت جری مانند .

ابو- ابا - ابی - ذو - ذا - ذی - فو - فا - فی واسماء سته عبارتند از.

**۱ ذو ۲ فم ۳ اب ٤ اخ ٥ حم ٦ هن (۱)**

ابن مالك میگوید .

وَارْفَعْ بِوَاوٍ وَانْصِبَنَّ بِالأَلِفْ    وَاجْرُرْ بِيَاءٍ مَامِنَ الأَسْمَاءِ أَصِفُ

مِنْ ذَاكَ ذُوَانْ صُحْبَةً أَبَانَا    وَ الْفَمُ حَيْثُ الْمِيمُ مِنْهُ بَانَا

أَبٌ أَخٌ حَمٌ كَذَاكَ وَ هَنٌ    وَالنَّقْصُ فِي هٰذَا الأَخِيرِ أَحْسَنُ

ذو وقتی جزء این دسته از اسماء است که بمعنای صاحب باشد .
فم در وقتی معرب بحروف است که میم آن ساقط شود .

---

ذو - صاحب. فم - دهان. اب - پدر . اخ - برادر. حم - : پدرزن و پدرداماد. هن - چیزی.

هن اصلش هنو بوده وقسمت اخیر گفته ابن مالك اشاره باین است که واو ساقط است.

۲ **اسماء مثنی** = در اسماء مثنی الف ونون برای حالت رفعي وياء ونون برای حالت نصبی وجری است. مثال: **رجلان - رجلین .**

۳ **اسماء جمع مذکر سالم.** در اسماء جمع مذکر سالم واو ونون برای حالت رفعی وياء ونون برای حالت نصبی وجری است . مثال: **مؤمنون - مؤمنین .**

هر اسمی را بااین دو علامت نمیتوان جمع بست وبرای استعمال این دوعلامت شرائطی ذکر شده است .

۱ - اسماء مرکب را نمیتوان بااین دوعلامت جمع بست سیبویهون گفته نمیشود .

۲- اسماء جامدی که علم نیستند بااین دوعلامت جمع بسته نمیشوند. رجلون گفته نمیشود .

۳ با این دو علامت اسماء علمی راکه برای زن علم شده نمیتوان جمع بست زینبون گفته نمیشود:

٤ صفاتی راکه مختص بزنان است با این دو علامت جمع نمیبندند حائضون گفته نمیشود .

٥ صفاتی که در مذکر و مؤنث یکسان هستند بااین دو علامت جمع نمیبندند صبورون گفته نمیشود .

٦ صفاتی که ازباب افعل فعلا (مانند احمر حمرا) باشد اینطور جمع نمیبندند .

۷ صفات باب فعلان فعلی ( مانند سکران سکری ) را هم بااین دو علامت جمع نمیبندند .

- بنابراین گفته نمیشود سکرانون -

اشاره ابن مالك به عامر و مذنب در سطر ذیل رعایت مراتب فوق است.

**وَارْفَعْ بِوَاوٍ وَبِيَا اجْرُرْ وَانْصِبْ - سَالِمَ جَمْعِ عَامِرٍ وَ مُذْنِبٍ .**

تذکر حذف نون تثنیه وجمع را در افعال منصوب ومجزوم ذیل این مبحث عنوان

کرده‌اند. وحذفها للجزم والنصب سمه ـ مثال :

لم‌یضربوا( جزم فعل بحذف‌نون ) لن یضربا ( نصب فعل به‌حذف نون ) :

**فَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النّار**

**۱ مبنی به‌بناء لازم ۲ مبنی به‌بناءعارض**

مبنی‌را گفتیم آن‌کلمه که‌عامل برروی‌آن در ظاهر اثری نگذارد و اعرابی‌که دارد بهیچوجه قابل تغییر نباشد این نوع ازمبنی را مبنی به‌بناء لازم میگویند .

ازافعال‌ماضی‌وامر وازاسماء ـ اسماء اشارات۱ موصولات۲ اسماء شرط‌واستفهام.

۳ بعضی‌از کنایات ۴ بعضی‌از ظروف۵ اسماء افعال ۶ مبنی به‌بناءلازم هستند .

**تذکر** ـ حروف تماماً مبنی هستند به‌بناء لازم .

**وَ كُلُّ حَرْفٍ مُسْتَحِقٌّ لِلْبِنَاءِ وَالْاَصْلُ فِي الْمَبْنِيِّ اَنْ يُسَكَّنَا**

**مبنی به‌بناء عارض** ـ مواردی هست‌که اسماء معربه در آن موارد بخصوص اعرابشان ثابت وجزءکلمات مبنیه بشمار میروند و بدین جهت آنها را مبنی به بناء عارض گویند .

۱ بعدازحرف ندادر صورتیکه مناداسم مفرد معین بوده باشد مثال ـ **یازَیدُو یاکَریمُ** وامثال‌اینها ـ (مبنی برضم) ـ نکره مقصوده هم مبنی‌است (**یارَجُلُ**) .

۲ بعد ازلاء نفی جنس ـ **لاحَياءَ فِي الدِّين** ـ (مبنی برفتح) .

۳ دوجزء اعدادمرکبه ـ **اَحَدَ عَشَرَ**(۱۱) **تِسْعَةَ عَشَرَ** (۱۹)(مبنی‌برفتح) .

۴ اسماء جهات ـ **فوق ـ تحت ـ یمین ـ شمال ـ خلف ـ قدام** وآن اسمائیکه بمعنای اینها هستند مانند ـ **قبل ـ بعد ـ دون ـ حیث**)

**تذکر** ـ فعل مضارع را هم در موقعیکه جمع مؤنث یامؤکدبنون تأکید بوده باشد مبنی به‌بناء عارض میدانند ـ مثال : **يَضْرِبْنَ ـ يَذْهَبَنَّ** . .

وَفِعْلِ اَمْرٍ وَمُضِيٍّ بُنِیا[۱] واَعْرَبُو اُمضارعاً اِنْ عَرِیا[۱]
مِنْ نُونِ تأکیدٍ مُباشِرٍ وَمِنْ نُونِ اناثٍ کَیَرُعْنَ مَنْ فُتِن

تذکر- اصطلاحاً مورد استعمال رفع - نصب - جر- جزم -دراسماء معربه است وضم - فتح -کسر - سکون درکلمات مبنیه . -

---

# فصل دوم

## مرفوعات

**فاعل**[۱] در اصطلاح علم نحوفاعل آناسم مرفوعی است که بعداز فعل‌تام معلوم یاشبه فعل واقع وفعل بآن نسبت داده شود ودر جواب که وچه واقع شود :

**جاءَ الرَّئیسُ** -کلمه رئیس که اسمی است مرفوع وبعد از فعل تام ومعلوم جاء ذکر شده فاعل است ودر ترکیب آن باید گفت (جاء فعل الرئیس فاعل) واگرسئوال شودکه آمد جواب الرئیس است .

## اقسام فاعل

فاعل از سه قسم خارج نیست یااسم ظاهر است ویاضمیر ضمیرهم یابارزاست و یا مستتر.

مثال ازقسم اول فاعل ظاهر ـ

كَتَبَ التِّلْمِيذُ ١ ترکیب (کتب فعل تلمیذ فاعل).

قَرَءَ الرَّجُلَانِ ٢ » (قرء فعل الرجلان فاعل) معرب بحروف الف و نون حالت رفعی.

قَالَ الرِّجَالُ ٣ » (قال فعل الرجال فاعل).

قَالَتِ الرِّجَالُ ٤ » (قالت فعل الرجال فاعل).

تَنْقَسِمُ الْكَلِمَةُ ٥ » (تنقسم فعل الکلمة فاعل).

مثال از قسم دوم فاعل ضمیر بارز :

اَخَذْتُ قَلَمِي ١ ترکیب (اخذت فعل ضمیر فاعل قلم مفعول یاء مضاف الیه) .

قَتَلْنَا عَدُوَّنَا ٢ » (قتلنا فعل ضمیر فاعل عدو مفعول مضاف یاء مضاف الیه).

قَطَعْنَ اَيْدِيَهُنَّ ٣ » (قطعن فعل ضمیر فاعل ایدی مفعول مضاف هن مضاف الیه)

اَلْحُكَمَاءُ يَقُولُوْنَ ٤ » (الحکماء مبتدا یقولون فعل ضمیر فاعل خبر محلا مرفوع)

هُمَا ضَرَبَا ٥ » (هما مبتدا ضربا فعل ضمیر فاعل محلا مرفوع خبر.)

مثال از قسم سوم فاعل ضمیر مستتر :

اَلتِّلْمِيْذُ كَتَبَ ١ ترکیب (التلمیذ مبتدا کتب فعل ضمیر فاعل محلا مرفوع خبر).

اَلشَّمْسُ طَلَعَتْ ٢ » (الشمس مبتدا طلعت فعل ضمیر فاعل محلا مرفوع خبر)

قُلْ ٣ » (فعل ضمیر فاعل).

اِضْرِبِي اَنْتِ ٤ » (فعل ضمیر فاعل انت تأکید).

قَتَلَ وَ فَرَّ ٥ » (فعل ضمیر فاعل وعطف فر فعل ضمیر فاعل).

# بیان قواعد و تطبیق آنها باامثله فوق

۱فاعل ظاهر اگر مفرد تثنیه یاجمع باشد فعل درهرسه صورت مفرداست .
(شاهد مثال ۱-۲-۳ قسم اول)

۲ فاعل اگر مؤنث باشد فعل باید مؤنث ذکر شود .
( شاهد مثال ۵ قسم اول )

۳ فاعل چنانچه مؤنث مجازی باشد جایز استفعل‌مؤنث‌یامذکراستعمال‌شود.
(شاهد مثال ۳و٤ قسم اول)

٤ فاعل چنانچه جمع مکسر باشد جایز استفعل مؤنث استعمال شود .
( شاهد مثال ٤ قسم اول )

۵ فاعل اگر برفعل خود مقدم شود جمله تبدیل به‌مبتدا وخبر میشود .
(شاهد مثال ۱ قسم سوم)

٦ مفردات افعال اگر دارای فاعل ظاهر باشند ضمیری که‌در آنها مستتراًوجود دارد دیگر فاعل نخواهد بود .

( شاهد پنج مثـال قسم اول)

۷ افعال امر ( امر باالصیغه) بافاعل‌ظاهر سازش ندارند اگر اسم‌یا ضمیری‌بعنوان فاعل مرفوعاً بعداز آنها ذکر شود تأکید خواهدبود .

(شاهد مثال ٤ قسم سوم )

۸ چنانچه بافعل ضمیر بارز همراه‌باشد ضمیر بارز فاعل فعل‌است مگر آنکه ذکر ضمیر از نظرتطبیق فعل وفاعل بوده‌باشد .

(شاهد مثال۱-۲-۳ قسم دوم ومثال ۲ قسم سوم)

۹ فعل یکی از عوامل است .

۱۰ جمله فعل وفاعل خود جمله مستقلی‌است بهمین جهت میتواند مسند هم (خبر) واقع شود، (شاهد مثال ٤و۵ قسم دوم و مثال۳ قسم سوم

## شبه فعل و افعالی که فاعل نمیگیرند

فاعل را گفتیم آن اسم مرفوعی است که بعد از فعل تامّ معلوم یاشبه فعل قرار گیرد:از قید تام افعــال ناقصه وافعال مقاربه که جزء نواسخ هستند. خارج میشوندو از قید معلوم افعال مجهول.( افعال مجهول نایب فاعل و افعال ناقصه و افعال مقاربه اسم وخبر میگیرند )٠

شبه فعل ـ یك دسته از اسماء هستندکه مانند فعل عمل نموده فاعل ومفعول میگیرند وآنها عبارتنداز :

**۱ اسم فاعل ۲ اسم مفعول ۳ صفت مشبهه ۴ صیغه مبالغه ۵ مصدر ۶ افعل التفضیل ۷ اسماء افعال** **(مثال از عمل شبه فعل)**

**المؤمنُ ذاکرٌ قلبُه کریمٌ خلقُه صبورٌ نفسُه واَزیدُ مِن قولِه عملُه اعجبنی عملُ المؤمنِ هیهاتَ النّاسُ اَن یعلموا قدرَ المؤمنِ**

---

اسم فاعل چنانچه دارای الف و لام باشد در هرسه حال ماضی مستقبل و حال عمل میکند مثال ٠

**هذاالضّاربُ زیداً الآنَ اوغداًاواَمسِ** «قول مشهور»

ابن مالك گوید :

**وَانْ یکنْ صِلَةَ الْ فَفِی الْمُضِیّ وَ غیرِه اِعْمالُه قدْ ارْتَضِی**

و اگر بدون الف ولام بـاشد تنهـا در زمان حال و مستقبل عمل میکنند و در ماضی باید اضافه شود :

**هٰذا ضاربُ زَیْدٍ اَمْسِ**

و بطور کلی دروقتی معمول خواهد داشت که بعد از استفهام ـ ندا ـ یانفی ذکر گردد و یا اینکه خود اسم فاعل حال یاصفت برای جمله دیگری باشد ویااینکه خبر برای مبتدا و یا نواسخ و ویامفعول نواسخ بوده باشد مثال :

در این جمله اسم فاعل(ذاکر) صفت مشبه (کریم) صیغه‌مبالغه (صبور) افعل التفضیل (ازید) مصدر (عمل) واسم‌فعل(هیهات)عمل فعل راانجام داده فاعل گرفته‌اند

اَضارِبٌ زَیْدٌ عَمْراً - یا طالِعاً جَبَلاً - ما ضارِبٌ زَیْدٌ عَمْراً - جاءَ زَیْدٌ راکِباً فَرَساً - مَرَرْتُ بِرَجُلٍ ضارِبٍ زَیْداً - زَیْدٌ ضارِبٌ عَمْراً - کانَ زَیْدٌ ضارِباً عَمْراً-اِنَّ زَیْداً ضارِبٌ عَمْراً - ظَنَنْتُ زَیْداً ضارِباً عَمْراً - اَعْلَمْتُ زَیْداً عَمْراً ضارِباً بَکْراً :

مراتب فوق عیناً باید درمورد عمل اسم مفعول رعایت شود :

وَ کُلُّ ما قُرِّرَ لِاسْمِ فاعِلٍ ✲ یُعْطٰی اِسْمَ مَفْعُولٍ بِلا تَفاضُلٍ

مشابهت صفت مشبه باسم فاعل‌ازلحاظ قبولی الف‌ولام‌و تأنیث‌و تذکیر و تثنیه‌وجمع آنست باواو و نون و یاء و نون بمثل فاعل و در تحت شرایط اسم فاعل بمانند آن عمل میکنند الا اینکه معمول صفت مشبهه مقدم برآن نمیشود چنانکه درفاعل مقدم میشد .

وَعَمَلُ اسْمِ الْفاعِلِ الْمُعَدّیٰ    لَها عَلَی الْحَدِّ الَّذی قَدْحُدّا

صفت مشبهه مشتق ازفعل لازم :

«وَصَوْغُها مِنْ لازِمٍ لِحاضِرٍ    کَطاهِرِ الْقَلْبِ جَمیلِ الظّاهِرِ»

واز افعال مزید بروزن‌اسم‌فاعل‌ابواب مزیداست مانند معتدل - مستقیم- مطمئن‌وازافعالی که‌دال برعیب ورنگ وجمال بوده باشد قیاساً بروزن افعل است‌مانند اعرج - اسود وابلج وغیر این دو صورت سماعی‌است و باوزان مختلف آمده است ازجمله صعب - صلب جبان - شجاع - سید کریم - عطشان - عریان - دنق-صب :

معمول صفت مشبهه سه حال دارد ۱ -مرفوع بنابه فاعلیت این در صورتی است که معمول مقرون به ضمیر موصوف یامضاف به چیزی باشد که‌در آن ضمیر موصوف باشد مانند :

اَیُّهَا الرَّجُلُ الْکَریمُ نَسَبُهُ    اَیُّهَا الرَّجُلُ الْکَریمُ نَسَبُ اَجْدادِهِ

۲- منصوب بعنوان تمیز واین درموردی‌است که‌معمول نکره یامضاف بر نکره باشد مانند

اَیُّهَا الرَّجُلُ الْکَریمُ نَسَباً - اَیُّهَا الرَّجُلُ الْکَریمُ نَسَبَ اَجْدادِهِ

الااینکه مصدر بفاعل خود مؤمن اضافه شده است•

**تذکر-** اسم مفعول شبه فعل مجهول است ودر مبحث نایب فاعل بعمل آن اشاره خواهد شد•

---

٣ لفظاً مجرور ومحلا مرفوع بعنوان فاعلیت واین درصورتی است که معمول دارای الف و لام بوده باشد :

ایها الملكُ الكریمُ النسبِ - ایها الملكُ الكریمُ نسبَ الاجداد

فارفع بهاوانصب وجرّ مع ال ✿ ودون ال مصحوب ال وما اتّصل

## صیغه مبالغه •

اوزان صیغه مبالغه عبارتند از فعول - فعال - مفعال - فعل - فعیل این اسماء مانند فاعل عمل میکنند وحکم آنها باالف ولام و بدون آن از جهت تقدیم و تأخیر واظهار و اضمار معمول بمانند اسم فاعل است بعلاوه زیادتی وصف در موصوف عمل سه صیغه اولی بیش ازفعیل وفعل است و عمل فعیل پیش از فعل

فعّالٌ او مفعالٌ او فعولٌ ✿ فی کثرةٍ عن فاعلٍ بدیلٌ

فیستحق ماله من عملِ ✿ وفی فعیلٍ قلَّ ذا و فعلِ

## مصدر •

مصدر عیناً مانند فعل خود عمل میکند اگرلازم باشد تنهافاعل میگیرد اگرمتعدی باشد به یك مفعول یك مفعول خواهد داشت اگر فعل آن دومفعول طلب باشد مصدر آنهم دومفعول خواهدگرفت وچنانچه فعل متعدی به حرف جرباشد مصدر هم متعدی به حرف جرمیشود

بفعله المصدرالحق فی العملِ ✿ مُضافاً او مجرّداً او مع الْ

درمورد عمل مصدرچنین تعبیرشده که مصدریا نایب مناب فعل است و یا اینکه مقدر است بان وما درهر صورت عملش ازاین سه حال خارج نیست ١ بطور اضافه . مانند

عجبت من ضربك زیداً

٢ بطور تجرید ( ازاضافه وال ) مانند .

عجبت من ضرب زیداً

# فاعل صریح ـ فاعل ماول

در جملات فعلیه چنانچه اسماء یاضمائر فاعل بوده باشند بآنها فاعل صریح گفته میشود چنانکه درامثله قبل گذشت واگر جمله‌که خود دارای ترکیبی‌است برای فعل یاشبه فعل فاعل بوده باشد بآن فاعل مؤول گفته میشود . فاعل مأول در عین اینکه‌خود ترکیبی دارد فاعل است‌برای عامل ماقبل خود ؛ (مانند)

---

۳ باالف ولام مانند

**عَجِبتُ مِنَ الضَّربِ زَیْداً**

عمل‌وجه‌اول بیشترازثانی وثانی بیشتر ازثالث‌است . عمل‌آیه شریفه : شماره ١٤سورهٔ‌بلد

**«اواطعامٌ فی‌یومٍ ذی مَسغبة یتیماً»**

ازقسم دوم فوق است .

**مقایسه مصدرواسم فاعل ازلحاظ‌عمل**

١ مصدر مضاف به‌فاعل ومفعول هردو میشود ـ اسم‌فاعل فقط‌به‌مفعول اضافه میشود.

٢ معمول مصدر برآن مقدم نمیشود ـ اسم فاعل اکر دارای الف ولام‌باشد معمولش برآن مقدم میشود .

٣ مصدر احتیاج ندارد بچیزی‌که درقبل بعنوان معتمد ذکرشود تا عمل‌کند ـ اسم فاعل باید معتمد داشته باشد

٤ مصدردرهر سه‌حال « ماضی ـ حال ـ آینده» عمل میکند اسم‌فاعل تنها درحال‌ومضارع عمل میکند . « درمورد عمل باسط دراین آیه شریفه

**کلبهم باسطٌ ذراعیه بالوصید**

که بمعنای ماضی است نحویین اختلاف نظر دارند »

٥ الف‌ولام درمصدر تنهامفیدمعنای تعریف است ـ الف ولام‌درفاعل‌موصول وتعریف‌هردو

**افعل التفضیل**

بنای این صیغه ازافعال ثلاثی مجرد بروزن افعل‌است مانند اکرم واعلم ـ واز افعال رباعی جامد ـ مجهول ـ ناقص ـ وافعالی‌که دال برعیب ورنگ‌و زیورباشند وازآنهائیکه برای‌مفاضله

يَنْبَغى انْ تُحاسِبَ نَفْسَكَ ۱ تركيب (ينبغى فعل ان حرف نصب تحاسب فعل ضمير فاعل نفس مفعول كاف مضاف‌اليه جمله فعليه فاعل ينبغى ).

بلغنى انّكَ عالِمٌ ۲ تركيب) بلغ فعل نون‌وقايه ياء مفعول ان‌ازحروف مشبهة باالفعل كاف اسم ان عـالم‌خبر ان جمله فاعل براى‌بلغنى)،

انااكبرُمنكَ سِنّاً ۳ تركيب(انا مبتدااكبرخبرمنك جارومجرورسناً تميزمحلا مرفوع فاعل براى‌اكبر).

---

صالح نيستند مانند ـ فنى ومات بروزن افعل ساخته نميشود براى ساختن اين‌نوع ازافعال وافعال ثلاثى مزيد بايد ازكلمه اكثر واشد واقوى استفاده كرد باين ترتيب بعداز ذكريكى‌ازاين سه‌مصدر فعل مورد نظر منصوبا ذكر ميشود .

**هُوَ اكْثَرُ احتِراماً لِاَبيه**

افعل التفضيل باتفاق نحويين ضمير مستتررارفع ميدهد ورفع آن براسم ظاهر نادراست‌مانند

**رايتُ رجلاً احسنَ منهُ ابوهُ**

« ابو فاعل احسن » و افعل التفضيل اجماعاً مفعول به‌منصوب ندارد باين معنى عامل نصب نيست ورفع آنهم درظاهر درمواردى است‌كه بجاى‌آن وقوع فعل صالح‌باشد . بدين معنى‌صلاحيت وقوع فعل‌را بجاى خود داشته باشد . ابن‌مالك ميگويد دراين صورت عملش زياداست .

**وَرَفْعُهُ الظّاهِرَ نَزْرٌ وَمَتى ... عاقَبَ فِعْلاً فَكَثيراً ثَبَتا**

افعل التفضيل تامادامیكه باالف‌ولام‌باشد ازقبولى من‌واضافه امتناع دارد ودراين صورت مؤنث وتثنيه وجمع بسته ميشود مانند :

هندالفضلى‌هندان‌الفضليان‌هندات‌الفضليات. زيدالافضل ـ زيدان‌الافضلان ـ الزيدون‌الافضلون.

**اسماء افعال**

اسماء افعال كلماتى هستند عملا ومعناً نايب‌مناب افعال وهريك مطابق معناى‌خود بمانندفعل

## = نایب فاعل =

بــاسم مرفوع مذکور بعداز فعل مجهول نایب فاعل گفته میشود : نایب فاعل مفعول فعل متعدی است کـه بعد از حذف فاعل بجای فاعل نشسته و اعراب آنـرا پذیرفته است .

**كُتِبَ رُقْعَةٌ** ـ **رُقْعَةٌ** کـه اسمی است مرفوع و بعد ازکتب که فعلی استمجهول واقع شده نایب فاعل کتب میباشد اگر این فعل را تبدیل کنیم بهفعل معلوم وفاعلی برای آن ذکرکنیم کلمه رقعه بعنوان مفعولیت منصوب خواهد شد ـ مثلا ـ **كَتَبَ التِّلْمِيذُ رُقْعَةً** ترکیب (کتب فعل تلمیذ فاعل رقعه مفعول) .

**يَنُوبُ مَفْعُولٌ بِهِ عَنْ فَاعِلِ ... فِيمَا لَهُ كَنِيلَ خَيْرُ نَائِلِ**

---

عملی دارند چنانچه بمعنای فعل لازم باشند تنها فاعل واکر متعدی باشندمفعولهم خواهند داشت و غرض ازبکار بستن آنها بجای افعال نوع ایجاز واختصار وتضمن مبالغه آنها است.
این‌اسماء ازلحاظ زمان بسه قسمت ـ ماضی ـ مضارع ـ وامر تقسیم‌شده‌اند.

١ بطآن « ابطأ » شتان « افترق » سرعان ووشكان « اسرع » هيهات «بعد» آخر کلمه اخیر « هیهات » بسه‌حرکت خوانده شده‌است .

٢ آه واوه « اتوجع » اف « اتضجر » قد « یکفی » بخ « اتعجب وامدح » زه « استحسن» وا ـ واها ـ وی « اتلهف » .

٣ اليك « اعتزل » امامك « تقدم » آمين « استمع » رويد « امهل» صهٔ «اسکت»عندك لديك ـ دونك ـ هاك‌ـها، « خذ » بله « دع » جی « اقبل » هلم وهياء « اسرع » مه «اکفف وراءك « تأخر » ايه « امض فی‌حديثك » .

قیاساً وزن فعال هم باین باب ملحق‌است نزال «انزل» ضراب « اضرب» .

توضیح ـ درهاك ـ کاف خطاب است وشش صیغه ازآن بدین ترتیب صرف شده است .

**هاكَ ـ هاكما ـ هاكم ـ هاكِ ـ هاكما ـ هاكن ـ**

در مورد کلمه رو ید « امهل » چهار و جه ذکر شده ١ معنای اسم فعلی‌ـمبنی. ٢ معنای صفتی معرب «سارو سيراً رويداً». ٣ حال « معرب » مثال سارو ارويداً . ٤ ـ بمعنای مصدری . رويداً زيداً «اروودزيدآر واداً» .

ازاسماء افعال ذیل این سه عنوان هم «مرتجل ـ منقول ـ مشق » بحث شده است مرتجل مانند «صه ومه»منقول«علیك ـ دونك ـ اليك » مشتق مانند «نزال ـ حذار» .

# احکام فعل مجهول و نایب فاعل

در مبحث فعل وفاعل باحکامی اشاره شدکه باید بین فعل وفاعل آن احکام را رعایت نمود . همان احکام عیناً باید بین فعل مجهول ونایب فاعل رعایت شود بااین تفاوت که ممکن است ظرف وجارومجرور نایب فاعل قرار گیرد .

وَقَابِلٌ مِنْ ظَرْفٍ اَوْمِنْ مَصْدَرٍ اَوْ حَرْفِ جَرٍّ بِنِيَابَةٍ حَرِیٌّ

# علل حذف فاعل

عللی که سبب حذف فاعل شده وباالنتیجه فعل مجهول میشود بسیار است و چون حذف فاعل بستهٔ بـه نظر نویسنده یامتکلم از این لحاظ نمیتوان بجهت اصلی حذف آن دست یافت ولی بطورکلی این جهات ممکن است سبب حذف فاعل بوده باشد .

۱ عدم شناسائی فاعل که ممکن نباشد تعیین او.

۲ احساس رغبة سامعین برعدم ذکر فاعل.

۳ عدم تمایل ذکر فاعل از نظرمتکلم.

٤ اشتهار فاعل فعل بطوریکه اگرذکر گردد عبث تلقّی گردد.

۵ تردید متکلم نسبت بفاعل از لحاظ شناسائی.

٦ خوف از ذکر فاعل از نظر متکلم یا از نظر مستمع.

---

فعل مجهول در ماضی حرف اولش مضموم وما قبل آخر آن مکسور است :

وَاَوَّلَ الْفِعْلِ اضْمُمَنْ وَالْمُتَّصِلْ بِالْاٰخِرِ اکْسِرْ فِی مُضِیٍّ کَوُصِلْ

ودرمضارع حرف اول مضموم وماقبل آخرمفتوح :

وَاجْعَلْهُ مِنْ مُضَارِعٍ مُنْفَتِحاً کَیَنْتَحِی الْمَقُولُ فِیهِ یُنْتَحیٰ

دردوباب فاعل وتفاعل مجهول بدین‌صورت نوشته میشود فوعل ــ تفوعل ضورب ـ تضورب واز افعال ثلاثی معتل العین«قول بیع» بدین‌صورت قیل ـ بیع ـ مضارع یقال یباع

## شبه فعل مجهول

اسم مفعول شبه فعل مجهول است ومانند فعل مجهول عمل میکند یعنی نایب فاعل میگیرد مثلا التّلمیذُ مَسْرورٌ قَلْبُهُ ـ قلب در این عبارت از لحاظ ترکیب نایب فاعل است برای مسرور ، ترکیب (التمیذ مبتدا ـ مسرور خبر ـ قلب نایب فاعل اضافه به ها ، ها مضاف الیه ) .

## نایب فاعل صریح ـ نایب فاعل مؤوّل

نایب فاعل صریح اسم مرفوعی است که بعنوان نایب فاعل دنبال فعل مجهول ذکر شود . دراین جمله فُقِدَ کتابٌ ـ کتاب نایب فاعل است وچون یك کلمه بیش نیست بآن نایب فاعل صریح گفته میشود لکن چنانچه جمله کامل بعد ازفعل مجهول ذکرشود وجمله معمول فعل مجهول باشد مانند(سُمِعَ انَّ الکتابَ مفقودٌ) این نوع نایب فاعل را نایب فاعل مأول گویند وجهت هم اینست که باید آنرا چنین تأویل نمود .

**سُمِعَ فقدانُ الکتابِ**

### مجهول شدن افعال دو مفعول طلب

افعالی که دومفعول میگیرند چنانچه مجهول شوند مفعول اول بنام نایب فاعل مرفوع شده ومفعول دوم منصوباً بنام مفعول باقی خواهد ماند در جمله اُعْطِیَ التّلمیذُ کتاباً تلمیذ نایب فاعل اعطی وکتاباً مفعول است .

و ماسوی النّائبِ ممّاعلّقا ــــ بالرّافعِ النّصبُ لَهُ مُحَقّقاً

---

این دو بیت ازجهت وجود افعال مجهول ترکیب شود :

یعدّ رفیعَ القوم مَن کان عاقلاً ــــ و ان لم یکن فی قومه بحسیب

یُغْضِی حیاءً ویُغضَی مِن مَهابته ــــ فلا یُکلَّمُ الّا حین یبتسم

## مثالی چند از جملاتی که فعل مجهول در آنها موجود است

۱ **قُتِلَ الْعَدُوُّ.** ترکیب: ( قتل فعل مجهول، العدو نایب فاعل).

۲ **عِنْدَ الْاِمْتِحانِ یُکْرَمُ الْمَرْءُ اَوْ یُهانُ.** ترکیب: (عند ظرف مضاف، امتحان مضاف الیه، یکرم فعل مجهول، المرء نایب فاعل، او حرف عطف یهان فعل مجهول، ضمیر نایب فاعل).

۳ **عُلِمَ اَنَّ الْمُؤْمِنَ مَجْهُولٌ قَدْرُهُ.** ترکیب: (علم فعل مجهول انّ از حروف مشبهة بالفعل، المؤمن اسم انّ، مجهول خبر انّ، قدر نایب فاعل مجهول، ها مضاف الیه تمام جمله محلا مرفوع نایب فاعل برای علم).

۴ **یُحْذَفُ الْفاعِلُ اَحْیاناً** ترکیب: ( یحذف فعل مجهول، الفاعل نایب فاعل، احیاناً مفعول فیه).

۵ **حُکِیَ اَنَّ قِرْداً رَآی نَجّاراً.** ترکیب: ( حکی فعل مجهول، ان از حروف مشبهة بالفعل، قرداً اسم ان، رای فعل ضمیر فاعل، نجاراً مفعول، جمله محلا مرفوع نایب فاعل).

توضیح. درجمله ۳ وجمله ۵ ( ان المؤمن وان قردا ) هر دو خبر ان تحویل بمفرد میشوند ، در اولی نایب فاعل برای علم و در دومی نایب فاعل برای حکی خواهد بود درواقع معمول علم وحکی جمله است .

# ۳- مبتدا وخبر

مبتدا وخبر (سوم وچهارم ازمرفوعات) قسمت عمده کلام را تشکیل میدهند. علت ذکر این دو مبحث در یکجا تلازم آنها است با یکدیگر بطوریکه مبتدا بدون خبریا خبر بدون مبتدا امکان ندارد در مواردی هم که دیده میشود مبتدا بدون خبر یا خبر بدون مبتداست بمقتضای مطلب هر یك از آندو راکه حذف شده است میبایستی درتقدیر گرفت.

## کلام وجمله

ترکیب دوکلمه یا بیشتررا درصورتیکه مفید معنای کاملی باشدکلام یا جمله خوانند، جمله ممکن است ازدواسم باشد: زَیْدٌعاذِرٌ

ویا ازفعل واسم باشد: اِعْتَذَرَ زَیْدٌ

واگربااسم شروع شود جمله اسمیه واگربافعل‌شروع شودفعلیه گویند.«۱»

مُبْتَدَأٌ زَیْدٌ و عاذِرٌ خَبَرٌ اِنْ‌قُلْتَ‌زَیْدٌ عاذِرٌ مَنِ‌اعْتَذَرَ(۲)

---

(۱) شبه‌جمله نیز یکی ازاقسام جمله است الااینکه چون برای‌هرظرف یاجارومجرورکه شبه‌جمله است لازم‌است ازاینکه فعل یاشبه فعلی درتقدیرگرفت بنابراین اگر فعل درتقدیر گرفته‌شود جمله فعلیه واگراسم‌در تقدیر گرفته شد،اسمیه‌خواهدبود.

(۲) مبتدا بردوقسم‌است مبتدائی‌که برای‌آن خبرهست ومبتدائی‌که برای‌آن فاعل «قائم مقام خبر» قسم اول‌مانند:

زَیْدٌقائِمٌ

ودوم‌مانند:

اَقائِمٌ‌زَیْدٌ‌قسم اخیر باید معتمد براستفهام یانفی‌باشد.

برای قسم‌اخیر دوترکیب هست۱ اقائم‌متبدا زیدفاعل قائم مقام خبر ۲ قائم خبر مقدم زید مبتدای مؤخر.

اَراغِبٌ اَنْتَ عَنْ آلِهَتِی یااِبْراهِیمُ. ✲

# مفرد و مرکب

وقتی یك کلمه بتنهائی ذکر شود عنوان مفرد دارد ووقتی باکلمهٔ دیگر ترکیب شد بآن مرکب اطلاق میشود مرکب را روی ارتباط و تناسب کلمات باقسام ذیل منحصر کرده‌اند :

**۱- ترکیب اضافی ۲- ترکیب مزجی ۳- ترکیب عددی ۴- ترکیب تقییدی ۵- ترکیب اسنادی.**

مثال از ترکیب اول - باب المدرسة- دوم - سیبویه - سوم - خمسة عشر - چهارم- التلمیذالساعی -پنجم زید عاذر یا اعتذر زید .

تمام پنج ترکیب فوق دارای معنا هستند الا اینکه معنای آنها کامل نیست فقط یکی ازاین تراکیب (ترکیب پنجم) معنای آن کامل و مستمع از شنیدن آن رفع انتظارش میشود.

## ترکیب اسنادی

### مسند یا خبر و مسند الیه یا مبتدا

ترکیب اسنادی شامل دورکن است یکی مسندالیه‌ودیگری مسند، مسندالیه آن اسمی‌است که نسبتی‌بآن دهند، (یا ازآن سلب کنند) ومسندآن عملی است که بمسندالیه نسبت داده‌شود، بعبارت دیگرمسندالیه **مبتدائی** است که ازاو خبردهند ومسند**خبری**است که بمبتدانسبت داده میشود. درترکیب پنجم :«زَیْدٌعاذِرٌ»

زید مسندالیه یا مبتدا وعاذر مسند یا خبر است.

*چنانچه ازجهت عدد مطابقت بین‌مبتدا ووصف نباشد

اَقائِمُ الزَّیْدانِ اَقائِمُ الزَّیْدُونَ

بنابراین ازمطالب مذکور چنین نتیجه میگیریم که محل مبتدا وخبر درترکیب اسنادی است ودر ترکیبات اسنادی باید مبتدا را ازخبر وخبر را از مبتدا تمیز داد و سایر ترکیبات هم چنانچه دارای اسناد شدند بدیهی است مبتدا وخبر خواهند بود.

**۱ـ باب المدرسة مفتوح.** ترکیب:(باب المدرسة مضاف ومضاف الیه مبتدا، مفتوح خبر).

**۲ـ سیبویه کان رجل عالماً.** ترکیب:(سیبویه، مبتدا کان فعل ناقص، ضمیر اسم کان، عالماً خبر کان جمله خبر).

**۳ـ خمسة عشر اکثر من اربعة عشر** ترکیب: (خمسة عشر مبتدا، اکثر خبر، من اربعة عشر جار ومجرور متعلق به اکثر).

**۴ـ التلمیذ الساعی ینجح.** ترکیب:(التلمیذ مبتدا، الساعی صفت، ینجح فعل ضمیر فاعل محلامرفوع خبر).

چنانچه جلواین ترکیبات فعل تام معلوم گذارده شود تماماً تبدیل میشوند به فاعل واگرفعل مجهول گذارده شود تبدیل میشوند به نایب فاعل.

| معلوم | مجهول |
|---|---|
| **۱ـ سد باب المدرسة**<br>درب مدرسه بست | **سد باب المدرسة**<br>بسته شد درب مدرسه |
| **۲ـ ارسل سیبویه**<br>سیبویه فرستاد | **ارسل سیبویه**<br>فرستاده شد سیبویه |
| **۳ـ کفی خمسة عشر**<br>کفایت کرد پانزده | **استثنی خمسة عشر**<br>استثنا شد پانزده |
| **۴ـ سئل التلمیذ الساعی**<br>شاگرد کوشا سئوال کرد | **سئل التلمیذ الساعی**<br>شاگرد کوشا مورد پرسش واقع شد |

* وصف «قائم» مبتدا زیدان وزیدون فاعلند قائم مقام خبر «سد مسد خبر» چنانچه در تثنیه و

## عامل رفع مبتدا وخبر

درمبحث فاعل ونایب فاعل متذکر شدیم عامل فاعل فعل معلوم وعامل نایب فاعل فعل مجهول است ورفع این دو معمول بواسطه وجود این دو عامل است واین دو عامل که لفظاً درجلو فاعل ونایب فاعل ذکر شده آندورا مرفوع کرده است. دراین مبحث می بینیم لفظاً عاملی درجلو مبتدا ذکر نشده تاکه رفع مبتدا بواسطه آن باشد ازطرفی هم نمیشود گفت مبتدارا عاملی نیست پس عامل مبتدا باید معنوی بوده باشد وابتدائیت که موضوعی است معنوی مبتدا رارفع دهد وخبر هم بواسطه وجود مبتدا مرفوع شده باشد:

وَرَفَعُوا مُبْتَدَأً بِالْاِبْتِدَاءِ كَذَاكَ رَفْعُ خَبَرٍ بِالْمُبْتَدَا

بنابراین میتوان مبتدارا چنین تعریف کرد:

**مبتدا اسمی است مرفوع عاری از عوامل لفظی وخبرجزئی است که تمام کننده معنای مبتداست.**

ازاین تعریف میتوان چنین نتیجه گرفت:

۱ـ افعال وحروف صلاحیت ندارند که مبتدا بشوند.

۲ـ اسمائی که در اوائل جملات باعوامل لفظی همراه هستند مبتدا نخواهند بود. (باستثنای عامل زائد وشبه زائد مانند جملات ذیل).

**بِحَسْبِكَ دِرْهَمٌ.** ترکیب: (باء زائده، حسب مجرور به باء (لفظاً) مضاف کاف مضاف الیه محلامرفوع مبتدا، درهم خبر).

**رُبَّ طَالِبٍ صَالِحٍ فِي مَدْرَسَتِنَا.** ترکیب: (رب طالب جار و مجرور محلا مرفوع مبتدا، صالح صفت، فی مدرستنا جار و مجرورمضاف، نا مضاف الیه، محلامرفوع خبر).

---

جمع مطابقت باشد

**اَقَائِمَانِ الزَّيْدَانِ. اَقَائِمُونَ الزَّيْدُونَ**

وصف قائمان وقائمون خبرمقدم است والزیدان والزیدون مبتدای مؤخر.

**وَالثَّانِي مُبْتَدَأٌ وَذَا الْوَصْفُ خَبَرْ اِنْ فِي سِوَى الْاِفْرَادِ طِبْقاً اسْتَقَرْ**

## چند قاعده کلی راجع به مبتدا و خبر

۱- مبتدا باید معرفه باشد تا خبری که از آن داده میشود مورد استفاده قرار گیرد (اگر اسم نکره هم خبرش مورد استفاده بود میتواند مبتدا باشد).

**وَلا يَجُوزُ الابْتِداءُ بِالنَّكِرَة ... مالَمْ تُفِدْ كَعِنْدَ زَيْدٍ نَمِرَةٌ**

۲- خبر باید مؤخر از مبتدا و مبتدا مقدم بر خبر ذکر گردد لیکن در بعضی موارد تقدیم خبر بر مبتدا واجب است:

**وَالاَصْلُ فِي الاَخْبارِ اَنْ تُؤَخَّرا ... وَجَوَّزُوا التَّقْدِيمَ اِذْ لا ضَرَرا**

۳- خبر ممکن است یکی از شش صورت ذیل را دارا باشد:

۱- اسم مفرد جامد «**النَّحْوُ عِلْمٌ**» ۲- اسم مفرد مشتق «**النَّحْوُ نافِعٌ**»

۳- جمله اسمیه «**النحو نفعه كثير**» ٤- جمله فعلیه «**النحو ينفعنا**»

۵- شبه جمله(۱) «**عِلْمُ النحو فِي كِتابِنا**» ٦- شبه جمله «**لَدَيْنا كِتابُ النَّحْوِ**»

در جملاتی مانند جمله دوم، سوم و چهارم میبایستی ضمیری بعنوان رابط بین مبتدا و خبر در کلام باشد الا اینکه در جمله دوم محذوف و در سوم بارز و در چهارم آن رابط مستتر است:

**وَمُفْرَدًا يَأْتِي وَيَأْتِي جُمْلَةً ... حاوِيَةً مَعْنَى الَّذِي سِيقَتْ لَهُ**

٤- قبلا اشاره کردیم که جار و مجرور و ظرف (شبه جمله) متعلق دارند بنا بر این در جملات پنجم و ششم و نظائر این دو جمله افعال یا اسمائی مانند «کائن» و یا «استقر» باید در تقدیر گرفت:

**وَاَخْبَرُوا بِظَرْفٍ اَوْ بِحَرْفِ جَرّ ... ناوِينَ مَعْنَى كائِنٍ اَوِ اسْتَقَرّ**

نسبت به سایر مسائل دیگر مبتدا و خبر به امثله بعد و توضیحات مربوطه بآنها مراجعه شود.

---

(۱) شبه جمله در مثال پنجم جار و مجرور و در مثال ششم ظرف است.

## جملات مختلفه از مبتدا وخبر و توضیحات مربوطه

۱ - اَللّٰهُ رَبُّنَا . ترکیب : «الله مبتدا ربنا مضاف و مضاف الیه خبر»

توضیح -(اسم مفرد جامد خبر واقع شده احتیاجی به رابط نیست).

۲ - اَلْحَسُودُ لَا یَسُودُ. ترکیب : « الحسود مبتدا لا نافیه یسود فعل ضمیر فاعل محلا مرفوع خبر » .

توضیح -(جمله فعلیه خبر واقع شده وضمیر رابط مستتر است «هو» ) .

۳- اَلسَّعَادَةُ غَایَةُ الْاِنْسَانِ. ترکیب : « السعادة مبتدا، غایة الانسان مضاف ومضاف الیه خبر » .

توضیح - ( مضاف ومضاف الیه خبر واقع شده است ) .

۴- عِنْدِی دِرْهَمٌ وَلِی وَطَرٌ. ترکیب : «عند ظرف مضاف یاء مضاف الیه خبر مقدم درهم مبتدای مؤخر، لی جار ومجرور خبر مقدم، وطر مبتدای مؤخر»

توضیح - ( چون مبتدا در این دو جمله نکره است خبر ظرف وجار ومجرور خبر بر مبتدا مقدم شده ) .

وَنَحْوُ عِنْدِی دِرْهَمٌ وَلِی وَطَرٌ ملتزم فیه تقدم الخبر -

۵- زَیْدٌ اَخُوكَ. ترکیب : « زید مبتدا، اخو خبر مضاف ، کاف مضاف الیه » .

توضیح -(دراین جمله خبر و مبتدا هردو معرفه هستند بنابراین میتوان خبر را مبتدا قرار داد ).

۶- کَیْفَ حَالُكَ. ترکیب : « کیف خبر مقدم، حالك مضاف ومضاف الیه مبتدای مؤخر»

توضیح -(اسماء استفهام صدارت طلب هستند ازاین جهة خبر بر مبتدا مقدم است )

**۷ـ فِی الْمَدْرَسَةِ رَئِیسُهَا** ـ ترکیب «فی المدرسة جار و مجرور خبر مقدم، رئیس مضاف ها مضاف الیه مبتدا»

**توضیح** ـ (از جهة اینکه برگشت ضمیر بر متأخر صحیح نیست مبتدا با اینکه معرفه است مؤخر است).

**۸ـ اَلْعِلْمُ مُفِیدٌ** ـ ترکیب: «العلم مبتدا، مفید خبر، **العلم نور** ـ العلم مبتدا، نور خبر»

**توضیح** ـ (خبر در اولی اسم مشتق است این موردی است که باید ضمیری بعنوان رابط در تقدیر گرفت و در دومی خبر چون جامد است تقدیر رابط لزومی ندارد).

**وَالْمُفْرَدُ الْجَامِدُ فَارِغٌ وَاِنْ ❋ یُشْتَقَّ فَهُوَ ذُو ضَمِیرٍ مُسْتَکِنٍ**

**۹ـ مَا اَحْسَنَ الْوَفَاءَ** ـ ترکیب: «ما تعجبیه مبتدا، احسن فعل تعجب ضمیر فاعل، الوفاء مفعول به، جمله خبر»

**توضیح** ـ (جمله تعجبیه خبر واقع شده است)

**۱۰ـ مَنْ یَطْلُبْ یَجِدْ** ـ ترکیب: «من شرطیه محلا مرفوع مبتدا، یطلب فعل ضمیر فاعل فعل شرط، یجد فعل ضمیر فاعل جزای شرط، جمله محلا مرفوع خبر»

**توضیح** ـ (جمله جزائیه خبر واقع شده است.)

**۱۱ـ اَلْاَمِیرَةُ مَرِیضَةٌ** ـ ترکیب: «الامیرة مبتدا، مریضة خبر»

**توضیح** ـ (خبر باید از لحاظ افراد تثنیه و جمع با مبتدا مطابقت داشته باشد)

**۱۲ـ اَلشَّجَرَاتُ یَابِسَاتٌ** ـ ترکیب: «الشجرات مبتدا، یابسات خبر»

**توضیح** ـ (خبر جمع است و مؤنث ـ از جهت اینکه مبتدا جمع است و مؤنث)

**۱۳- اَلزَّیدانِ قائمانِ** ترکیب : «الزیدان مبتدا ، قائمان خبر »

**توضیح** = (مبتدا مذکر و تثنیه است خبر نیزمذکروتثنیه است)

**۱۴- هُوَ شاعِرٌ کاتِبٌ** - ترکیب : « هو مبتدا ، شاعرخبر ،کاتب خبردوم»

**توضیح** = (ضمیرمرفوع مبتدا و خبرمتعدد است)

**۱۵- اَساعِیٌ التِّلمیذُ** - ترکیب : « همزه استفهام ، ساعی مبتدا ، التلمیذ فاعل، قائم مقام (سد مسد ) خبر»

**توضیح** = (چنانچه مبتدا وصف باشد ومعتمد به حرف نفی و استفهام‌هم‌باشد اسم مرفوع بعدآن فاعل خواهد بود سد مسد خبر)

**۱۶- اَقائِمٌ الزَّیدانِ** - ترکیب : «همزه استفهام ، قائم مبتدا ، الزیدان فاعل ، سد مسد خبر»

**توضیح** - (این‌صورت جمله‌هم چون مبتدامفرد است اسم‌مرفوع بعد فاعل است)

**۱۷- اَقائِمانِ الزَّیدانِ**- ترکیب : « همزه استفهام ، قائمان خبر مقدم ، الزیدان مبتدای مؤخر»

**توضیح** - (چون دراین جمله قائمان تثنیه است و باضمیر فاعل همراه ازجهت اینکه الزیدان بعد ازآن ذکرشده قائمان خبرمقدم است ، و الزیدان مبتدای‌مؤخر)

**۱۸- اَقائِمُونَ الزَّیدُونَ** - ترکیب : « همزه استفهام ، قائمون خبر مقدم ، الزیدون مبتدای مؤخر»

**توضیح** - ( ازمثال‌های ۱۶-۱۷و۱۸ این‌نتیجه گرفته میشود در وقتیکه‌بین وصف وفاعل از لحاظ‌عدد مطابقت‌باشد جمله مبتدا وخبراست و چنانچه مطابقت‌نباشد فعل وفاعل)

**۱۹- زَیدٌقائِمٌ هُوَ -** ترکیب : « زید مبتدا ، قائم خبر ، هو تأکید یا فاعل برای قائم »

**توضیح -** (در شماره ۸ اشاره شد چنانچه خبر اسم مفرد مشتق باشد خبر حامل ضمیری است بعنوان رابط - دراین جمله همان ضمیر آشکارا ذکر شده وترکیب تاکید یافاعل راگرفته است)

**۲۰-اَلغَنیُ والفقیرُ محتاجٌ-** ترکیب : «الغنی مبتدا ، الفقیر مبتدای دوم ، محتاج خبر برای هردو»

**توضیح -** (مبتدا دراین جمله متعدداً ذکرشده است)

**۲۱- اَینَ صاحِبُ البَیتِ -** ترکیب : « این خبرمقدم ، محلا مرفوع صاحب البیت مضاف ومضاف الیه ؛ مبتدای مؤخر»

**توضیح -** (این از اسماء صدارت طلب است ازاین جهة مقدم بر مبتدا ذکر شده است)

**۲۲ - اَلانسانُ هُوَ الحَیوانُ النّاطِقُ-** ترکیب : «الانسان مبتدا، هو ضمیرفصل، الحیوان خبر ، ناطق صفت برای حیوان»

**توضیح -** (خبر باید نکره ومبتدا معرفه باشد اگر هردو معرفه باشند برای رفع اشتباه ضمیری دروسط بعنوان ضمیرفصل یاعماد ذکرمیشود)

**۲۳ - اَلمُؤمِنونَ هُمُ المُفلِحونَ -** ترکیب : « المؤمنون مبتدا ، هـم ضمیر فصـل ، المفلحون خبر »

**توضیح -** (این جمله مانند جمله شماره ۲۲ دارای ضمیرفصل است الااینکه چون مبتدا وخبرهردو جمع هستند ضمیرفصل نیز جمع ذکرشده است)

**۲۴-لَولاَ العِلمُ لَکانَ النّاسُ کَالبَهائِمِ -** ترکیب : « لولا حـرف شرط ، العلم مبتدا ، لام جواب لوکان از افعال ناقصة ، الناس اسم کان ، کالبهائم جار و مجرور خبر برای کان»

**توضیح** - (بعداز لولا خبرمبتدا وجوباً حذف میشود)

**۲۵- لَعَمْرُكَ**(بجان‌تو) ترکیب : « لام ابتداء ، عمرك مضاف ومضاف الیه مبتدا ، خبر محذوف»

**توضیح** - ( قسمی خبر بعداز لعمرك وجوباً حذف میشود)

**وَبَعْدَ لَوْلا غالِباً حَذْفُ الْخَبَرِ ✿ حَتْمٌ وَفی نَصِّ یَمینٍ ذا اسْتَقَرّ**

**۲۶ - کُلُّ صانِعٍ وَما صَنَعَ** - ترکیب : « کل صانع مضاف و مضاف الیه مبتدا ، واومعیه، ماموصول‌عطف‌بر مبتدا ، صنع فعل‌ضمیر فاعل صله ما ، بی نیاز ازخبر»

**توضیح** - (در این جمله چون واو بمعنای مـع میباشد مبتدا بی نیاز از خبراست در حقیقت جمله بدین معناست (**کُلُّ صانِعٍ مَع ما صَنَع**)

**وَبَعْدَ واوٍ عَیَّنَتْ مَفْهُومَ مَعْ ✿ کَمِثْلِ کُلُّ صانِعٍ وَ ما صَنَعْ**

**۲۷- ضَرْبِی الْعَبْدَ مُسیئاً** - ترکیب : « ضربی مضاف ومضاف الیه مبتدا ، عبد مفعول ، مسیئا حال»

**توضیح** - (چنانچه مبتدا مصدر باشد وبعـداز آن حال قائم مقام خبرباشد وجوباً خبرمحذوف است)

**۲۷ - اَلْبابُ الاَوَّلُ** - ترکیب : «الباب‌خبر ، الاول‌صفت ، مبتدامحذوف استجوازاً»

**توضیح** - (درجائیکه قرینه درکلام باشد مبتدا جایزاست‌حذف شود تقدیر «هذا»)

**۲۹ - مَرِیضٌ** - ترکیب : « خبر در جواب کیف ابوك مثلا»

**توضیح**- (درجائیکه قرینه در کلام باشد مبتدا را میتوان حذف کرد،درآیه‌شریفه ذیل‌یکقسمت‌از مبتدا محذوف است)

مَنْ عَمِلَ صالحاً فَلِنفسِه وَمَنْ اَساءَ فَعَلیها ـ ای فعلُه لنفسه و اساءتُه علیها ـ

وَفي جوابِ کیفَ زیدٌ قُلْ دَنِفْ فزیدٌ استُغنی عنه اذْ عُرِفْ

۳۰ ـ صَبْرٌ جمیلٌ ـ ترکیب : «صبر خبر ، جمیل صفت ،»

**توضیح** ـ (مبتدای این جمله وجوباً حذف شده است زیرا خبر مصدری است از جنس مبتدای محذوف «صبری» درواقع جمله فوق دراصل چنین بوده (صبری صبر جمیل)

۳۱ ـ اَکْرِمِ الْعُلَماءَ لاسِیَّما زیدٌ ـ ترکیب : « اکرم فعل ضمیرفاعل ، العلماء مفعول لاسیما استثنا، زید خبر »

**توضیح** ـ «اسم مرفوع بعد از لاسیما خبری است برای مبتدای محذوف هو که وجوباً حذف میشود»

۳۲ ـ نِعْمَ الرَّجُلُ زیدٌ ـ ترکیب : « برای این جمله سه ترکیب هست ۱ نعم ازافعال مدح، الرجل فاعل ، زید بدل از فاعل ، ۲ نعم الرجل خبر مقدم، زید مبتدای مؤخر ، ۳ نعم از افعال مدح ، الرجل فاعل ، زید خبر برای مبتدای محذوف (هو)ـ(**نعم الرجل هو زید**)

۳۳ ـ خَرَجْتُ فَاِذَا الْعَدُوُّ ـ ترکیب : ( خرجت فعل ضمیر فاعل ، فاء عطف ، اذا فجائیه ، العدو مبتدا)

**توضیح** ـ (العدو دراین جمله مبتدا است وخبر آن کائن جوازاً حذف شده است بعداز اذاء فجائیه نوعاً خبرحذف میشود)

۳۴ ـ رُبَّ رَفیقٍ یَضْرِبُكَ ـ ترکیب : (رب رفیق جار ومجرور محلاً مرفوع مبتدا ، یضربك فعل فاعل مفعول خبر)

**توضیح** ـ (قبلا اشاره کردیم رب زائده است اعراباً بنابراین رفیق محلا مرفوع مبتداست وجمله بعد خبران)

**۳۵ - كَمالُ الْجُودِ بَذْلُ الْمَوْجُودِ -** ترکیب: «کمال‌الجود مضاف ومضاف‌الیه مبتدا ، بذل الموجود مضاف ومضاف‌الیه خبر»

**توضیح -** (مبتدا ، وخبر هردو مضاف ومضاف‌الیه هستند).

**۳۶- مِنْ قُوَّةِ الْاِيْمانِ اَنْ تَقْبَلُوا اِلَى الصَّلوةِ -** ترکیب :«من قوة جار ومجرور مضاف، الایمان مضاف الیه، ان ناصبه ، تقبلوا فعل ضمیر فاعل تحویل بمصدر ، (اقبالکم) الی الصلوة جار ومجرور»

**توضیح -** ( من قوة الایمان محلا مرفوع است خبر مقدم،وان تقبلوا الی الصلوه مبتدای مؤخر).

**۳۷ - ما بِيَدِكَ وَمَنْ اَنْتَ -** ترکیب : «ما استفهامیه مبتدا ،بید جار ومجرور ، کاف مضاف‌الیه ، محلا مرفوع خبر - من استفهامیه خبر مقدم،انت مبتدای مؤخر»

**توضیح -** (چنانچه بعدازمن ومااستفهامیه کلمه واقع شود که برای مبتدا بودن صالح نباشد اسماء استفهام مبتدا خواهند بود وبقیه جمله خبر ، مانند قسمت اول جمله -واگر کلمه واقع شود که صالح باشد آن کلمه مبتداخواهد بودواسم استفهام خبر مقدم مانند قسمت دوم جمله ) .

## ۵ - نواسخ

نواسخ دسته‌از افعال وحروف هستند که برجمله مبتدا وخبرداخل شده اعراب وحکم آندو را تغییر میدهند دسته افعال عبارتند از :

**افعال ناقصه - افعال مقاربه - افعال قلوب**

و حروف

**حروف مشبهة بالفعل - ماولاءمشبه بلیس - لاءنفی جنس**

# افعال ناقصه

## کان - صار - اصبح - امسی - ظل - اضحی - بات - مازال مابرح - مافتیء - ماانفك - مادام - لیس

عمل این افعال مانند کان رفع بـه مبتدا و نصب به خبر است **کانَ زَیْدٌ قائماً**

ترکیب «کان ازافعال ناقصه زید اسم کان قائماً خبر کان»

## علت تسمیه این افعال بفعل ناقص

در مبحث فاعل چنانکه دیدیم افعال تام باذکر فاعل معنای آنها کامل میبودو احیاناً اگر فعل متعدی بود مفعول هم میگرفت دراین مبحث می‌بینیم معنای این افعال باذکر فاعل (اسم‌مرفوع) کامل نمیگردد واحتیاج به‌اسم یاجمله دیگری (خبر) هست تامعنای آنها کاملا گردد بدین مناسبت این افعال را افعال ناقصه خوانند .

و ازجهة اینکه صرف بعضی از این افعال کامل نیست بآنها افعال جامد و غیر متصرف نیز میگویند واز این لحاظ میتوان آنها را بسه دسته تقسیم کرد ۱ آنهائیکه مانند سایر افعال متصرف هستند **(کان- صار)** ۲ آنهائیکه غیر متصرف هستند **(مادام‌ولیس)** ۳ آنهائیکه صرفشان ناقص است (بقیه) .

## معانی و خصوصیات این افعال

**کان** - دربین این افعال کان بمعانی مختلف آمده است از جمله :**ثبت - وجد حضر - وصار** - و در عین حال ممکن است یکـی ازاین سه حال « **تامه ناقصه - زائده** » را دارا باشد .

کان وقتی تامه است که معنای آن بااسم مرفوع کامل باشد - **کان‌الله‌ولم‌یکن شیی‌ء** وان در وقتی ناقصه است که برای تکمیل معنا احتیاج بخبر داشته باشد . وزائده بودن آن هم در وقتی است که بود ونبود آن درجمله یکسان باشد .

## مواردیکه کان زائد است

کان در وقتی زائد است (من غیر قیاس) کـه بین دو موضوع متلازم: **صفت و موصوف- مبتدا و خبر- صله وموصول- فعل وفاعل- فعل مجهول و نایب فاعل** ذکر شده باشد.

۱- صفت و موصوف «**مَرَرْتُ بِرَجُلٍ کَانَ قَائِمٍ**»

۲- مبتدا و خبر «**زَیْدٌ کَانَ یَکْتُبُ**»

۳- صله وموصول «**جَاءَ الَّذِی کَانَ اَکْرَمْتَهُ**»

۴- فعل وفاعل «**کَانَ یَکْتُبُ التِّلْمِیذُ**»

۵- فعل مجهول و نایب فاعل «**لَمْ یُوجَدْ کَانَ مِثْلُكَ**»

ودروقتیکه بعداز ماتعجبیه واقع شود «**مَا کَانَ اَحْسَنَ الْکِتَابَ**» قیاساً زائده است.

## فعل کان واسم آن حذف میشود

چنانچه فعل کان بعد از ان ولو شرطی واقع شود جایز است خـود فعل واسم آن حذف شود و تنها خبر باقی بماند: **اِنْ خَیْراً فَخَیْراً - اِنْ شَرّاً فَشَرّاً - اِسْتَفِدْ وَلَوْ کَلِمَةً فِی النَّهَارِ - اِنْ کَانَ عَمَلُكَ خَیْراً فَکَانَ جَزَائُكَ خَیْراً .**

**وَیَحْذِفُونَهَا وَ یُبْقُونَ الْخَبَرَ ❁ وَبَعْدَ اِنْ وَلَوْ کَثِیراً ذَا اشْتَهَرَ**

**صار** - بمعنای رجع وتحول وانتقل استعمال شده است چنانچه بمعنای دو فعل اخیر استعمال شود **ناقصه** واگر بمعنای رجع باشد **تامه** است: **صَارَ الْفَقِیرُ غَنِیّاً** (ناقصه) **صَارَ الْفَقِیرُ** . (تامـه) (فقیر غنی شد ۱ برگشت فقیر ۲) ترکیب: صار از افعال ناقصه الفقیر اسم آن، غنیاً خبر (۱) - صار فعل الفقیر فاعل (۲)

## اصبح - اضحی - ظل - بات - امسی

موارد استعمال این افعال در وقتی‌است که بخواهیم مسند الیهی را متصف کنیم در مدتی از زمان «در روز وشب» بانچه بعداً بعنوان‌مسندبرای آن ذکرمیکنیم مثلا اگرگفتیم «بَاتَ زَیْدٌ نَائِماً» زید را متصف کرده‌ایم باینکه تمام مدت شب را بخواب بوده است یااینکه اگر این نسبت را دادیم:

اَصْبَحَ زَیْدٌ بَاکِیاً - بایدمعنی کنیم تمام مدت صبح را زید در گریه بوده است درهرصورت‌زید اسم است درهردوجمله و نائماً وباکیاًخبر .

## مازال، مابرح ، ماانفك ، مافتیء

این چهار فعل از آنجائیکه حرف نفی (ما) درآنها داخل شده است معنای اصلی خود راکه‌عدم ثبات وقرار بوده ازدست داده واکنون موجب هستند باین‌معنی مفید معنای ثبات و قرارند چنانچه بگوئیم «مَازَالَ زَیْدٌ کَاتِباً» - باید معناکنیم‌زید پیوسته کاتب است .

البته عمل این چهارفعل در وقتی است که با حرف نفی - نهی- یااستفهامی شروع شوند .

## مادام - لیس

**مادام** برای استمرار اسناد است **ولیس** برای نفی آن اگربگوئیم:

**(۱)اِجْلِسْ مَادُمْتُ جَالِساً و (۲) لَیْسَ التِّلْمِیذُ حَاضِراً**

بایدمعناکنیم بنشین مادامیکه من نشسته‌ام (۱) و اکنون آنشاگرد حاضر نیست (۲)

**توضیح** - سایر مشتقات این افعال بمانند صیغه ماضی آنها عمل میکنند البته این نسبت بآنهائی است که مشتقاتی دارند - **کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ - وَیَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً - وَغَیْرُ مَاضٍ مِثْلُهُ قَدْ عَمِلا - اِنْ کَانَ غَیْرُ الْمَاضِ مِنْهُ اسْتُعْمِلا**

## نمونه‌های مختلف از عمل فعل ناقص و ترکیب آنها

۱- **اَلنَّاسُ لَیْسُوا سَوَاءً** - ترکیب: «الناس مبتدا، لیسوا از افعال ناقصه ضمیر اسم آن، سواء خبر آن، جمله در محل رفع خبر برای مبتدا»

۲- **لَایَبِیتُ الْقَانِعُ اِلَّا شَاکِراً** - ترکیب: «لاء نافیه یبیت از افعال ناقصه، القانع اسم آن، الاداة حصر شاکراً خبر برای یبیت»

۳- **لَایَبِیتُ شَاکِراً اِلَّا الْقَانِعُ** - ترکیب: « لا نافیه، یبیت از افعال ناقصه، شاکراً خبر مقدم، الاداة حصر، القانع اسم یبیت»

۴- **لَایَفْتَأُ الْکَرِیمُ مَحْبُوباً** - ترکیب: «لاء نافیه، یفتأ از افعال ناقصه، الکریم اسم آن، محبوباً خبر»

۵- **مَازَالَ الْکَسْلَانُ لَایُحِبُّ الْمُطَالَعَةَ** ترکیب: «مازال از افعال ناقصه، الکسلان اسم آن لایحب فعل ضمیر فاعل، المطالعة مفعول، جمله در محل نصب خبر برای مازال»

۶- **اَلطَّمَعُ لَمْ یَکُنْ مَمْدُوحاً** - ترکیب: «الطمع مبتدا، لم جازمه یکن فعل ناقص ضمیر اسم آن ممدوحاً خبر »

۷- **کُنْ ابْنَ مَنْ شِئْتَ وَاکْتَسِبْ اَدَباً ❁ یُغْنِیکَ مَحْمُودُهُ عَنِ النَّسَبِ**

«ترکیب» : - کن از افعال ناقصه ضمیر اسم آن، ابن خبر مضاف، من مضاف الیه، شئت فعل فاعل، وعطف، اکتسب فعل ضمیر فاعل، ادباً مفعول - یغنی فعل، کاف مفعول محمود فاعل مضاف ها مضاف الیه، عن النسب جار و مجرور.

**۸- اَحْبِبْ صَدِيقَكَ اِنْ فَقِيراً اَوْ اِنْ غَنِيّاً -** ترکیب : « احبب فعل ضمیر فاعل، صدیق مفعول کاف مضاف الیه، ان حرف شرط، فقیراً خبر کان محذوف واو عطف ، ان شرطیه غنیا خبر کان محذوف»

**توضیح** -( فعل ناقص واسم آن درهر دو جمله حذف شده است» **(ان کان صدیقك فقیراً - و ان کان صدیقك غنیاً)**

**۹- لَيْسَ مِنْ عَادَةِ الْكَرِيمِ اَنْ يَمْدَحَ نَفْسَهُ-** ترکیب : «لیس از افعال ناقصه من عادة جارو مجرور مضاف الکریم مضاف الیه محلا منصوب خبر مقدم برای لیس، ان یمدح فعل ضمیر فاعل مؤول بمصدر محلا مرفوع اسم برای لیس، نفس مفعول مضاف ها مضاف الیه )-**(لیس المدح من عادة الکریم)**

**۱۰ - تَعَلَّمْ مَادُمْتَ حَيّاً -** ترکیب: «تعلم فعل ضمیر فاعل، مادمت ازافعال ناقصه ضمیر اسم آن، حیا خبر»(۱)

**۱۱- مَافَتِيءَ الْحَقُّ مُنْتَصِراً-** ترکیب : « مافتیء از افعال ناقصه الحق اسم آن منتصراً خبر»

**۱۲- قَدْ يَصِيرُ الْخَصْمُ عَوْناً-** ترکیب : «قد تقلیلیه یصیر ازافعال ناقصه، الخصم اسم یصیر ،عوناً خبر»

**۱۳ - اَضْحَى الْعَبْدُ حُرّاً -** ترکیب : «اضحی از افعال ناقصه العبد اسم اضحی حراً خبر»

**۱۴- مَازَالَتِ النَّاسُ مُخْتَلِفَةً-** ترکیب : «مازالت از افعال ناقصه الناس اسم مازالت، مختلفة خبر»

---

(۱) ما، درمادام مصدریه ظرفیه است بآن مناسبت بآن ظرفیه مصدریه میگویند که نیابت دارد از مصدر محذوف «مدة دوام» بنابراین صورت اصلی جمله این است

**تعلم مدة دوامك حیاً**

۱۵ - لاتَکُنْ فَظّاً - ترکیب : «لاناهیه تکن ازافعال ناقصه، ضمیراسم آن فظاً خبر»

۱۶ - لایَزالُ الْحَقُّ باقیاً - ترکیب : «لایزال ازافعال ناقصه،الحق اسم لایزال، باقیاً خبر»

اِذاکانَ رَبُّ الْبَیْتِ بِالدُّفِ مُولَعاً فَشیمَةُ اَهْلِ الْبَیْتِ کُلّهم الرَّقْصُ

ترکیب : «اذا زمانیه ،کان از افعال ناقصه ، رب اسم کان مضاف اضافه به بیت بیت مضاف الیه ، بالدف جارو مجرور مو لعاً خبر برای کان - فاء نتیجه ، شیمة خبر مقدم مضاف ،اهل مضاف الیه بیت مضاف الیه اهل،کل تاکید مضاف هم مضاف الیه،الرقص مبتدای مؤخر .»

۱۸ - کُنْتُ مَیّتاً وَالْعِلْمُ اَحْیانی- ترکیب : «کنت ازافعال ناقصه ، ضمیراسم آن ، میتاً خبر واوعطف، العلم مبتدا ، احیانی فعل وفاعل مفعول خبر برای مبتدا »

۱۹- باتَ الْمُذْنِبُ خائفاً- ترکیب : «بات ازافعال ناقصه ، المذنب اسم بات ، خائفاً خبر»

۲۰-اَیْنَما تَکُونُوا یُدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ-ترکیب : «اینما ظرف متضمن معنای شرط تکونوا از افعال ناقصه، ضمیر اسم آن ،یدرك فعل کم مفعول ، الموت فاعل »

این بیت ترکیب شود

وَکَمْ مِنْ فَتیً یُمْسی وَیُصْبِحُ آمِناً وَقَدْ نُسِجَتْ اَکْفانُهُ وَهُوَ لایَدْری(۱)

---

(۱) اسم افعال ناقصه ازجهة افراد، تثنیه وجمع ومؤخر بودن از فعل وسایر موضوعات دیگر عیناً مانند فاعل است آنچه راجع به فاعل گفته شد باید نسبت به اسم این افعال درنظر داشت.

درمورد خبراین افعال هم ازجهت تنکیروتعریف وتقدیم وتأخیر و سایر جهات دیگر باید قواعد بین مبتدا وخبر رادر نظر گرفت الااینکه خبراین افعال چنانچه فعل باشد باید فعل مضارع

# افعال مقاربه

دومین دسته ازافعال که ناسخ مبتدا وخبر میباشد افعال مقاربه هستند فرق این دسته ازافعال باافعال ناقصه این است که خبر این افعال بایدفعل آخر مضارع باشدوازلحاظ معنی بسه قسمت تقسیم میشوند:

## رجاء، قرب، شروع

**كَكَانَ كَادَ وَ عَسَى لٰكِنْ نَدَرْ   غَيْرُ مُضَارِعٍ لِهٰذَيْنِ خَبَرْ**

افعالی که متضمن معنای رجاء (وقوع خبر) هستندعبارتنداز: **عسی. حری. اخلولق**
و آن افعالی که برقرب (وقوع خبر) دلالت دارند عبارتند از: **کاد- کرب- اوشك**
وبقیه که حاکی ازمعنای شروع درخبر هستندبشرح زیرعبارتنداز: (۱)

**۱ انشاء ۲ طفق ۳ جعل ۴ اخذ ۵ ابتدء ۶ علق ۷ هب ۸ انبری**

بیشتر این افعال جامد هستند باین معنا مشتقاتی ندارند مضارع کاد «**یکاد**» واوشك «**یوشك**» استعمال شده است بعضی اسم فاعل اوشك «**موشك**» رانیز ذکر کرده‌اند

**وَاسْتَعْمَلُوا مُضَارِعاً لِأَوْشَكَا   وَكَادَ لَا غَيْرُ وَزَادُوا مُوشِكَا**

---

*ذکر شود البته باستثنای این ٦ فعل

**کان - امسی - اصبح - اضحی - ظل - بات**

که اگر با حرف قدهمراه باشند جایز است فعل ماضی ذکر شود:

**کان الولد قد نجح**

(خبر مقرون بحرف «قد» میباشد ازاین جهت خبر فعل ماضی است)

**کان الدروس یکتب**

(فعل مضارع مجهول)

**کان الاستاذ یلقی الدروس علی تلامذته**

(فعل مضارع معلوم)

(۱) آنچه ازافعال شروع مشتق شود جزء افعال مقاربه نبوده بمانند سایر افعال متعدی و لازم معمول خواهند داشت

افعال مضارعی که خبر این افعال واقع میشوند غالباً باحرف نصب **«ان»** مقرون هستند وازخبر دو فعل **«حری ـ اخلولق»** هیچگاه ساقط نمیشود . لکـن در هشت فعل اخیر ترك حرف نصب واجب است .

**وَ مِثْلُ کادَ فِی الْاَصَحِّ کَرَبَا ✡ وَتَرْكُ اَنْ مَعَ ذِی الشُّرُوعِ وَجَبَا**

**تذکر ـ عسی ـ حری ـ واخلولق** ایـن سه فعل باسایر افعال مقاربه ازلحاظ ترکیب فرقی دارند گاهی ممکن است **تامه** وگاهی ممکن است **ناقصه** واقع شوند ضمن مثال باین موضوع اشاره میشود .

## نمونه‌هائی ازعمل این افعال

| مثال | ترکیب |
|---|---|
| **۱ـ کادَ الرّاکِبُ یَسْقُطُ ـ** | «کاد ازافعال مقاربه ، الراکب اسم کاد یسقط فعل ضمیرفاعل محلا منصوب خبر برای کاد » |
| **۲ـ حَرَی الْغائِبُ اَنْ یَحْضُرَ ـ** | «حری ازافعال مقاربه» الغائب اسم حری ان یحضر فعل ضمیر فاعل محلا منصوب خبر برای حری » |
| **۳ـ اِخْلَوْلَقَتِ السَّماءُ اَنْ تَمْطُرَ ـ** | «اخلولقت ازافعال مقاربه، السماء اسم اخلولقت ، ان تمطر فعل ضمیر فاعل محلا منصوب خبر برای اخلولقت» |
| **۴ـ اَوْشَكَ الْمالُ اَنْ یَفْنَی ـ** | « اوشك از افعال مقاربه » المال اسم اوشك ، ان یفنی فعل ضمیر فاعل محلامنصوب خبر برای اوشك » |
| **۵ـ عَلِقَ صاحِبُ الْبَیْتِ یُحَدِّثُ ضُیُوفَهُ ـ** | «علق ازافعال مقاربـه ، صاحب البیت مضاف ومضاف الیه اسم علق، یحدث فعل ضمیر فاعل، ضیوف مفعول مضاف، هامضاف الیه محلامنصوب خبر برای علق» |

٦- كَرَبَتِ الصَّلاتُ اَنْ تنقضيَ - «كـربت ازافعال مقاربه، الصلات اسم كربت ،ان تنقضي فعل ضمير فاعل محلا منصوب خبراً براى كربت »

٧- عَسَى اللّهُ اَنْ يَرْحَمَ عِبَادَهُ - «عسى از افعال مقاربه ، الله اسم عسى ان يرحم فعل ضمير فاعل،عباد مفعول مضاف،ها مضاف اليه جمله محلا منصوب خبر براى عسى »

٨- يُوشِكُ الْحَرَّمتى وصل الى نهايته يُذِيبُ الاَجسامَ- «يوشك ازافعال مقاربه ، الحر اسم يوشك، متى اسم شرط ، وصل فعل ضمير فاعل، الى نهايته جار و مجرور ها مضاف اليه، يذيب فعل ضمير فاعل، الاجسام مفعول جمله محلا منصوب خبر براى يوشك »

## عسى تامه - عسى ناقصه

١ عَسَى الْمَرِيضُ اَنْ يَشْفَعَ ۞ ٢ عَسَى اَنْ يَشْفَعَ الْمَرِيضُ

دوجمله فوق رابرحسب اينكه عسي را در آنهاتامه ياناقصه بگيريم بترتيب ذيل ميتوانيم آنرابچهارصورت تركيب كنيم

**تركيب ١ جمله اول** : عسى ازافعال مقاربه،مريض فاعل عسى،ان يشفع فعل ضمير فاعل محلا منصوب مشابه مفعول يامحلا مرفوع بدل اشتمال از مريض . **(بى خبر)** **«صورت تامه»**

**تركيب ٢ جمله اول** : عسى از افعال مقاربه، المريض اسم عسى،ان يشفع فعـل ضمير فاعل تاويل بمفرده محلا منصوب خبر براى عسى . **(باخبر)** **«صورت ناقصه»**

**تركيب ١ جمله دوم** : عسى ازافعال مقاربه، ان يشفع فعل ضمير فاعل تاويل بمفرد فاعل عسى، المريض فاعل ان يشفع . **(بى خبر)** **«صورت تامه»**

**تركيب ٢ جمله دوم** : عسى ازافعال مقاربه، ان يشفع فعل ضمير فاعل خبر عسى محلا منصوب، المريض اسم عسى. **(باخبر)** **«صورت ناقصه»**

توضیح - نتیجه که از ترکیب این جمله بدست آمد این است چنانچه برای عسی خبری منظور شود جزء افعال ناقصه بوده و چنانچه تنها بذکر فاعل اکتفا شود جزء افعال تامه خواهد بود مستغنی از خبر .

ترکیب شود

**عَسَى الْكَرْبُ الَّذِي اَمْسَيتَ فِيهِ ✲ يَكُونُ وَ رَائَهُ فَرَجٌ قَرِيبٌ**

# افعال قلوب

سومین دسته از افعال که بر جمله اسمیه مبتدا و خبر داخل شده و حکم آندو را تغییر میدهند افعال قلوب هستند عمل این دسته از افعال بعکس دو ناسخ قبلی در هر دو معمول خود نصب است و روی عمل، آنها میبایستی جزء منصوبات ذکر شوند لکن از نظر اینکه ناسخ مبتدا وخبر میباشند آنها را بدنبال افعال ناقصه و افعال مقاربه ذکر کرده‌اند .

افعالی که دو معمول خود را بعنوان دومفعول نصب میدهند دو قسمند قسمی که معمول آنها قبلا مبتدا وخبر بوده و قسمی که معمول آنها قبلا مبتدا و خبر نبوده است، دسته اول افعال قلوب و دسته دوم راافعال دومفعول طلب میخوانند :(افعال قلوب ناسخ مبتدا وخبر و افعال دو مفعول طلب بر غیر مبتدا وخبر هم داخل میشوند) .

ضمناً باید دانست افعال قلوب هم بدودسته تقسیم شده دسته دال بریقین ودسته دال بر رجحان، آن افعالی که مفید معنای یقین هستند عبارتند از : **رای - علم - وجد - دری - و تعلم** - و آنهائیکه دلالت بر رجحان دارند **خال - ظن - حسب - زعم - عد - حجا - جعل - هب** - میباشند .

این افعال را باختلاف ذکر کرده‌اند زمخشری در ذیل این عنوان فقط ۷ فعل را نام میبرد سیوطی به ۱۳ فعل اشاره میکند ومطابق گفته ابن مالك عبارتند از .

انصب بفعل القلب جزای ابتدا ✿ اعنی رای خال علمت وجدا
ظن حسبت و زعمت مع عد ✿ حجا دری وجعل اللذ کاعتقد
وهب تعلم و التی کصیرا ✿ ایضاً بها انصب مبتدأ وخبراً

برای این افعال ازلحاظ معنا تعریف دیگری هم شده است ابن‌یعیش میگوید:

« اعلم ان هذه الافعال افعال غیر مؤثرة ولا واصلة منك الی غیرك و انما هی امور تقع فی النفس وتلك الامور علم وظن وشك، فالعلم هوالقطع علی شییء بنفی اوایجاب و هذالقطع یکون ضروریاً و عقلیاً، فالضروری کالمدرك بالحواس الخمس نحوعلمنا بان السماء فوقنا والارض تحتنا، ویقرب من ذلك الامور الوجدانیه کالعلم بالالم واللذة ونحوهما . واما العقلی فما کان عن دلیل من غیر معارض فان وجد معارض من دلیل آخر و تردد النظر بینهما علی سواء فهوشك، وان رجح احدهما فالراجح ظن والمرجوح وهم».

این افعال برروی مفعول مانند سایر افعال اثر نمیگذارند واز حدود تصور شخص هم خارج نمیشوند .

مادرباره موضوعی که تصوری داشته و از تصور خود نفیاً یااثباتاً حکمی را عنوان میکنیم اگرحدود اطلاعات ما از مجرای حواس پنجگانه کسب علم کرده باشد آن حکم برای ماقطعی وضروری است وبدون برهان و دلیل آنرا اظهار میداریم : آسمانرا بربالای سرخود می‌بینیم حکم میکنیم آسمان بالای سرماست، پای برروی زمین میگذاریم ومیگوئیم زمین درزیرپای ماست (امور وجدانی هم از قبیل درك لذت واحساس الم ازهمین قبیل است).

اگرتصور مادر پارهٔ ازموضوعات توأم بادلیل وبرهان باشد وبرای اثبات موضوعی براهینی اقامه کردیم واز طریق برهان حکمی صادر شد دراین موقع عقلا تصدیق بمطلبی کرده‌ایم که ازراه علم آن مطلب درك شده‌است، دراین‌راه اگر براهین وادله باهم تعارض کنند ودر اخذ نتیجه وصدورحکم مارا متوقف نمایند دراین‌وقت مابشك گرفتار شده‌ایم،اگرتعارض ادله وبراهین پیش آمد ودلائل باهم معارضه کردند

وچون دو کفه ترازو هردو طرف سبك وسنگین شدند طرف سنگین که رجحان دارد بنام ظن وطرف سبك که مرجوح است وهم خوانده شده است.

بنابراین مراتب ادراك پس از شهود عبارتند از . **علم ، ظن ، شك ، وهم**

---

## ملحقات افعال قلوب

قبلا گفتیم افعال قلوب برجمله اسمیه مبتدا و خبر داخل شده و آندورا بعنوان مفعول منصوب میکنند بدنبال افعال قلوب تعدادی فعل ذکر شده که ازلحاظ عمل (در معنی مغایرند) شباهتی بافعال قلوب دارند این افعال رابنام افعال تحویل میخوانند اشاره ابن مالك درمصراع اخیر «**والتی کصیرا**» بهمین افعال است .

## افعال تحویل

**صیر - رد - ترك - غادر - وهب - تخذ - اتخذ - جعل**

## عمل افعال قلوب وافعال تحویل

**١- وَجَدْتُ الْعِلْمَ نافِعاً - ٢ ظَنَنْتُهُ صادِقاً - ٣ اتَّخَذْتُهُ صَدِیقاً -**

**١ (العلم نافع) ٢ (هو صادق) ٣ (هو صدیق)**

درسه جمله فوق دوفعل از افعال قلوب ویك فعل از افعال تحویل برسه جمله مبتدا وخبر داخل شده پس از اخذ فاعل هردو معمول را بعنوان مفعول منصوب کرده‌اند : عمل این افعال تا مادامیکه یکی ازاین سه حروف (**لام ابتداء - مانافیه همزه استفهام**) ونظائر اینها که صدارت طلب هستند برجمله داخل نشده باشد

بقوت خود باقی است لکن چنانچه یکی ازاین سه حروف داخل برجمله شد عمل افعال لفظاً باطل شده وجمله صورتاً بحال اولیه خود بهمبتدا وخبر برگشت مینماید ولی محلا هردو اسم بعنوان مفعول معمول فعل مقدم خواهند بود این‌ترك عمل‌لفظی راباصطلاح نحوی «تعلیق» گویند .

دلیل معنوی عمل این افعال را در این حال از معطوف معمول اخذکرده‌اند . میگویند افعال قلوب در یك همچه جملهٔ «ظَنَنْتُ لَزَیدٌقائِمٌوعَمْراًمُنْطَلِقاً» برمعمول معطوف (عمراًمنطلقاً) عمل میکند چرا نباید برمعمول خود مستقیماً عامل باشد .

تذکر - در افعال تحویل ودوفعل «هب و تعلم» که غیر متصرف بوده وجز این دوصیغه امرمشتقاتی‌ندارند **تعلیق والغاء** مورد ندارد .

## الغاء یاترك عمل لفظی و معنوی این افعال

چنانچه افعال قلوب در وسط جمله اسمیه مبتدا و خبر یادرآخرذکرشوند «۱زَیْدٌ ظَنَنْتُقائِمٌ ۲ زَیْدٌقائِمٌظَنَنْتُ»ترك‌عمل لفظی‌ومعنوی افعال را که اصطلاحاً الغاء میگویند جایزدانسته‌اند : در مورد جمله اول گفته شده اعمال والغاء برابر است ودر جمله دوم الغاء رابهتردانسته‌اند .

**تذکر-** کلیه افعال قلوب باستثنای دو فعل هب و تعلم متصرف هستند و مشتقات آنها بمانندماضی‌تحت همان شرائط عمل میکنند .

| نوع کلمه | مثال | ترکیب |
|---|---|---|
| «فعل‌ماضی» | ۱-خِلْتُ الرَّجُلَ عالِماً- | خلت‌از افعال قلوب |
| | ضمیرفاعل،الرجل مفعول‌اول، عالما مفعول دوم . | |
| « فعل مضارع» | ۲-اَحْسِبُ الامْرَ زَهیداً- | احسب از افعال قلوب |
| | ضمیرفاعل ، الامر مفعول اول، زهیداً مفعول‌دوم . | |
| «فعل امر» | ۳-تَعَلَّمْ شِفاءَالنَّفْسِ قَهْرُعَدُوِّها- | تعلم فعل ضمیر فاعل ، |

شفاءالنفس مضاف ومضاف‌الیه مفعول‌اول ،قهرعدومضاف ومضاف‌الیه مفعول دوم ، هامضاف‌الیه .

«اسم فاعل» **۴- اناظان‌القتل‌عامداً-** انا مبتدا ، ظـان خبر القتل مفعول‌اول ، عامداً مفعول دوم .

«اسم‌مفعول» **۵- النحو معلوم نفعه کثیراً-** النحـو مبتدا ، معلـوم خبر ، نفعه مضاف ومضاف‌الیه لفظا نایب فاعل محلا مفعول اول؛ کثیراً مفعول دوم .

« مصدر » **۶- عجبت‌من زعمك الکتاب ناقصاً-** عجبت فعل‌ضمیرفاعل، من زعم جارو مجرور مضاف کاف مضاف‌الیه ، الکتاب مفعول‌اول، ناقصاً مفعول دوم .

**تذکر-** افعال قلوب چنانچه بایك مفعول معنای آنها کامل شد جزء افعال قلوب نبوده‌درعدادسایر افعال‌متعدی خواهند بود .

**علمت المسئلة -** **رایت الرجل -** **وجدت الکتاب -**

## دسته دوم ازنواسخ (حروف‌مشبهة بالفعل)

**ان و ان کان لیت لکن لعل ✲ ناصب‌اسمندرافع‌درخبرضدماولا**

شش حروف فوق که بنام‌حروف مشبهة بالفعل خوانده میشوند برجمله اسمیه مبتدا وخبر داخل‌شده مبتدارابنام اسم‌منصوب وخبررا بنام خبرحروف مشبهة بالفعل مرفوع میکنند : عمل این حروف‌بعکس عمل افعال ناقصه است .

**کان النحومفیداً** **ان النحو مفید**

**لانّ انّ لیت لکنّ لعلّ ✲ کانّ عکس مالکان من عمل**

ان وان برای تحقیق، لیت‌برای تمنی و آرزو (در امرممکن‌وغیرممکن)، لعل

جهة رجاء وامید (درامر مطبوع وغیرمطبوع)، کان‌ژا در تشبیه ولـکن را جهت دفع تو هم بکار میبرند،معمولاحرف آخر بین‌دو کلام مغایر ذکر میشود :

**یَقُولُونَ هٰذَا لٰكِنَّ الاَمْرَ بِخِلَافِ ذٰلِكَ.**

**تذکر.** مقصود ازغیر مطبوع امر مکره است که بآن‌اصطلاحاً **اشفاق** میگویند.

## تفاوت ان و ان

ازجهت اینکـه ان مفتوح معمول خود را تأویل به‌مصدر میبرد جملهٔ که‌ان در آن داخل شد تقدیراحکم مفرد را دارد و برحسب عاملی که درجلو آن ذکرمیشود موقعیت آن متفاوت‌خواهد بود وممکن است فاعل. نایب فاعل ـ مضاف‌الیه ـ مبتدا وخبر بوده‌باشد درتمام این موارد است که ان واجب است مفتوحاً ذکر گردد .

**وَهَمْزَ اِنَّ افْتَحْ لِسَدِّ مَصْدَرٍ ✡ مَسَدَّهَا وَفِي سِوَى ذَاكَ اكْسِرْ**

## موارد وجوب ان بکسرهمزه

درشش مورد واجب است همزه‌ان‌مکسوراً ذکرگردد .

۱ـ در وقتی که ان در ابتدای کلامی بوده باشد .

۲ـ در وقتی که یکی از موصولات قبل از ان ذکرشده باشد و اسم و خبر ان صله باشد برای‌ان، باصطلاح ان صدرصله واقع گردد .

۳ـ دروقتی که ان بعداز قسم‌ذکرشودودرخبران نیزلام موجود باشد باصطلاح جواب قسم بوده باشد .

**فَاكْسِرْ فِي الِابْتِدَاءِ وَفِي بَدْءِ صِلَةٍ ✡ وَحَيْثُ اِنَّ لِيَمِينٍ مُكْمِلَةْ**

٤ـ دروقتی که اسم و خبر ان محکی قول واقع گردد باین معنی بعد از یکی ازمشتقات‌قول‌ذکرشود.

٥- دروقتي که اسم وخبر ان در مقام حال باشد.

اَوْحُكِيَتْ بِالْقَوْلِ اَوْحَلَّتْ مَحَلَّ ✡ حَالٍ كَزُرْتُهُ وَاِنّي ذُواَمَلٍ

در وقتی که بعداز یکی از افعال قلوب ذکرشود مشروط باینکه درخبران لام بوده باشد.

وَكَسَرُوا مِنْ بَعْدِ فِعْلٍ عُلِّقَا ✡ بِاللاّمِ كَاعْلَمْ اِنَّهُ لَذُوتُقَى

## در موارد ذیل ان بدوصورت خوانده میشود

١- بعد از اذا فجائیه ٢ در وقتی که جواب قسم واقع شود و در خبر آن لام نبوده باشد ٣ بعداز فاء جزائیه.

بَعْدَ اِذَا فُجَاءَةٍ اَوْ قَسَمٍ ✡ لاَلاَمَ بَعْدَهُ بِوَجْهَيْنِ نُمِي

## ابطال عمل حروف مشبهة بالفعل بدخول کلمه ما

این حروف بدخول کلمه ما از عمل ملقی میشوند دراین صورت برجمله فعلیه هم داخل میشوند.

اِنَّمَا تَقْضِي هٰذِهِ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا    كَاَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ

حرف «ما» که دراین حروف داخل میشود و آنها را ازعمل باز میدارد بنام کافه خوانده میشود اِنَّمَا - اَنَّمَا - كَاَنَّمَا - لٰكِنَّمَا - لَيْتَمَا - لَعَلَّمَا.

# چند تذکر راجع باین حروف

١- درموردلیتما اعمال واهمال هردو را جایزدانسته‌اند.

٢- دراین حروف خبر براسم مقدم نمیشود مگر موقعیکه خبرظرف یاجارو مجرور باشد.

٣- برمعمول متأخر این حروف لام تأکیدمفتوح داخل‌میشود : معمول‌متأخر چه اسم باشد وچه خبر .

إِنَّ الْجَهْلَ لَيَقْتُلُ صَاحِبَهُ إِنَّ فِي الْمَعْرِفَةِ لَقُوَّةً

٤- بعد از حرف جر-لولا- لو- الا- لیت - ان (بفتح) ذکرمیگردد .

٥- بین حروف مشبهة بالفعل و یاء متکلم نون و قایه واقع میشود .

**انّنی - کانّنی - لکنّنی- لعلّنی - لیتنی -**

٦- بعضی ازاین حروف مخفف میشوند در این صورت اسم آنها ضمیری است بنام ضمیرشأن‌که غالباً محذوف وخبرجمله ایست که‌بعد از آن ذکرمیگردد .

٧- لکن در وقتی‌که مخفف شود عملی ندارد در ایـن صورت بهتراین است باواو ذکرشود تافرقی باشد بین این ولکن حرف عطف .

## مثال ترکیب توضیح

**١- إِنَّ الْجَهْلَ مَذْمُومٌ -** ترکیب : «ان‌ازحروف‌مشبهة‌بالفعل،الجهل اسم‌ان ، مذموم‌خبران»

**توضیح** - (ان‌درابتدای‌کلام‌واقع شده باید بکسرخوانده‌شود)

**٢ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ -** ترکیب : «ان‌ازحروف مشبهة‌بالفعل، کاف اسم ان‌میت خبر، واوعطف‌،ان از حروف مشبهة بالفعل، هم اسم ان میتون خبر»

**توضیح** - (ان درهردوجمله باید بکسرهمزه خوانده شود زیرا ابتدای جمله ذکرشده- واسم‌ان درهردوضمیراست)

**٣- لَعَلَّ الصَّدِيقَ يَزُورُنَا-** ترکیب : «لعـل از حـروف مشبهة بالفعل الصدیق اسم‌لعل،یزورنا فعل‌ضمیرفاعل‌نامفعول،جمله محلامرفوع خبربرای لعل»

**توضیح** - (جمله فعلیه خبر قرارگرفته)

**۴- لَيْتَ فِي اِمْكَانِي زِيَارَتَكُمْ -** ترکیب : «لیت از حروف مشبهة بالفعل فی امکان جار و مجرور مضاف، یاء مضاف الیه محلا مرفوع خبر مقدم، زیارت اسم لیت، مضاف اضافه به کم، کم مضاف الیه»

**توضیح** - (در این جمله خبر لیت جار و مجرور است بر اسم مقدم شده است)

**۵- جَاءَ التَّلامِذَةُ لٰكِنَّ الْمُعَلِّمَ لَمْ يَجِئْ** ترکیب : «جاء فعل التلامذة فاعل، لکنّ از حروف مشبهة بالفعل، المعلم اسم لکنّ، لم یجیء فعل ضمیر فاعل جمله خبر برای لکن محلا مرفوع»

**توضیح** - (اگر لکن را به تخفیف بخوانیم معلم را باید مبتدا و لم یجیء را خبر ان گرفت)

**۶- بَلَغَنِي اَنَّ الْعِلْمَ نَافِعٌ-** ترکیب : «بلغ فعل نون وقایه یاء مفعول، ان از حروف مشبهة بالفعل العلم اسم ان، نافع خبر ان، جمله محلا مرفوع فاعل بلغ»

**توضیح** - (صورت واقعی فاعل بلغ مصدر مضاف **نفع العلم** است که بواسطه ان تأویل بمصدر رفته و باین صورت در آمده این از همان مواردی است که باید ان مفتوحا ذکر شود)

**۷- عَلِمْتُ اَنَّكَ عَالِمٌ -** ترکیب : «علمت فعل ضمیر فاعل، ان از حروف مشبهة بالفعل کاف اسم ان، محلا منصوب، عالم خبر ان، جمله محلا منصوب مفعول علمت»

**توضیح** - (مصدر مضاف **علمك** مفعول علمت خواهد بود که بواسطه ان تأویل بمصدر میرود در اینجا هم ان مفتوحاً ذکر میشود)

**۸- سُمِعَ اَنَّ النَّحْوَ نَافِعٌ -** ترکیب : «سمع فعل مجهول، ان از حروف

مشبهة بالفعل، النحو اسم ان،نافع خبر، جمله محلا مرفوع نایب فاعل سمع»

**توضیح** - (مصدر مضاف **نفع النحو** نایب فاعل سمع میباشد در این مورد هم انمفتوح است)

**۹- ماعَلامَةُ اَنَّ النَّحْوَ نافِعٌ -** ترکیب : «ما استفهامیه مبتدا، علامة خبر برای ما، ان از حروف مشبهة بالفعل، النحو اسم ها، نافع خبر برای ما»

**توضیح** - (مصدر مضاف **نفع النحو** دراین جمله بواسطه اضافه علامة مجرور است در حقیقت اسم و خبر ان در محل جر است دراینجاهم ان واجب است بفتح خوانده شود)

**۱۰ - الاِحْسانُ الْحَقیقِیُّ اَنَّكَ تُحْسِنُ مِنْ غَیْرِ نَظَرٍ -** ترکیب : « احسان الحقیقی صفت وموصوف مبتدا ، ان ازحروف مشبهة بالفعل ، کاف اسم ان ، تحسن فعل ضمیر فاعل خبر ، من غیر جار ومجرور مضاف ، نظر مضاف الیه ، جمله در محل رفع خبر برای مبتدا»

**توضیح** - ((**احسانك من غیر نظر**) خبر مبتدا خواهد بود بهمین جهت ان رابایدبه نصب خواند )

**۱۱- مِنَ الْمُرُوءَةِ اَنَّكَ لاتُخَیِّبُ السّائِلَ-** ترکیب : «من المروءة جار ومجرور محلا مرفوع خبر مقدم ، برای ان ، ان از حروف مشبهة بالفعل ، کاف اسم ان ، لاتخیب فعل ضمیر فاعل، السائل مفعول ، جمله تاویل بمصدر محلا مرفوع مبتدای مؤخر»

**توضیح** - ( «**عدم خیبتك السائل**» مبتدا خواهدبود بهمین جهت ان منصوب است )

**۱۲- جاءَ الَّذی اِنَّهُ قائِمٌ** ترکیب : «جاء فعل ، الذی موصول فاعل ، ان از حروف مشبهة بالفعل ها ، اسم ان ، قائم خبر ان»

**توضیح** ـ (ماقبل ان موصول ذکر شده وان صدرصله است واجب است بکسر خوانده شود)

**۱۳ـ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ** ـ ترکیب: «واو عطف آتیناه فعل وفاعل و مفعول، من الکنوز جار و مجرور ،ما موصول، ان از حروف مشبهة بالفعل ، مفاتحه مضاف ومضاف الیه اسم ان ، لام تأکید ، تنوء فعل بالعصبة جارومجرور ، اولی القوة مضاف ومضاف الیه فاعل تنوء ، محلا مرفوع خبر برای ان ، جمله در محل نصب مفعول دوم برای آتیناه ـ۲۸ ـ ۷۵»

**توضیح** ـ (ان باید بکسر خوانده شود زیرا صدرصله ما واقع شده است ـ شاهد دوم از موصول)

**۱۴ـ مَا بَرِحَ مِنْ ذِهْنِي أَنَّكُمْ رَاغِبُونَ فِي الْخَيْرِ** ـ ترکیب : «مابرح فعل ناقص من ذهنی جارومجرور ؛ یاء مضاف الیه ، ان از حروف مشبهة بالفعل کم اسم ان، راغبون خبر، فی الخیر جارومجرور، اسم وخبر ان در محل رفع اسم فعل ناقص (مابرح) »

**توضیح** ـ (همزه ان واجب است بفتح خوانده شود زیرا اسم وخبر تأویل بمصدراست تحت این عنوان (**رغبتکم فی الخیر**) )

**۱۵ـ لَا تَقْنَطْ فَإِنَّ الْفَرَجَ قَرِيبٌ** ـ ترکیب : «لاء حرف نهی، تقنط فعل ضمیر فاعل ، فاء سببیه ،ان از حروف مشبهة بالفعل ، الفرج اسم ان ، قریب خبر برای ان »

**توضیح** ـ ان بعداز فاء سببیه واقع شده ازاین جهت واجب است بکسر خوانده شود)

**۱۶ـ قَصَدْتُكَ وَإِنِّي مُعْتَمِدٌ بِفَضْلِكَ** ـ ترکیب :«قصدت فعل ضمیر فاعل کاف مفعول ، و اوحالیه ، ان از حروف مشبهة بالفعل یاء اسم ان ، معتمد خبر

برای ان ، بفضلك جـارو مجرور کاف مضاف الیـه ، جمله محلا منصوب در مقام حال»

**توضیح** - (ان واجب است مکسوراً ذکرشود زیرادرصدرجمله حالیه و اقع شده )

**١٧- قَالَ اِنِّی عَبْدُاللّٰهِ آتَانِیَ الْکِتَابَ وَجَعَلَنِی نَبِیّاً** - ترکیب : «قال فعل ضمیر فاعل ، ان ازحروف مشبهة بالفعل ، یاء اسم ان عبدالله مضاف ومضاف الیه خبر برای ان ، آتانی فعل ضمیر فاعل نـون وقایه یاء مفعول اول ، الکتاب مفعول دوم ، واوحرف عطف جعلنی فعل ضمیر فاعل ،نون وقایه یا مفعول اول نبیـاً مفعول دوم »

**توضیح** - (اسم و خبر ان محکی قول واقع شده باید همزه ان را مکسوراً قرائت کرد)

**١٨- اَتَقُولُ اَنَّا جَاهِلُونَ هٰذَا الْاَمْرَ** - ترکیب : «همزه استفهام ، تقول فعل ضمیر فاعل ، ان از حروف مشبهة بالفعل نا اسم ان، جاهلون خبر برای ان ، هذا محلا منصوب مفعول برای جاهلون . الامر عطف بیان»

**توضیح** - (در این جمله چون تقول بمعنای تظن میباشد باید همزه ان را بفتح قرائت کرد)

**١٩- لَیْتَ اَنَّ الْعَدْلَ یَتَاَیَّدُ فِی بِلَادِنَا** - ترکیب : «لیت از حروف مشبهة بالفعل ، ان تأکید ، العدل اسم ان ، یتاید فعل ضمیر فاعل ، فی بلاد جارو مجرور . نا مضاف الیه ، جمله محلا مرفوع خبر برای ان ، اسم و خبر ان تأویل بمصدر محلا منصوب اسم برای لیت ، فی بلادنا محلا مرفوع خبر برای لیت»

**توضیح** - (همزه ان در این جمله باید بفتح خوانده شود زیرا جمله مؤول بمصدر است تاابنکه برای لیت اسم بوده باشد)

۲۰- **ماکان علی ظنی انکم تتکلمون ضدّ الضمیر** - ترکیب : «مانافیه، کان ازافعال ناقصه ، علی ظنی جارومجرور ، یاءمضاف الیه خبر کان ، ان ازحروف مشبهة بالفعل ، کم اسم ان ، تتکلمون فعل ضمیرفاعل ، ضدمفعول مضاف، الضمیر مضاف الیه ، جمله درمحل رفع خبر برای ان مؤول بمصدر باین عنوان«**تکلمکم ضدالضمیر**». اسم برای کان، خبر کان علی ظنی قبلاذکرشده »

**توضیح** - (درمثال شماره چهارده اشاره شد چنانچه اسم و خبر ان معمول فعل ناقص باشد همزه را باید بفتح خواند)

۲۱- **الا ان وعدالله حق ولکن اکثرهم لایعلمون** - ترکیب :«الااستفتاحیه، ان از حروف مشبهة بالفعل ، وعداسم ان ، اضافه به الله الله مضاف الیه حق خبر برای ان ، واوعطف، لکن ازحروف مشبهة بالفعل ، اکثر اسم لکن مضاف هـم مضاف الیه، لایعلمون فعل ضمیر فاعل جمله خبر برای لکن»

**توضیح** - (بعداز الاهمزه ان مکسوراً باید خوانده شود)

۲۲- **لولاان الله عظیم الرحمة لماخلصنا** - ترکیب :«لولاامتناعیه ، ان ازحروف مشبهة بالفعل ، الله اسم ان ، عظیم صفت الله اضافه برحمة رحمة مضاف الیه ، لام جواب لو ، مانافیه، خلصنافعل ضمیرفاعل، جمله محلامرفوع خبر برای ان ، جمله الله عظیم الرحمه در محل رفع است ازجهت اینکه مبتدا میباشد ولماخلصنا درمحل رفع تاخبر برای مبتداباشد»

**توضیح** - (بعد ازلولا همزه ان باید بفتح خوانده شود وهمچنین است دروقتیکه بعد از لویاالا واقع شود)

۲۳- **خرج الفارس فاذاًان العدوّ بانتظاره** - ترکیب: «خرج فعل الفارس فاعل،

فاء زائده ، اذا فجائیه ، ان از حروف مشبهة بالفعل ، العدو اسم ان ، بانتظار جارو مجرور ، ها مضاف الیه ، محلا مرفوع خبر برای ان

**توضیح** - (بعد از اذا فجائیه همزه ان را بدوصورت فتح و کسر میتوان خواند)

**۲۴- مَنْ یَزُرْنِی فَاِنِّی اُکْرِمُهُ** - ترکیب : «من شرطیه مبتدا، یزر فعل ضمیر فاعل نون وقایه، یاء مفعول، فاء جزائیه یارابطجواب شرط ان از حروف مشبهة بالفعل یاء اسم ان ، اکرم فعل ضمیر فاعل خبر برای ان ، تمام جمله درمحل رفع خبر برای مبتدا»

**توضیح** - (دروقتیکه ان بعدازفاء جزائیه واقع شود هردوصورت آن جایز است)

**۲۵- اِحْذَرِ الْکَسَلَ اَنَّهُ عِلَّةُ الْفَقْرِ** - ترکیب : «احذرفعل ضمیرفاعل، الکسل مفعول، ان ازحروف مشبهة بالفعل ، ها اسم ان ، علة خبر اضافه به الفقر الفقر مضاف الیه»

**توضیح** - (در این جمله هم میتوان همزه را بصورت فتح و کسر قرائت نمود زیرا موقعیتی داردکه بیان علت میکند)

---

مامتضمن دومعنی است ۱- معنای حرفی ۲- معنای اسمی - درمواردی که نافیه - زائده - کافه - مصدریه باشد متضمن معنای حرفی هستند - ودرمواردی که استفهامیه - موصوله - شرطیه تعجبیه - ابهامیه - ونکره ملازم بانعت باشد متضمن معنای اسمی هستند

**مثال از قسم اول (حرف)**

۱ـ ماهذا ، نیست این ( نافیه )

۲- «اینماتکونوا» هرکجاباشید (زائده)

۳ «مادمت حیا» مدت دوام زندگی من (مصدریه)

٤-(کانما -قلما-ربما- انما- لعلما (کافه)

تذکر ۱ ـ مامصدریه وشرطیة بزمانیه وغیرزمانیه تقسیم میشوند

تذکر ۲ ـ ماکافه گاهی ملغی رفع است به تنهائی قلما وطالما گاهی ملغی جر است (ربما) و گاهی رفع و نصب است ـ انما.

**مثال از قسم دوم ( اسم)**

۱-«ماهذا» چیست این (استفهامیه)

۲-«ماعندکم» آنچه نزدشماست (موصوله)

۳-«ماتفعلوا» هرچه انجام دهید ( شرطیه )

٤ - «مااحسن» چقدر نیکو است ( تعجبیه)

٥-«کتاباما» کتابی (ابهامیه)

٦-«بماعجب» بشیء تعجب آور (نکره ملازم بانعت)

## ان - کان- لکن

گاهی سه حرف فوق بطور مخفف نوشته میشوند در این صورت معمول اول آنها (اسم) ضمیرشأن است ومعمول دوم (خبر) جمله‌ایست که بعداً ذکر میگردد ولی باید دانست که حرف سومی (لکن) اگر مخفف شود مطلقاً از عمل باز میماند :

۱- اِعْلَمْ اَنْ لَیْسَ لِلتِّلْمیذِ اِلّا السَّعْیُ - ترکیب : «اعلم فعل ضمیرفاعل ، ان مخففه ازمثقله ، ضمیرشأن اسم آن، لیس از افعال ناقصه ، للتلمیذ جارو مجرور خبرمقدم برای لیس ، الا ازاداة حصر ، السعی اسم برای لیس، جمله محلامرفوع خبران ، تمام جمله مؤول بمصدر محلا منصوب مفعول برای اعلم»

۲- کَاَنْ لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً - ترکیب : «کان مخفف از کان ضمیر شأن اسم آن ، لم جاز مه ، یکن ازافعال ناقصه ، ضمیراسم آن ، شیئاً خبر یکن ، مذکوراً صفت ، تمام‌جمله درمحل نصب خبربرای کان»

۳- ذَهَبَ التَّلامیذُ کُلُّهُمْ وَلکِنْ اَخُوکَ لَمْ یَذْهَبْ - ترکیب : «ذهب‌فعل ، التلامیذ فاعل ،کل تأکید مضاف ،هم‌مضاف‌الیه،ولکن مخفف لکن اخوک مضاف‌ومضاف‌الیه مبتدا،لم‌یذهب‌فعل‌ضمیر فاعل‌خبر برای‌مبتدا»

**توضیح** - (گفته شد لکن درصورت تخفیف از عمل باز میماند دراین صورت بهتراین است با واو ذکرشود تا اینکه بین این ولکن حرف عطف فرقی باشد)

## ضمیر شأن

ضمیرشأن یاقصه که دربالابآن اشاره شد ضمیری‌است مفرد وغایب که گاهی‌در ابتدای جمله‌که قصد تعظیم وتفخیم آن‌هست ذکرمیگردداین ضمیرشأن بجمله‌مابعد خود تفسیر شده ودرترکیب آنرا باید مبتدا وجمله‌مابعد را خبر آن‌دانست :

**هوالله احد** (هو ضمیرشأن است)

**١ـ اِنَّهُ هُوَ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ اَخْفَى ٢ـ ظَنَنْتُهُ زَيْدٌ قَائِمٌ ٣ـ كَانَ زَيْدٌ قَائِمٌ ـ**

**ترکیب جمله اول** = انِ از حروف مشبهة بالفعل ، هاضمیر شأن اسم آن ، هو مبتدا ، یعلم فعل ضمیر فاعل ، السر مفعول ، واوعطف ، اخفی عطف به السر ، جمله محلا مرفوع خبر برای مبتدا ، جمله مبتدا وخبر درمحل رفع خبر برای ان .

**ترکیب جمله دوم** = ظننت از افعال قلوب فعل فاعل، ها ضمیر شأن مفعول اول، زید مبتدا ؛ قائم خبر ، جمله مبتدا وخبر درمحل نصب مفعول دوم برای ظننت .

**ترکیب جمله سوم** = کان از افعال ناقصه ضمیر شأن (مستتر) اسم کان ، زید مبتدا قائم خبر ، جمله مبتدا وخبر درمحل نصب خبر برای کان .

**توضیح** ـ ضمیر شأن گاهی در نواسخ مبتدا وخبر ذکر میگردد . درافعال ناقصه این ضمیر مستتر ودرحروف مشبهة بالفعل وافعال قلوب بطوریکه در بالادیده میشود بطور متصل و بارز ذکر میگردد .

**تذکر ١** از امثله فوق چنین استفاده میشود که ضمیر شأن بر دوقسم است **منفصل ومتصل** ترکیب منفصل درجملات همیشه مبتدا است ومتصل بعداز نواسخ ذکر میشود

**تذکر ٢** اصطلاحاً مرجع ضمیر شأن اگر مؤنث باشد بآن ضمیرقصه میگویند.

# حروف مشبهة بلیس

## ۱ ما ۲ لا ۳ لات ٤ ان

این حروف که بنام حروف مشبهة بلیس خوانده شده‌اند دومین دسته ازقسم دوم نواسخ هستند که برمبتدا وخبر داخل شده عمل افعال ناقصه را انجام میدهند .

دو حرف ماولا بیش ازلات وان مورد استعمال دارند و چون تحت شرائط خاصّی عمل میکنند میبایستی زمینه عمل آنها فراهم باشد .

### ما و لا

ما،درمبتدا وخبرعمل میکند بشرط اینکه سه موضوع ذیل رعایت شود :

۱ ان بعداز ماذکر نشود ۲ حکم مبتدا وخبر باّ لا نقض نشود ۳ خبر براسم مقدّم نگردد .

اِذاانتقضَ النفیُ بِالّاأوزیدانْ او تقدَّمَ الْخبرُ بطَلَ الْعملُ

اِعمالَ لیسَ اُعمِلَتْ مادُونَ اِنْ ✿ مَعَ بَقَا النَّفْیِ وَ تَرْتِیبٍ زُکِنَ

تذکر- در مورد شرط سوم چنانچه خبرظرف وجارومجرور باشد جایز است مقدم گردد .

لا ـ لا نیزدر مبتدا وخبرعمل میکند درصورتیکه سه موضوع ذیل درباره آن رعایت شود .

۱ اسم وخبرهردو نکره باشند ۲ خبر براسم مقدم نشود ۳ حکم بالا نقض نشود.

فِی النَّکَراتِ اُعْمِلَتْ کلیسَ لا ✿ وَقَدْ تلِی لاتَ وَاِنْ ذَا الْعملا

### لات ، ان

لات عملش روی اسماء زمان است ومعمولاً یکی ازدو معمول آن حذف میگردد

حـذف اسم آن بیشتر متداول و شایع است این دوحـرف بخصوصه ان بندرت در جملات دیده میشوند و کمتر معمول میگیرند اشاره ابـن‌مالك «**وقدتلی لات‌وان ذاالعملا**» بهمین موضوع است.

## نحوه عمل و ترکیب و معمول این حروف

**۱- انْتَ ظالِمٌ**

(مبتدا - خبر)

**۲- ماانْتَ ظالِماً**

(مامشبهة بلیس، انت اسم ما، محلا مرفوع، ظالماً خبرما)

**۳- ماانْتَ الاظالِمٌ**

(ما نافیه، انت مبتدا، الاحصر، ظالم خبر)

**۴ زیدٌ - قائِمٌ**

(مبتدا ، خبر)

**۵- لازَیدٌقائِمٌ -**

(لانافیه ، زیدمبتدا ، قائم‌خبر)

**۶- لارَجُلٌ حاضِراً**

(لامشبهة بلیس ،رجل‌اسم لا،حاضراً خبرلا

**۷ فِی الدّارِ رَجُلٌ**

(خبرمقدم ، مبتدای مؤخر)

**۸- مافِی الدّارِرَجُلٌ**

**۹- ماعِنْدی کِتابٌ**

(مامشبهة بلیس ، فی الدار خبر مقدم‌محلامنصوب،رجل‌اسم‌مؤخر)

(مامشبهة بلیس،عندی‌ظرف‌مضاف و مضاف الیه،خبر مقدم، کتاب‌اسم‌مؤخر)

**۱۰-لات‌ساعةَمندمٍ ۱۱-لات‌ساعةُ ساعةَمندمٍ ۱۲- انْ‌هُومستحقاًبشیءٍ**

## توضیحات

جمله اول‌مبتدا وخبراست - جمله‌دوم مبتداوخبر بواسطه دخول‌کلمه مانسخ شده‌است - درجمله سوم‌بواسطه حرف‌الا ماعمل نکرده جمله بحال اولیه خودبر - گشت نموده -جمله چهارم مبتدا وخبراست -جمله پنجم‌لاداخل شده لکن بواسطه

اینکه زید معرفه است عمل نکـرده ـ درجمله ششم چـون اسم وخبر هردو نکره هستند لاعمل کرده ـ جمله هفتم مبتداو خبراست(خبر برمبتدا مقدماست) ـ درجمله هشتم ماداخل شده وعمل کرده است چون خبرجارومجرور است ـ در جمله نهم‌نیز ماعمل کرده ازجهت اینکه خبر ظرف است (گفته شداگر خبرظرف یاجارومجرور باشد مقدم‌شوند ماعمل خواهدکرد) ـ درجمله‌دهم خبرلات‌محذوف است ـدرجمله یازدهم خبر لات ذکر شده است ـ درجمله دوازدهم‌ان‌عمل کرده هواسم ان‌ومستحقاً خبران میباشد .

تذکر ـ درخبرـ ما ـ لیس ـ لا ـ کان ـ باء زائده داخل میشود الا اینکه در خبر دو حرف اخیر بندرت دیده میشود .

**وَ بَعْدَ مٰاوَلَيْسَ جَرَّالبٰا الْخَبَرَ ✿ وَ بَعْدَ لاوَنَفْيِ كٰانَ قَدْ يُجَرّ**

**وَمٰا رَبُّكَ بِغٰافِلٍ عَمّٰا يَعْمَلُونَ ـ وَمٰا رَبُّكَ بِظَلّٰامٍ لِلْعَبِيدِ ـ اَلَيْسَ اللّٰهُ بِعَزِيزٍ ذِی انْتِقٰامٍ**

## لاء نفی جنس

قسم آخر از نواسخ لاء نفی جنس است که بمانند حروف مشبهة بالفعل بـر مبتدا وخبرعمل میکند :

فرق این لاولاء مشبهة بلیس دراین است که این‌لابطور مطلق نفی میکندباین معنی وقتی بوسیله این حرف جمله منفی شد صحیح نیست چیزی اثباتاً دنبال کلام ذکر گردد درصورتیکه درلاء مشبهة بلیس امکان داشت .

وقتیکه بخواهیم بگوئیم هیچ‌محصل درمدرسه نیست‌میگویم **لاٰ تِلْمِيذَ فِی الْمَدْرَسَةِ**

ووقتیکه بخواهیم بگوئیم یك‌محصل درمدرسه‌نیست میگوئم **لاٰ تِلْمِيذٌ فِی الْمَدْرَسَةِ** در جمله اول نفی جنس کرده‌ایم ودرجمله دوم‌نفی عدد، درجمله اول لاء نفی‌جنس بکار برده ایم و دردوم لاء مشبهة بلیس .

تذکر = خبرلاء نفی‌جنس غالباً محذوف‌است وحذف آن ازعبارت پیدااست :

**وَشاعَ فِی ذاالبابِ اِسْقاطُ الْخَبرِ ✿ اِذِ الْمُرادُ مَعَ سُقُوطِه ظَهَر**

## مورد عمل لا

لا در صورتی عمل‌میکند که جهات‌زیر رعایت وزمینه‌عمل آن‌فراهم باشد .

۱ ـ اسم وخبر آن هردو نکره باشند .

۲ـ اسم آن متصل به‌حرف لاباشد باین معنا کامه بین‌لا واسم آن فاصله نشود .

۳ـ خبر بعد ازاسم ذکرشود باین معنا ترتیب رعایت شود .

٤ـ حرف‌جرّ ی‌درلا داخل‌نشود اگرچنین باشد «**بقیت بلارفیق**» عمل ندارد.

## حالات اسم لا

اسم لا همیشه یکی‌از این سه‌حال (مفرد ـ مضاف ـ شبه مضاف) را داراست :

دراینجا مقصوداز شبه‌مضاف‌جارومجرور ـ فاعل ـ مفعول ـ ونایب‌فاعل‌است:

**کُلُّ‌ما تَعَلَّقَ بِما بَعْدَه بِعَمَلٍ اَوْعَطْفٍ فَهُوَشِبْهُ‌مُضافٍ**

## مثال = ترکیب = توضیح

«مفرد»

**۱ـ لادِرْهَمَ مَوْجُودٌ**

( لانفی جنس،درهم اسم لا، موجود خبرلا )

«مضاف»

**۲ لاطالِبَ حَقٍّ مَوْجُودٌ**

(لانفی‌جنس، طالب‌اسم لا، مضاف حق‌مضاف الیه؛موجودخبر)

«شبه مضاف»

**۳ لاحافِظاً لِلقُرانِ مَوْجُودٌ**

(لاءنفی‌جنس،حافظاً اسم لا،للقران جار ومجرورمفعول، موجود خبر)

«مفرد»

**۴ ـ لاکِتابَیْنِ عِنْدی**

(لاء نفی‌جنس، کتابین‌اسم‌لا،عندی مضاف ومضاف الیه‌خبرلا)

«مضاف»

۵- لاتلمیذَ مدرسةٍ حاضرٌ

(لاء نفی جنس ، تلمیذ مضاف مدرسة مضاف الیه اسم‌لاحاضر خبر)

«شبه مضاف»

۶- لاقائلاً بصوابٍ موجودٌ

(لاء نفی‌جنس، قائلااسم لا، بصواب جار ومجرور‌مفعول، موجود خبر)

مفرد

۷ - لاتلمیذاتِ فی المدرسةِ

(لاء نفی‌جنس‌تلمیذات‌اسم‌لا،فی‌المدرسه جار ومجرورخبرلا)

«مضاف»

۸- لاصاحبَ صدقٍ موجودٌ

(لاء نفی‌جنس‌صاحب‌صدق‌مضاف‌ومضاف‌الیه، اسم‌لاء،موجود خبر)

«شبه مضاف»

۹- لا عشرینَ درهماً عندی

(لاء نفی‌جنس، عشرین اسم‌لاء، درهماً تمیز، عندی‌مضاف ومضاف‌الیه خبر)

۱- لاشریکَ لکَ

(نیست شریك برای‌تو)

« ترجمه بنحو مفرد »

۲-لاشریکَ لکَ

(نیست‌شریکی که برای تو باشد)

« ترجمه بنحو شبه مضاف »

**توضیح** -درجمله دوم‌لك‌بعنوان‌صفت برای شریك محلا منصوب است وخبر «موجود»محذوف.

## توابع مرفوعات

توابع‌مرفوعات که‌عبارتند از صفت - بدل - تأکید - عطف بیان که در ذیل فصل دوم درمبحث‌مرفوعات‌بآنها اشاره شدازجهت اینکه درهرسه مبحث (مرفوعات منصوبات - مجرورات) عنوان دارند بهتر این است بیان این مباحث بخاتمه مبحث مجرورات موکول شود تا در آن مبحث بتوان بذکرمثال مبادرت‌کرد .

**پایان‌فصل دوم**

# فصل سوم ـ منصوبات

## مفاعیل

**۱ مفعول به ۲ مفعول له ۳ مفعول فیه ٤ مفعول مطلق ٥ مفعول معه**

از عنوان مفاعیل ممکن است چنین استنباط شود که این مفاعیل باهم برابر و یکسان هستند : باید توجه داشت بین این مفاعیل هیچ ارتباطی نبوده و بین آنها از لحاظ معنی مشابهتی موجود نیست چنان نیستند کـه اگر کسی یکی از آنها را فهمید بتواند دیگری را بآن قیاس کند فقط تنها چیزی را که میتوان وجه اشتراک آنها دانست این است که همگی معمول فعل ومفعول فاعل آن هستند . از نظر توجه باین معنی و آشنا شدن بنوع مفاعیل مطالبی ذیلا درج میگردد :

**صبيحة هذا اليوم دقّ جرس المدرسة دقّتين اعلاماً للوقت • فخرجت التلاميذ من صفوفهم للراحة بغتة فازدحموا في القاعات ازدحاماً فخرج مدير المدرسة من غرفته ليستفسر حالهم • فراى التلاميذ مزدحمين فاشار بيده اشارة فسكتوا ثم سئل عن بعض التلاميذ سئوالا اذا توجّه نحو الخدام وصاح مالكم والتلاميذ وما شأنكم والطلاب اذهبوا وشأنكم ثم التفت نحو التلاميذ وقال يابني وقّروا كباركم ارفقوا وخدامكم ما صنعتم والخدام • ثمّ جعل يمشي والقاعة قاصداً نحو الصفوف**

دراین عبارت سعی شده انواع مفاعیل درج شود. اینك بشرح زیر بترتیب همان مفاعیل استخراج میگردد.

**مفعول به**-۱ -حالهم ۲-التلامیذ ۳- بیده ٤-عن بعض التلامیذ ٥- کبارکم

**مفعول له**-۱- اعلاماً للوقت ۲- للراحة ۳- لیستفسر .

**مفعول فیه**- ۱-صبیحة ۲-فی القاعات ۳-نحو الخدام ٤-نحو التلامیذ ٥-نحو الصفوف

**مفعول مطلق**- ۱- دقتین ۲- ازدحاماً ۳- اشارة ٤- سؤالا .

**مفعول معه**- ۱- (مالکم) و التلامیذ ۲-(ماشائکم) و الطلاب ۳-(اذهبوا) و شائکم ٤- (ارفقوا) وخدامکم ٥- (ماصنعتم) والخدام ٦- والقاعة .

دراین چند سطر قریب ۲۳ مفعول ذکر شده است اطلاع واحاطه بنوع مفاعیل وتشخیص یکی ازدیگری دقت بیشتری لازم دارد . این چند مفعول بعنوان نمونه در اینجا ذکر گردید درمبحث مربوطه نسبت به هریك مفصلا بحث خواهد شد.

## لازم و متعدی

افعال را از نظر اخذ مفعول بدو قسمت تقسیم کرده اند یك قسمت آنهائیکه بواسطه حرفی ازحروف جر مفعول میگیرند ویك قسمت آنهائیکه بدون واسطه دارای مفعول هستند قسم اول را لازم وقسم دوم را متعدی مینامند در واقع افعال متعدی تنها بفاعل اکتفا نکرده مفعول هم دارند ولی افعال لازم تنها بفاعل اکتفامیکنند.

برای لازم ومتعدی تعریف دیگری هم شده است :

لازم آن فعلی است که محتاج نیست بمحلی غیر از فاعل ولی متعدی آنست که محتاج است و در مورد افعال منفی هم نفی وقوع فعل است از آن محل - ازاین تعریف شبهه مفعول به نیز از افعال منفی برطرف میشود چه وقتی گفته شود **مَاقَرَءَ التِلمیذُ کِتاباً** فعل فاعل که بروی کتاب واقع نشده پس کتاب چه مفعولی خواهد بود در جواب گفته میشود مانفی کرده ایم وقوع فعل را از آن محل در حقیقت برای

دفع شبهه ازاین تعریف استفاده میکنیم .

## مفعول به

بنابرآنچه گفته شدمیتوان مفعول به راچنین تعریف کرد .

**مفعول به آن اسمی است که فعل فاعل مستقیماً یا بواسطه حرفی بر آن اسم واقع وعملا یا نظرا آن اسم نیز مورد اصابت آن فعل قرار گیرد .**

در عبارت «رای التلمیذ - واشار بیده -» دواسم تلمیذ و ید هردو مفعول به هستند دراولی تلمیذ مستقیماً مورداصابت رؤیت واقع شده در دومی «ید» بواسطه باحرف جر مشارالیه اشاره قرارگرفته است

**تذکر** - بعضی ازافعال متعدی دارای دو مفعول خواهند بود البته بعضی از افعال هم هستند که سه مفعول میگیرند، هفت عدد فعل ذیل افعالی هستند که سه مفعول میگیرند .

**اَرَی ١- اَعْلَمَ ٢- حَدَّثَ ٣- خَبَّرَ ٤- اَنْبَاءَ ٥- نَبَّاَ ٦- واَخْبَرَ ٧-**

## فعل لازم رامیتوان متعدی نمود

افعال لازم را بایکی از این سه وسیله میتوان متعدی نمود **١- باب افعال ٢- باب تفعیل ٣- حروف جر-**

**دَخَلَ النّاظِمُ فِی الصَّفِّ واَقامَ تِلمیذاً ثُمَّ قَبَّحَ فِعلَهُ اَمامَ التّلامیذِ .**

دراین جمله سه فعل - دخل - قام - قبح لازم بوده اولی باحرف جر دومی باهمزه باب افعال وسومی باتضعیف عین الفعل تفعیل متعدی شده‌اند .

**تذکر** - فعل «دخل» را بعضی متعدی میدانند ولی دراین مورد بخصوص باحرف جر «فی» متعدی شده است

# تقدیم و تأخیر مفعول به

قاعدهٔ میبایستی مفعول به دنبال فعل و بعدازفاعل ذکر گرددلیکن در مواردی ممکن است برفاعل وحتی برخود فعل هم مقدم گردد البته این تقدیم وتأخیرموقعی صحیح است که درمعنای جمله‌تغییری حاصل نشود یااشتباهی ایجاد نگردد .

از مواردی که‌حتماً باید مفعول به حتی برفعل هم مقدم باشد مواردذیل‌است موقعیکه مفعول بـه از اسماء شرط - استفهام - کـم خبریـه - یاضمیر منفصل بوده باشد

«مثال از اسمـاء شرط» **مَاتَصْنَعِ الْيَوْمَ تَلْقَهُ غَداً** ترکیب : « ماشرطیـه‌مفعول مقدم،تصنع‌فعل‌ضمیر فاعل ، یوم مفعول فیه،تلقه فعل ضمیر فاعل هامفعول،غداً مفعول فیه (تصنع فعل شرط است تلقه جزای آن)

«مثال ازاسماء استفهام» **اَیَّ ثَوْبٍ تَلْبَسُ لِاَجْلِ الْعِیدِ** - ترکیب : «ای استفهامیه مفعول مقدم مضاف ثوب مضاف‌الیه،تلبس فعل ضمیرفاعل ،لاجل جارو مجرورمضاف عید مضاف الیه»

«مثال‌ازکم خبریه» **کَمْ عَالِمٍ طُوِیَ ذِکْرُهُ لِدَفْنِهِ عُلُومَهُ فِی صَدْرِهِ** - ترکیب : «کم خبریه مفعول مقدم مضاف عالم مضاف الیه،طوی فعل مجهول ذکـر نایب فاعل مضاف‌اضافه‌برها،هامضاف‌الیه،لدفنه‌جارومجرورمحلامنصوب‌مفعول‌له ، هامضاف‌الیه ، علوم مفعول اضافه برها ، ها مضاف الیه ، فی صدر جار و مجرورها مضاف‌الیه» .

«مثال‌ازضمیر منفصل» **اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَاِیَّاكَ نَسْتَعِینُ** - ترکیب «ایاك مفعول مقـدم نعبد فعل ضمیرفاعل ،واوعاطفه، ایاك مفعول مقدم نستعین فعل ضمیرفاعل»

# مفعول صریح یابیواسطه وغیرصریح یابواسطه

فعل متعدی وقتی بواسطه حـرفی از حروف جرمفعول گرفت آن مفعول را بواسطه یاغیرصریح‌میگویندووقتی بدون واسطه حرفی از حروف جر مفعول بگیرد آنرا مفعول صریح یابیواسطه گویند :

**۱- قُلْتُ لَهُ ۲- قُلْتُ بِالْمُعَلِّمِ ۳- قُلْتُ الْمُعَلِّمَ ۴- قُلْتُهُ ۵- عَلِمْتُ اَنَّكَ صَادِقٌ**

درهرصورت‌مفعول یااسم ظاهراست (مثال ۲و۳) ویاضمیر (مثال۱و٤) وگاهی ممکن است جمله بعنوان مفعولیت درمحل نصب باشد (مثال ٥) این نوع مفعول‌را مفعول مؤول گویند.

## عوامل مفعول‌به

در مبحث مرفوعات بآن دسته اسمائیکه بمانند فعل عمل نموده. فاعل و مفعول میگیرند مجملا اشارهٔ شد دراین‌مبحث که عاملیت افعال از نظر اخذمفعول مورد بحث است باید مجدداً از آن اسماء نام برد و بطور تفصیل بطرز عمل‌آنها اشاره کرد زیرادرمواردبسیاری‌این اسماءبمانند فعل‌دارای‌معمول هستند.

# شبه فعل یااسمائیکه فاعل ومفعول میگیرند

**۱- اسم فاعل ۲- اسم مفعول ۳- صفت‌مشبهه ۴- صیغه مبالغه ۵- افعل التفضیل ٦- مصدر ۷- اسم‌فعل -**

## اسم‌فاعل

اسم فاعل‌بمانند فعل خود عمل میکند اگرفعلش لازم باشد تنها بفاعل‌اکتفا خواهدکرد واگرفعلش‌متعدّی باشد مفعول هم خواهدگرفت.

اسم فاعل‌چه باالف ولام وچه بی‌الف ولام درهرصورت دارای‌معمول‌است.

**۱- اَنَا مُکْرِمٌ عَمْراً اَلسّاعَةَ** — **۲- هُوَ ضارِبٌ غُلامَهُ غَداً**

**۳- کُلُ نَفسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ** — **۴- اَلْمُعَلِّمُ الْکاتِبُ الْکِتابِ حاضِرٌ**

**۵- اَلسَّخِیُّ کاسِی الْفَقیرِ ثَوْباً** — **٦- اَلسَّخِیُّ کاسٍ اَلْفَقیرَ ثَوْباً**

## ترکیب جملات فوق

**جمله اول** انامبتدا، مکرم‌خبر، عمراً مفعول، الساعة مفعول فیه.

**جمله دوم** هومبتدا، ضارب‌خبر، غلام مفعول، هامضاف‌الیه‌غداً مفعول فیه.

**جمله سوم** کل‌مبتدا، نفس‌مضاف‌الیه، ذائقةالموت مضاف ومضاف‌الیه‌خبر.

جمله چهارم المعلم مبتدا، الکاتب صفت، الکتاب مضاف الیه، حاضر خبر برای مبتدا.
جمله پنجم السخی مبتدا، کاسی خبر اضافه به فقیر فقیر مضاف الیه، ثوباً مفعول دوم.
جمله ششم السخی مبتدا، کاس خبر، الفقیر مفعول اول، ثوباً مفعول دوم .

## توضیحات

١ اسم فاعل متعدی مجرد از الف ولام باشد در صورتیکه بمعنای حال یااستقبال باشد عمل میکند (شاهد جمله ١)

٢ درجمله اول اسم فاعل مفید معنای حال ودرجمله دوم مفید معنای استقبال است ودر هر دوصورت عمل کرده است .

٣ اسم فاعل جایز است برمفعول خودش اضافه شود (شاهدجمله ٣)

٤ درجمله چهارم اسم فاعل برمفعول خوداضافه شده ودارای الف ولام است) .

٥ اسم فاعل اگر دومفعول داشت جایز است بمفعول اول اضافه شود ومفعول دوم بحال خود باقی باشد . (شاهد جمله ٥)

٦ در جمله ششم اسم فاعل دارای دو مفعول است وهردو مفعول منصوبا دنبال آن ذکرشده است .

تذکر - اسم فاعل درصورتیکه مجرد ازالف ولام باشد ولازم هم باشد تنهافاعل خواهد گرفت ودرهرسه حال مفرد - تثنیه - یاجمع دارای معمول خواهد بود .

## اسم مفعول

١- هٰذَا التِّلْمِيذُ مَكْسُورٌ قَلَمُهُ     ٢ - هُوَ مُسْتَجَابٌ دَعْوَتُهُ

١ـ هذا مبتدا، تلمیذ عطف بیان، مکسور خبر، قلم نایب فاعل، هامضاف الیه .

٢ ـ هو مبتدا، مستجاب خبر ، دعوت نایب فاعل، هامضاف الیه .

قبلا گفته شده عمل اسم مفعول مانند اسم فاعل است بااین فرق که اسم مفعول عمل فعل مجهول را انجام میدهد و باید بمعنای حال یااستقبال باشد تاعمل نماید .

## صفت مشبهه

۱- اَلطِّفْلُ طَاهِرُ الْقَلْبِ ۲- اَلطِّفْلُ طَاهِرٌ قَلْبُهُ

(الطفل مبتدا، طاهر القلب مضاف و مضاف الیه خبر) (الطفل مبتدا، طاهر خبر، قلبه فاعل طاهر هاء مضاف الیه)

صفت مشبهه از لحاظ شباهتش باسم فاعل بدین نام خوانده میشود وازجهت اینکه فقط ازافعال لازم ساخته میشود نبـاید انتظار داشت که مفعول به داشته باشد بمانند فعل لازم تنها بفاعل اکتفا میکند در دو مثال فوق طاهر تنها فاعل گرفته الا اینکه درمثال اول بفاعل خود اضافه شده است .

تذکر - بپاورقی صفحه۱۲ راجع به عمل صفت مشبهه اشاره شده است .

## صیغه مبالغه

۱- هٰذامَنَّاعُ الْخَیْرِ ۲- هُوَ رَحِیْمٌ اَبَاهُ ۳- ذٰاكَ خَبَّازُ الْخُبْزَ

(هذا مبتدا مناع خبر الخیر مضاف الیه مفعول) (هو مبتدا رحیم خبر اباه مفعول) (ذاك مبتدا خباز خبر الخبز مفعول خباز

صیغ مبالغه در تمام موارد بمانند اسم فاعـل هستند چنانچه فعل آنهـا لازم باشد لازم خواهند بوده و تنها فاعل خواهند گرفت و اگر متعدی باشند مفعول هم خواهند داشت - بمنظور مزید اطلاع عین مطالبی که درشرح مفصل زمخشری راجع به صیغه مبالغه نوشته شده ذیلا درج میگردد .

«وقداجروا ضرباً من اسماءالفاعلین مما فیه معنی المبالغه مجری الفعل الذی فیه معنی المبالغه فی العمل وان لم یکن جاریاً علیه فی اللفط فقالوا زید ضراب عبیده وقتال اعداءه کماقالوازید یضرب عبیده ویقتل اعداءه اذاکثر ذالك منه و کان ضراب و قتال بمنزلة ضارب وقاتل کما کان یضرّب ویقتّل بالتشدید بمنزلة یضرب ویقتل من غیر تشدید لانه یرید به ماارادبفاعل من ایقاع الفعل الاان فیه اخباراً بزیادة مبالغةوتلك الاسماء فعول - فعال - مفعال - فعل - وفعیل فجمیع هذه الاسماء تعمل عمل فاعلها و حکمها فی العمل حکم فاعلها من التقدیم والتاخیر والاظهار والاضمار فتقول هذا ضروب زیداً کما تقول هذا ضارب زیداً وضراب عمراً »

## افعل التفضیل

۱- اَلْاَسَدُ اَقْوٰی مِنَ الرَّجُلِ- ترکیب : « الاسد مبتدا ، اقوی خبر ، من الرجل جارو مجرور»

۲- اَلْبَنَاتُ الْفُضْلَیَاتُ هُنَّ اللَّواتی یُطِعْنَ آبائَهُنَّ ترکیب:«البنات مبتدا الفضلیات صفت هن ضمیر فصل،اللواتی موصول،یطعن فعل فاعل آباء مفعول»

۳- هٰذا اَفْضَلُ طَرِیقَةٍ لِحِفْظِ الْاَحْوالِ - ترکیب : «هذا مبتدا افضل خبر، مضاف،طریقه مضاف الیه لحفظ جارو مجرور،احوال مضاف الیه»

۴- اِمْرَؤُ الْقَیْسِ اَفْضَلُ الشُّعَراءِ فِی الْجاهِلیَّةِ- ترکیب : «امرؤ القیس مبتدا افضل خبر،الشعراء مضاف الیه،فی الجاهلیه جارومجرور»

## حالات افعل التفضیل

افعل التفضیل دارای سه حالت است « حالت اول مجرد از،ال » در این صورت بامن تمام میشود ( شاهد مثال اول)

«حالت دوم باالف ولام » دراین حالت چون افعل التفضیل بعنوان صفت دنبال موصوف است از جهت تذکیر و تأنیث و افراد و تثنیه و جمع مطابقت لازم است (شاهدمثال۲)

«حالت سوم حالت اضافه آنست» دراین صورت ممکن است باسم نکره ویاباسم معرفه اضافه شود . (شاهدمثال۳ ، ٤ومثالهای پاورقی)

---

گفته شد دروقتی که افعل التفضیل دارای الف ولام است صفت است و دراین صورت حرف جر(من) دنبال آن ذکر نمیگردد البته این قاعده کلی است لکن گاهی خلافش دیده میشود.

**الاغرب من ذلك تهافته عن المعاصی •**

ودروقتی هم که بدون الف ولام باشد مفرد-تثنیه-وجمع - مؤنث و مذکر آن یکسان است

**زیدافضل من عمر•هند افضل من عمر•«مونث»الزیدان افضل من عمر• والهندات افضل من عمر •**

واگردرحال اضافه مضاف به معرفه باشد مفرد وجمع هردوحال جایز است مثال مفرد : ✲

## مصدر

مصدر از هر بابی که باشد مانند فعلش عمل میکند اگر لازم باشد تنها فاعل میگیرد اگر متعدی بیك مفعول باشد یك مفعول و اگر متعدی بدو مفعول باشد دو مفعول خواهد داشت و شرطی هم برای عمل آن نیست در هرحال «ماضی - حال - استقبال» باشد عمل میکند .

(درپاورقی درمبحث مرفوعات قبلا راجع بمصدر مطالبی ذکر شده است)

**۱- اَعْجَبَنِی قِیامُ زَیْدٍ ۲- اَعْجَبَنِی مُرُورُكَ بِزَیْدٍ ۳- اَعْجَبَنِی اِعْطاءُ زَیْدٍ عَمْراً دِرْهَماً**

### ترکیب وتوضیح

**جمله اول** - «اعجب فعل ، نون وقایه یاء مفعول قیام فاعل اضافه بزید،زید مضاف الیه »

**توضیح** - (غالباً مصدر درصورتیکه لازم باشد بفاعل خوداضافه میشود دراین جمله هم قیام بزید که فاعل آنست اضافه شده است ) .

**جمله دوم** - «اعجب فعل نون وقایه یاء مفعول مرور فاعل مضاف کاف مضاف الیه ،بزید جارو مجرور محلامنصوب مفعول »

**توضیح** -(مرورلازم است باباء جرمتعدی شده یك مفعول گرفته است کاف هم بعنوان فاعل محلا مرفوع است ) .

**جمله سوم** - «اعجب فعل نون وقایه یاء مفعول اعطاء فاعل مضاف زید مضاف الیه، عمراً مفعول اول، درهماً مفعول دوم » .

---

٭ **وَلَتَجِدَنَّهُمْ اَحْرَصَ النّاسِ عَلی حَیوةٍ . «مثال جمع» وَکَذٰلِكَ جَعَلْنا فِی کُلِّ قَرْیَةٍ اَکابِرَ مُجْرِمِیها لِیَمْکُرُوا فِیها.**

دراین حدیث مفرد وجمع هردو جمع است

**الا اخبرکم باحبکم الی و اقربکم منی منازل یوم القیمة احاسنکم اخلاقاً الموطئون اکنافاً الذین یالفون ویولفون.**

در مورد این دو آیه و نظایر آنها بایدبغیر افعل التفضیل معناشوند

**رَبُّکُمْ اَعْلَمُ بِکُمْ. هُوَ اَهْوَنُ عَلَیْهِ .**

توضیح - ( اعطاء چون دو مفعول طلب است در این جمله دو مفعول گرفته و بفاعل خود زید اضافه شده است ) .

### اسم فعل

درمورد اسماء افعال در پاورقی مبحث مرفوعات مفصلا بحث شده است دراینجا فقط بموضوع عمل آنها اشاره میشود اسم فعل چنانچه فعلش لازم باشد درهرحالی که باشد (ماضی - مضارع - امر ) تنها فاعل میگیرد و اگر متعدی باشد مفعول هم خواهد داشت .

**۱- هَيْهاتَ زَيْدٌ**
(هیهات فعل زید فاعل)

**۲- بَلْهَ هٰذَا الْاَمْرَ**
(بله فعل ضمیر فاعل، هذا مفعول، الامر عطف بیان)

**۳- رُوَيْداً اَخاكَ**
(رو ید فعل ضمیر فاعل، اخا مفعول کاف مضاف الیه)

## حذف عامل مفعول به

**مقام تحذیر** **مقام اغراء**

دردو مورد عامل مفعول به حذف میشود - مورد اول درمقام تحذیر که مقصود از آن توجه‌دادن شخص مخاطب‌است بامری مکروه بمنظور اجتناب از آن .

تحذیر گاهی باضمائر نصب است (ایاك - ایاکما - ایاکم) بدون عطف و گاهی باعطف‌دراین‌جمله اِيّاكَ وَالشَّرَّ ایاك مفعول است برای‌فعل‌محذوف (عامل آن) احذر وکلمه شرهم معطوف بآن است این نوع‌عبارت بنام تحذیر خوانده میشود . ( تحذیر دارای عطف باشد یا نباشد اگر باایاك و اخوات آن باشد اضمارناصب واجب است) .

**اَلْكِذْبَ اَلْكِذْبَ • اَلْخِصالَ الذَّمِيمَةَ يا تِلْمِيذُ • اِيّاكَ مِنْ مُخالَطَةِ الْاَشْرارِ**

اغراء - توجه‌دادن‌شخص‌مخاطب است‌برامری‌پسندیده بمنظورانجام آن-مثال

**اَلْوَفاءَ اَلْوَفاءَ • اَلْفَضِيلَةَ اَلْفَضِيلَةَ • اَخاكَ اَخاكَ •**

در مقام‌اغراء کلمه‌الزم درتقدیراست .

تذکر - گاهی عامل مفعول به ازجهت کثرت استعمال حذف میشود دراین صورت مفعول‌به منصوباً بدنبال آن ذکر میگردد - دراین مورد فعلی مناسب باید در تقدیر گرفت. مرحباً • اهلاً • سهلاً • در تقدیر اینطور هستند. اصبت رحبا لاضیقاً. اتیت اهلالا اجانب • وطئت سهلا من البلاد لاحزنا • اتیت اهلاوصادفت سعة فأستانس ولاتستوحش •

## حذف مفعول‌به

در بعضی جملات مفعول فعل متعدی را حذف میکنند این عمل بسته بنظر نویسنده یامتکلم یاازمفعول بکلی صرف نظر کرده ومتعدی را بمانند لازم میشمرد ویا مفعول را درتقدیر میگیرد البته نباید فراموش کرد نظرکلی در این عمل اختصار در کلام است شاهد امثله ذیل .

۱- فَلَانٌ تُعْطِي وَلَاتَمْنَعُ خَيْرٌ لَكَ ۲- فَلَانٌ تُعْطِي الْفَقِيرَ وَلَاتَمْنَعُ ذَوِي الْقُرْبَى خَيْرٌ لَكَ ۳- وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى ۴- فَامَّامَنْ اَعْطَى وَاتَّقَى

بایددرنظرداشت حذف مفعول‌به درموردی صحیح است که اشتباهی در کلام ایجاد نشود اگر حصری درمفعول‌به باشد یامفعول به موردپرسش باشد جایز نیست حذف آن .

وَحَذْفَ فَضْلَةٍ اَجِزْاِنْ لَمْ يَضُرْ ✿ كَحَذْفِ مَاسِيقَ جَوَاباًاَوْحُصِرَ

| مثال | ترکیب | توضیح |
| --- | --- | --- |

۱- يُرِيدُاللّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَايُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ - ۱۸۵/۲ ترکیب : «یریدفعل الله فاعل ، بکم جارو مجرور ، الیسرمفعول، واوعطف ،لانافیه یریدفعل ضمیر فاعل ، بکم جارومجرور ، العسرمفعول ، »

توضیح - (درهردوجمله بکم محلا منصوب است ومفعول بواسطه یرید میباشد - صاحب مجمع میگوید الیسر الأفطار فی السفر،والعسر الصوم فیه )

۲- فَاِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداًفَادْفَعُوا اِلَيْهِمْ اَمْوَالَهُمْ ۶/۴ ترکیب : « فاء عطف ، ان شرط آنستم فعل ضمیر فاعل فعل شرط ، منهم جارومجرور ،

رشداً مفعول ، فاء عطف ، ادفعوا فعل ضمیر فاعل، الیهم جار و مجرور، اموالهم مفعول اضافه بهم هم مضاف الیه ، جمله ادفعوا الیهم جزای شرط است »

**توضیح** - (منهم والیهم دراین آیه بعنوان مفعول هردو محلا منصوب هستند - آنستم بمعنای علمتم و وجدتم تفسیر شده است )

**۳- وَانْظُرْ اِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا** - $\frac{۲۵۹}{۲}$ ترکیب:«واو عطف ، انظر فعل ضمیر فاعل ، الی العظام جار و مجرور ،کیف اسم مبهم مبنی برفتح حال، ننشز فعل ضمیر فاعل ها مفعول »

**توضیح** - (الی العظام محلا بعنوان مفعولیت منصوب است و در مورد کیف بپاورقی مراجعه شود- ننشزها بمعنی نرفعها الی مواضعها )

**۴- وَاتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً** - $\frac{۱۲۴}{۴}$ ترکیب : «واو عطف ، اتخذ فعل، الله فاعل ، ابراهیم مفعول اول ، خلیلا مفعول دوم »

**توضیح** - (قبلا اشاره کردیم که فعل اتخذ فعلی است که دو مفعول میگیرد)

**۵- فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلاَلِهِ** $\frac{۴۳}{۲۴}$ ترکیب: «فاء عطف ، تری فعل ضمیر فاعل ، الودق مفعول ، یخرج فعل ضمیر فاعل ، من خلال جار و مجرور ، مضاف اضافه به ها، ها مضاف الیه ، »

**توضیح** - (دراین جمله فعل تری یك مفعول دارد وجار و مجرور

---

کیف اسمی است مبهم مبنی بر فتح وغالباً برای استفهام بکار برده میشود مانند: کیف حالك ومتضمن معنای شرط نیز هست البته درو قتی که برفعل متفق اللفظ ومتفق المعنی داخل شود یا اینکه ما در آن داخل شود :

**«کیف تصنع اصنع - کیفما تقابلنی اقابلك**

کیف استفهام را به حقیقی مانند« کیف زیداً» وغیرحقیقی که جاری مجرای تعجب است ، مانند « کیف تکفرون بالله» تقسیم کرده اند درموضوع ترکیب کیف نظر سیبویه براین است کیف بنا برظرفیت همیشه درمحل نصب است .

اخفش وسیرانی میگویند اسمی است مبهم غیرظرف بنا برموقعیت گاهی درمحل رفع و گاهی نصب علی ای حال کیف

من خلال نیز بعنوان مفعولیت محلا منصوب است )

٦- وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا- ٨/١٦ ترکیب : « و اوعطف ، الخیل مفعول ، واو عطف ، البغال مفعول ، واو عطف ، الحمیر مفعـول ، لام حرف جر ، ترکبوا فعل ضمیر فاعل هامفعول »

**توضیح** - (سه مفعول فوق بوسیله واو عطف میشوند به فعل خلق که درچند آیه قبل ذکر شده در واقع مفعول هستند برای فعل خلق - نون جمع در لترکبون بواسطه حرف نصب ان که مقدراست ساقط شده وجمله نیز محـلا مجرور است بواسطه لام وهمین جارومجرورمحلا بعنوان مفعول‌له منصوب است )

٧- وَمَنْ اَحْيَاهَا فَكَاَنَّمَا اَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً ٣٢/٥ ترکیب : «واو عطف ، من شرطیه مبتدا ، احیا فعل ضمیر فاعل‌ها مفعول ، فاء رابط‌جـواب شرط ، کان ازحروف مشبهة بالفعل ملغی از عمل ، ماکافه ملغی از عمل ، احیا فعل ضمیر فاعـل ، الناس مفعول ، جمیعاً تأکید ، جمله محلا مرفوع خبر برای مبتدا »

**توضیح** -(درمبحث حروف مشبهة بالفعل اشاره شد باینکه‌وقتی ماکافه دراین حروف داخل شود از عمل باز میمانند در این موقع درجمله فعلیه هم داخل میشوند)

٨- كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ٢٥/٤٤ ترکیب : «کم خبریه ،مفعول مقدم ، ترکوا فعل ضمیر فاعل ، من‌جنات جار و مجرور ، وعیون عطف به‌جنات تمیز برای کم »

**توضیح** - (کم بردوقسم است استفهامیه وخبریـه وهردو دارای

---

*ترکیباً حال است در وقتیکه‌جمله مستغنی از خبر باشد باین معنی جمله طوری باشد که احتیاج بخبر نداشته باشد مانند کیف جاء زید - ( کیف حال، جاء فعل،زید فاعل ) و در صورتیکه درجمله باشدکه احتیاج بخبر داشته باشد درترکیب کیف خبراست و بایدمحلاً آنرامرفوع دانست - مانند :کیف انت (کیف خبرمقدم، انت مبتدای مؤخر) و نظیراین کیف کنت (کیف خبر مقدم، کنت‌ازافعال ناقصه ،ضمیراسم آن) کیف ظننت زیداً (کیف‌مفعول دوم،ظننت فعل‌ضمیر فاعل،زیداًمفعول.

تمیز هستند تمیز کم استفهامی مفرد است منصوب وتمیز کم خبریه مفرد است ومجرور)

**۹- اَرِنَا الَّذَیْنِ اَضَلاّنَا- ۲۹/۴۱** ترکیب : «ار، فعل ضمیر فاعل، نامفعول اول ، الذین موصول مفعول دوم ، محلا منصوب ، اضلا فعل ضمیر فاعل نامفعول »

**توضیح** - (دراین جمله «ار» امر است (از باب افعال) ودو مفعول گرفته نامفعول اول الذین مفعول دوم و باید توجه داشت در این آیه الذین بفتح ذال قرائت شود زیرا تثنیه است )

**۱۰- سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الآفاقِ وَفِی اَنْفُسِهِمْ- ۵۳/۴۱** ترکیب : «س حرف استقبال نری فعل ضمیر فاعل ، هم مفعول اول ، آیاتنا مضاف ومضاف الیه مفعول دوم ، فی آلافاق جارومجرور ، واو عطف ، فی انفس جارو مجرور ، هم مضاف الیه »

**توضیح** - (سنری متکلم مع الغیر است از باب افعال و آیات هم چون جمع مونث است در حالت نصبی هم مجروراً ذکر میشود )

**۱۱- وَمَاخَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلاّ لِیَعْبُدُونِ- ۵۶/۵۱** ترکیب : «مانافیه ، خلقت فعل ضمیر فاعل، الجن مفعول، واوعطف، الانس عطف به جن، الااداة حصر، لام حرف جر ، یعبدون فعل ضمیرفاعل ، نون وقایه جمله در محل نصب مفعول له برای خلقت»

**توضیح** -(نون جمع یعبدون بواسطه حرف ان که در تقدیر است حذف شده این نون وقایه است و کسره آن نیز دلیل است از حذف یاء در واقع در اصل چنین بوده «لان یعبدونی»

**۱۲ وَلاتَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَلاتُخافِتْ بِها ۱۱۰/۱۷** ترکیب: «واوعطف ، لا ءناهیه تجهر فعل ضمیرفاعل ، بصلاة جارومجرور مفعول ، کاف مضاف - الیه ، واوعطف ، لاءناهیه ، تخافت فعل ضمیرفاعل ، بها جارو مجرور مفعول »

**توضیح-** (خفت بکلامه اخفاه‌وجهر به اعلنه - کلامش‌را آهسته گفت صدایشرا بلندکرد . دراین‌جمله‌دوفعل جهر وخافت بباء متعدی شده‌اند در واقع صلوة وهامفعول‌بواسطه هستند)

**۱۳- وَابْتَغِ بَيْنَ ذَالِكَ سَبِيلاً** ۱۱۰/۱۷ ترکیب:«واو عطف، ابتغ فعل ضمیرفاعل ، بین‌ظرف مضاف ، ذالك مضاف‌الیه ، محلا مجرور ، سبیلامفعول»

**توضیح -** (ابتغ امر است ازباب افتعال ( ابتغاء ) اصل فعل بغی میباشدکه بمعنای طلب آمده علامت جزم امر دراینجا سقوط یاء میباشد - بین ذالك اشاره است به‌بین‌جهر واخفات)

**۱۴- وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ** ۳۱/۴۷ ترکیب:« واو عطف لام ابتدا ، (برای تاکید) نبلوفعل ضمیرفاعل ، کم مفعول ، حتی ناصبه ، نعلم فعل‌ضمیرفاعل، المجاهدین مفعول ،منکم‌جار ومجرور»

**توضیح -** (فعل «نبلو» موکد شده بنون تاکید ثقیله (البته البته آزمایش می‌کنم شمارا ) حتي بر نعلم‌که مضارع است داخل شده ممکن است‌برای تعلیل‌باشد (برای اینکه بشناسیم مجاهدین از شمارا) و ممکنست برای غایة باشد «الی ان نعلم» )

**۱۵- يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ** ۳/۶ ترکیب»:یعلم‌فعل‌ضمیر فاعل سرمفعول، مضاف کم‌مضاف‌الیه ، واوعطف ، جهرعطف‌بسر مضاف کم مضاف‌الیه،واوعطف ، یعلم‌فعل‌ضمیرفاعل ، ما موصول مفعول،

---

درافعال واسماء مشتق نون‌جمع رابابد بفتح و نون تثنیه وملحق به‌تثنیه رابکسر قرائت‌کرد

**ونون مجموع وما به التحق ... فافتح وقل من بکسره نطق**
**و نون ما ثنی والملحق به ... بعکس ذاك استعملوه فانتبه**

این پنج‌اسم « اثنان - اثنتان - ثنتان - کلا - کلتا» ملحق بمثنی هستند در مورد ابوین (پدر و مادر) وقمرین(شمس وقمر) اختلاف شده‌که مثنی‌هستندیاملحق بمثنی .

یکسبون فعل ضمیر فاعل »

**توضیح** - (فعل یعلم دراین آیه شریفه یك مفعول دارد - وفعل تکسبون با اینکه متعدی است در این جمله مفعول ندارد مفعول آن محذوف است«تکسبونه» )

**۱۶ اِعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ یُحْیِ الاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها** ۱۷/۵۷ ترکیب : «اعلموا فعل ضمیر فاعل ، ان ازحروف مشبهة بالفعل ، الله اسم ان ، یحی فعل ضمیر فاعل ، الارض مفعول ، بعدظرف مضاف اضافه بموت موت اضافه به ها ، هامضاف الیه »

**توضیح** - (مفعول اعلموادراین آیه شریفه جمله است:اسم وخبران تأویل بمفرد محلامنصوب است)

**۱۷ - کَمْ مِنْ قَرْیَةٍ اَهْلَکْناها** ۴/۷ ترکیب : «کم خبریه مبتدا ، من قریة جارومجرور تمیز کم ، اهلکنافعل ضمیر فاعل ، هامفعول، جمله خبر برای کم»

**توضیح** - (فعلی که بعداز کم واقع شده چون دارای مفعول است کم دراینجا محلامرفوع ومبتدامیباشد )

**۱۸ - فَکُلُوا مِنْها وَاَطْعِمُوا الْبائِسَ الفَقیرَ** ۸۲/۳۲ ترکیب : « فاءعطف ، کلوافعل ضمیر فاعل ، منهاجارومجرور،مفعول، واوعطف ، اطعموافعل ضمیر فاعل ، البائس مفعول ، الفقیرصفت برای البائس» .

**توضیح** - (فعل کلوا در این آیه شریفه مفعولش بواسطه است - «بئس الرجل-اشتدت حاجته» آن مرد حاجتش سخت شد-ترجمه از آن بخوریدواطعام کنیدفقیری را که کار براوسخت است)

**۱۹ - یُریدُونَ اَنْ یُبَدِّلُوا کَلامَ اللّٰهِ** ۱۵/۴۸ ترکیب :«یریدون فعل ضمیر فاعل ، ان ناصبه ، یبدلوا فعل ضمیر فاعل ،کلام مفعول برای یبدلوا

---

در جمع مذکرسالم قاعده این است چنانچه علم مؤنث نباشدومرکب نباشد باواو نون درحالت رفعی و یاء

مضاف ، الله مضاف الیه ، جملـه ان یبدلوا محـلا منصوب مفعول یریدون»

**توضیح** - (اسم وخبر ان مؤول بمفرد است تا مفعول یریدون باشد بهمین جهت نیز ان مفتوحاً ذکر شده است تأویل جمله «یریدون تبدیل کلام الله» درجمله فوق کلام صورتاً مفعول است ولی تقدیراً مضاف الیه)

**۲۰ - لاتُبْقِی وَلاتَذَرُ** $\frac{۲۹}{۷۴}$ ترکیب : «لا نافیه ، تبقی فعل ضمیر فاعل، واو عطف، لا ناهیه ، تذر فعل ضمیر فاعل»

**توضیح** - (تأنیث تبقی وتذر از جهت اینستکه مرجع سقر است . تذر از باب ضرب یضرب بمعنای ترك آمده است: باقی نمیگذارد سقر شیئی را ورها نمیکند احدی را - در اینجا ذکر این آیه شریفه ازاین جهت است که هردو مفعول این دو فعل در کلام نیست).

**۲۱ - وَکُلّاً نَقُصُّ عَلَیْكَ** $\frac{۱۳۰}{۱۱}$ ترکیب: «واو عطف کلا مفعول مقدم ، نقص فعل ضمیر فاعل ؛ علیك جار ومجرور»

**توضیح** -(کل اسمی است که وضع شده برای موردی که بخواهیم بطور استغراق بافرادی متعدد یا بطور عموم باجزائی واحد اشاره کنیم واین اسم همیشه مضاف است البته یا لفظاً ویا تقدیراً دراین آیه مضاف الیه مقدر است وآیه شریفه من انباء الرسل آنرا بیان وتوجیه میکند)

**۲۲ - مٰااَطْیَبَ طَعْمَ حُبِّكَ وَمٰااَعْذَبَ شِرْبَ قُرْبِكَ** ترکیب :«ما تعجبیه مبتدا اطیب فعل ضمیر فاعل فعل تعجب ، طعم مفعول به مضاف اضافه به حب ، حب اضافه بکاف کاف مضاف الیه ، واو عطف ، ما تعجبیه مبتدا ، اعذب فعل ضمیر فاعل فعل تعجب ، شرب مفعول به، مضاف قرب مضاف الیه، کاف مضاف الیه شرب»

**توضیح** - (بااینکه اطیب واعذب هردو فعل تعجب هستند معذالك

---

ونون در حالت نصبی و جری جمع بسته شود عبدالملك چون مرکب و طلحه چون مؤنث است گفته میشود ذووعبدالملك و طلحات در بقیه اسماء علم که مرکب نبوده و تأنیث هم ندارند مانند:

مانند سایر افعال دارای مفعول به هستند و باید متوجه بود که بافعل التفضیل از لحاظ معنا اشتباه نشوند «چقدر پاکیزه است وچقدر گوارا است»)

**۲۳- نَفْسَكَ وَ صُحْبَةَ الاَشْرارِ فَاِنَّها مُفْسِدَةُ الاَخْلاقِ** ترکیب : «نفسك مضاف و مضاف علیه تحذیر ، و او عطف صحبة عطف به نفس اضافه باشرار ، اشرار مضاف الیه، فاء عطف (نتیجه) ان از حروف مشبهة بالفعل ها اسم ان، مفسدة خبر ان ، اضافه باخلاق اخلاق مضاف الیه»

**توضیح** - (فعلی که عامل نفسك میباشد محذوفست متناسب است «احذر» در تقدیر گرفته شود بنابراین نفس مفعول است برای فعل احذر)

**۲۴ - اَخاكَ وَالاِحْسانَ اِلَيْهِ** ترکیب : «اخاك مضاف ومضاف الیه ، واو عطف ، احسان عطف به اخاك ، الیه جار ومجرور»

**توضیح** - (اخاك منصوبست بواسطه فعل مقدر الزم چون درمقام اغراء است عامل حذف شده است)

## مفعول له (لاجله)

هر فعلی که بظهور میرسد وفاعلی بانجام آن مبادرت میکند غرض وعلتی دارد تاغرض وعلت در کار نباشد فعل بظهور نمیرسد الااینکه غرض وعلت گاهی ازطرف فاعل است و گاهی وجود شیىء دیگر سبب انجام فعل فاعل میشود درهردوصورت تاداعیه وغرضی درکار نباشد هیچ فعلی وجود پیدا نخواهد کرد .

درجملات و عبارات عربی گاهی همان علت و غرض که سبب ایجاد فعل شده درکلام ذکر میگردد در این جمله **ذَهَبْتُ اِلَى الْمَدْرَسَةِ طَلَباً لِلْعِلْمِ** علت وقوع فعل که «**طَلَباً لِلْعِلْمِ**» ذکر شده اگر سئوال شود چرا بمدرسه رفتی جواب طلبا للعلم خواهد

---

صادقون - مؤمنون ( صفات ) یوسفون- بطرسین )(اعلام) باواو و نون و یاء و نون جمع بسته میشوند.

این اسماء چون برخلاف قیاس جمع بسته میشوند ملحق بجمع هستند ۱- عضون ( جمع عضه بمعنای فرقه وقطعه ) ۲ - قلون ( جمع قله بمعنای دوقطعه چوب که بچه ها باآن بازی میکنند (عودان یلعب بهما الصبیان ) ۳ - رئون ( جمع ریه) ٤ - مئون ( جمع مائه (صد) ) ٥ - ثبون (جمع ثبه - جماعة ) ٦ - ارضون ( جمع ارض ) ۷ - حرون ( جمع حره ریك زار ) یازمینی که دارای درخت باشد و از بی آبی سوخته باشد ۸ -اوزون (جمع اوزه یا وز- مرغابی )

بود این جواب که علت وقوع فعل را بیان میکند «**مفعول له**» خوانده شده بنا بر این مفعول له اسمی است «مصدر» که سبب حصول فعل و علت وقوع آن را بیان میکند.

**فَالْمَفْعُولُ لَهُ : اِسْمٌ مَنْصُوبٌ يُبَيِّنُ سَبَبَ حُصُولِ الْفِعْلِ الَّذِي قَبْلَهُ**

**۱- قُمْتُ تَعْظِيماً لِمُعَلِّمِي**

«قمت فعل فاعل، تعظیماً مفعول له، لمعلمی جار و مجرور یا مضاف الیه»

**۲- اَتَيْتُ لِلتَّعَلُّمِ**

«اتیت فعل فاعل، للتعلم جار و مجرور محلاً منصوب مفعول له»

**۳- تَصَدَّقْتُ اِبْتِغَاءَ مَرْضَاتِهِ**

تصدقت فعل ضمیر فاعل، ابتغاء مفعول له مضاف مرضاة مضاف الیه، ها مضاف الیه مرضاة،

## حالات مفعول له

قبلا باید متذکر شویم مفعول له باید مصدر باشد و در سه جمله فوق «تعظیم - تعلیم - ابتغاء» نیز مصدر هستند و همین مصادر که تحت عنوان مفعول له در فوق ذکر شده‌اند دارای حالات مختلف هستند

**حالت اول** - (تعظیماً) از جهت اینکه فاعل فعل وفاعل تعظیم و زمان هر دو یکی است مفعول له منصوباً ذکر شده است و در عین حالیکه شرایط نصب موجود است ما میتوانیم همین مفعول له را با لام مجرور کنیم (للتعظیم بگوئیم)

**حالت دوم** - (للتعلم) مفعول له با لام حرف جر مجرور شده است و محلاً منصوب خواهد بود و از جهت اینکه زمان اتیان و زمان تعلم یکی نیست باین معنی تعلیم بعد از اتیان است نمیتوان آنرا منصوباً ذکر کرد.

**حالت سوم** -(ابتغاء) مفعول له مضاف است و بدون الف ولام در این مورد هم با اینکه شرایط نصب موجود است میتوان آنرا با لام مجرور کرد؛ خلاصه اینکه مفعول له بسه حالت ممکن است در جمله ذکر گردد

**۱ - مجرد از ال و اضافه**(مثال ۱) **۲ محلی بال و لام**(مثال ۲) **۳ - مضاف**(مثال ۳)

## فقد شرط و مجرور شدن مفعول له بحرف تعلیل

**۱- اَلْعَاقِلُ يَفْرَحُ لِفَرَحِ غَيْرِهِ ۲ تَعِبْتُ مِنْ زَيْدٍ ۳ جِئْتُكَ اَلْيَوْمَ لِلاِكْرَامِ غَداً**

---

در موقع نوشتن این مبحث بحثی پیش آمد و بعضی اظهار داشتند تنها مصدر منصوبی که بیان علت کند مفعول له خواهد بود اگر مصدر با حرف جر مجرور باشد بآن اصطلاحاً مفعول له گفته نمیشود

## توضیحات و شرائط نصب

**درجمله اول** ـ از جهت اینکه فاعل فرح وفاعل مصدر یکی نیست فرح که مفعول‌له است بالام مجرور شده‌است دراینجا صحیح‌نیست مصدر را منصوبا ذکر کنیم حالت‌نسبی مفعول‌له‌تنهادروقتی‌است که فاعل مصدروفاعل‌فعل‌یکی باشدهربت‌خوفاً (من‌میگریزم، من‌میترسم)

**درجمله دوم** ـ چون‌زیدمصدرنیست بامن مجرورشده‌است دراین‌جمله گرچه علت‌تعب من‌زیداست‌و«من‌زید» بیان‌علت میکندلکن‌چون‌زیدمصدر نیست‌نمیتوانیم من زیدرا مفعول‌له بخوانیم .

**درجمله‌سوم** ـ میگوید آمدن‌امروزمن برای‌اکرام‌فرداست‌دراینجاهم‌چون‌زمان مصدروزمان فعل‌یکی‌نیست‌نمیوان‌مفعول‌له‌را منصوباذکر نمود .

**تذکر** ـ درحالت اول‌اشاره‌شددروقتی هم‌که شرط نصب موجودباشدمیتوان مفعول‌له‌را بالام‌مجرورکرد . **هذاقنع زهدایالزهد**

| | |
|---|---|
| يُنْصَبُ مَفْعُولاً لَهُ الْمَصْدَرُ اِنْ | اَبَانَ تَعْلِيلاً كَجُدْ شُكْراً وَدِنْ |
| وَ هُوَ بِمَا يَعْمَلُ فِيهِ مُتَّحِدٌ | وَقْتاً وَفَاعِلاً وَ اِنْ شَرْطٌ فُقِدَ |
| فَاجْرُرْهُ بِاللَّامِ وَلَيْسَ يَمْتَنِعُ | مَعَ الشُّرُوطِ كَلِزُهْدٍ ذَاقَنِعَ |

| مثال | ترکیب | توضیح |
|---|---|---|

۱ـ تَأَلَّمْتُ كَثِيراً لِعِلْمِي بِالْمَرَضِ الَّذِي اَصَابَكَ ـ ترکیب : « تالمت فعل ضمیرفاعل ، کثیرا صفت برای مفعول مطلق محذوف ، لعلمی‌جار ومجرور یا مضاف الیه ، باالمرض جار ومجرور ، الذی موصول صفت برای‌مرض ، اصابك فعل وفاعل ومفعول»

---

* چون ممکن‌است همین معنی درذهن بعضی از خوانندگان نیز بوده باشد لذا عین عبارتی‌که در این‌خصوص درشرح مفصل زمخشری نوشته شده ذیلا درج میگردد «وقوله تعالی (یجعلون اصابعهم فی‌آذانهم من‌الصواعق حذر الموت) فحذر الموت نصب لانه مفعول‌له و کذالك موضع‌من‌الصواعق نصب علی المفعول له ای‌من خوف الصواعق لان‌من قدتدخل بمعنی‌اللام فتقول خرجت من‌اجل‌زید ومن اجل ابتغاء الخیر واحتملت من‌خوف الشر قال‌الشاعر :

**یغضی حیاء ویغضی‌من‌مهابته فلا یکلم الاحین یبتسم** *

**توضیح** - (لام لعلمی بیان علت میکند از تالم بنا بر این محلا بعنوان مفعول‌لهی منصوب است دراینجا چون شرط نصب موجود نیست میتوان لام را ساقط نمود)

**۲- اِنَّهُمْ تَأَثَّرُوا كَثِيراً لِفِرَاقِكَ.** ترکیب: «ان ازحروف مشبهة بالفعل هم اسم ان، تاثروا فعل ضمیر فاعل محلا مرفوع خبر ان، کثیرا صفت برای مفعول فیه محذوف (زمانا) لفراق جار و مجرور، کاف مضاف الیه»

**توضیح** - (درمبحث مفعول‌مطلق ومفعول فیه اشاره خواهد شد که کلماتی نایب مناب این دو مفعول واقع میشوند در جمله اول کثیرا نایب مناب مفعول مطلق است ودر جمله دوم نایب مناب ظرف - لفراق نیز محلا بعنوان مفعول لهی منصوب است).

**۳ - اِنَّ هُنَاكَ قُلُوباً تَخْفُقُ بِحُبِّي وَتَجْزَعُ لِغِيَابِي.** ترکیب: «ان ازحروف مشبهة بالفعل، هناك خبر مقدم ان، قلوباً اسم ان مؤخر، تخفق فعل ضمیر فاعل، بحبی جار ومجرور یا مضاف الیه، واو عطف، تجزع فعل ضمیر فاعل، لغیابی جار ومجرور یاء مضاف الیه»

**توضیح** -(خفقان بمعنای ضربان قلب آمده است- باء دربحی باء سببیه است- لغیابی محلا بعنوان مفعول‌له منصوب است- شرط نصب در این مفعول‌له موجود نیست (زیرا عامل مصدر من هستم وعامل فعل قلوب.)

**۴- اِنَّهُمْ يُرْسِلُونَ تَهَانِيَهُمُ الْحَارَّةَ لِشِفَائِكَ.** ترکیب: «ان ازحروف مشبهة - بالفعل، هم اسم ان، یرسلون فعل ضمیر فاعل خبر، تهاینهم مفعول هم مضاف الیه، الحاره صفت، لشفاء جار ومجرور، مضاف کاف مضاف الیه

---

*فقوله من مهابته فی موضع المفعول له و اسم مالم یسم فاعله المصدر المقدر ولا یکون من مهابته فی موضع مالم یسم فاعله لان المفعول له لا یقام مقام الفاعل لئلا تزول الدلاله علی العلة فاعرفه.

**توضیح** -(لشفائك بعنوان مفعول لهی منصوب است و از جهت اینکه شرط نصب موجود نیست بالام مجرور شده).

**۵- حَرَّرْتُ هذه النّميقة اليكم لتنوبَ عنّي في تقديمِ الواجبات واهداءِ ازْكَى التّحيّات.**

ترکیب : «حررت فعل ضمیر فاعل، هذه مفعول محلا منصوب . النمیقة عطف بیان ، الیکم جار و مجرور ، لام حرف جر ، تنوب فعل ضمیر فاعل، عنی جار و مجرور، في تقدیم جار و مجرور مضاف الواجبات مضاف الیه ، واو عطف ، اهداء عطف بمحل لتنوب محلا منصوب مفعول له ، ازکی فاعل اهداء مضاف التحیات مضاف الیه .»

**توضیح** (فعل مضارع لتنوب بواسطه حرف نصب مقدر «ان» مؤول بمصدر است و محلا بواسطه لام تعلیل مجرور است - و اهداء که بوسیله واو به لتنوب عطف شده است لفظاً مجرور بلام و محلا منصوب است بعنوان مفعول لهی و در عین حال اضافه شده بفاعل خود ازکی که تقدیرا مجرور و محلا بعنوان فاعلیت مرفوع است)

**۶- دخلتُ اليه لِطَلَبِ عملٍ عِنْدَهُ.**

ترکیب : « دخلت فعل ضمیر فاعل . الیه جار و مجرور ، لطلب جار و مجرور مضاف ، عمل مضاف الیه، عند ظرف مضاف ها مضاف الیه.»

**توضیح** ( اطلب محلا منصوب است بعنوان مفعول لهی چون از حیث زمان فعل با مصدر مطابقت ندارد لذا بوسیله لام تعلیل طلب مجرور شده است.)

**۷- ارجو ان اتلقّى جوابك لاستلام مهامّ وظيفتي.**

ترکیب : « ارجو

---

*و در ذیل آیه شریفه «طه ما انزلنا علیك القرآن لتشقى الا تذکرة لمن یخشى» ۳ - ۲۰ صاحب کشاف مینویسد که هر یك از لتشقى و تذکرة علت فعل مذکورند الا اینکه در اولی واجب است بالام باشد یعنی شرائط انتصاب در آن موجود نیست و در دومی «تذکره» که منصوباً ذکر شده نصب آن بجهة اجتماع شرائط است .

ابن عقیل در ذیل این مبحث مینویسد «فان فقد شرط من هذه الشروط تعین جره بحرف التعلیل و هو الام او من او فی او الباء» و آیه شریفه «و یطعمون الطعام علی حبه» - نیز مؤید همین معنی است.

فعل‌ضمیر فاعل ، ان‌حرف‌نصب ، اتلقی فعل‌ضمیرفاعل محلامنصوب مفعول ، جواب‌مفعول برای اتلقی‌مضاف ، کاف مضاف‌الیه،لاستلام جارومجرور مضاف ، مهام‌مضاف‌الیه ومضاف ، وظیفی مضاف‌الیه مهام،یاء مضاف‌الیه وظیفه»

**توضیح** (لاستلام لفظا مجرور بلام و محلا منصوب‌است بعنوان مفعول‌لهی ـ مهم‌جمع‌مهم است‌که اسم فاعل‌است ازباب افعال واز نطر ترکیب لفظا مجرور است بسبب اضافه استلام ومحلا بعنوان‌فاعلیت مرفوع«مصدراستلام عمل‌فعل نموده‌ومهام رافاعل گرفته‌است» )

**٨- يُمْكِنُ أنْ تُشَرِّفَنِي لِتَنَاوُلِ طَعَامِ الْغَدَاءِ بِرِفْقَتِي-** ترکیب : «یمکن‌فعل، ان ناصبه ،تشرف فعل ضمیر فاعل نون وقایه یاء مفعول . جمله فعلیه محلامرفوع فاعل‌یمکن ، لتناول‌جارومجرور مضاف ، طعام مضاف‌الیه ومضاف ، الغداء مضاف‌الیه ، برفقتی‌جارومجرورمضاف یاء مضاف‌الیه»

**توضیح** ( طعام که لفظاً بواسطه اضافه تناول‌مجرور است محلا بعنوان فاعلیت‌مرفوع است درواقع مصدرتناول بفاعل‌خود اضافه شده‌است وبعنوان مفعول‌لهی درمحل‌نصب‌است .

غداء بمعنای ناهاراست (الغداء طعام‌الغدوه) (الرفقة) بتثلیث راء بمعنای‌جماعة المرافقین‌است ، والمرافق‌الرفیق)

**٩- وَلَقَدْ أقْسَمْتُ لَكَ إنَّنِي سَأُبْقِي لَكَ رَغْمَ كُلِّ النَّاسِ-** ترکیب : «واوعطف ،لام تاکید ، قد تحقیقه ، اقسمت فعل‌ضمیرفاعل ، لك‌جار ومجرور ، ان از حروف مشبهة بالفعل ، نون وقایه یاء اسم‌ان ، سین حرف استقبال ، ابقی فعل‌ضمیرفاعل ، لك جار ومجرور خبر برای ان ، رغم مفعول‌له‌مضاف ،کل‌مضاف‌الیه:رغم‌الناس‌مضاف‌الیه کل.»

**توضیح** - (از جهت اینکه شرائط نصب دررغم جمع است لذا

منصوباً ذکر شده است ودرعین حال جایز است بگوئیم لرغم کل الناس)

**۱۰- اَنَااَذْکُرُمَا اَبْذُلُهُ فِي سَبِیلِكَ اِبْرَاءً لِذِمَّتِي وَاِلْهَاباً لِحُبِّی وَ مُضَاعَفَةً لِشُعُورِي -**

ترکیب : «انا مبتدا ، اذکر فعل ضمیر فاعل ، مامفعول، ابذله فعل ضمیر فاعل هامفعول، جمله خبر برای انا. فی سبیل جار ومجرور مضاف کاف مضاف الیه، ابراءمفعول له، لذمتی جار ومجرور یاء مضاف الیه واو عطف ، الهابا مفعول له ، لحبی جار و مجرور یاء مضاف الیه واو عطف، مضاعفة مفعول له، لشعوری جارومجرور یا مضاف الیه »

**توضیح -** (در این جمله سه مفعول له موجود است ابراء - الهاباً ومضاعفة - دومصدر از باب افعال ویکمصدر از باب مفاعله . چون شرائط نصب در هر سه جمع است باین معنی فاعل سه مصادر با فاعل فعل اذکر یکی است وزمانا هم هر سه یکی هستند لذا منصوبا ذکر شده‌اند و درعین حال میتوان گفت لابراء ذمتی ولالهاب حبی).

**۱۱- خَفِقَ قَلْبِي لَهَا شَوْقاً وَحَنِيناً** - ترکیب : « خفق فعل قلب فاعل، یاء مضاف الیه لها جار ومجرور، شوقا مفعول له ، واو عطف ، حنینا مفعول له »

**توضیح -** (علت خفقان قلب من شوق وحنین است بهمین جهت این دومصدر مفعول له هستند وفاصله هم بین زمان این دومصدر وخفقان قلب نیست (حنین بمعنی اضطراب وضربان قلب است ازطرب یا ازحزن)

**۱۲- فَخَوْفاً مِنْ اَنْ تَفُوتَ الْفُرصَةُ رَاَیْتُ اَنْ اَعْجَلَ -** ترکیب : «فاء عطف، خوفا مفعول له مقدم ، من جار ، ان حرف نصب ، تفوت فعل الفرصة فاعل . رایت فعل ضمیر فاعل ؛ ان حرف نصب ، اعجل فعل ضمیر فاعل »

**توضیح -** (ان تفوت الفرصة محلا مجرور است بواسطه من و حرف نصب ان جمله را تأویل بمصدر برده است «من فوت الفرصة» مفعول رایت نیز جمله

ان اعجل‌است که بواسطه حرف نصب مؤول بمصدرشده است (رایت العجلة)-در این جمله‌ازجهت تاکید مفعول‌له دربدوجمله‌واقع‌شده‌است .»

**۱۳- عَنْ قَرِیبٍ اَذْهَبُ اِلیَ الْبَلْدَةِ لِلْاِصْطِیافِ** ترکیب :«عن قریب جار ومجرور ، اذهب فعل‌ضمیرفاعل . الی البلدة‌جارومجرور،لاصطیاف جارومجرور.»

**توضیح** - (دراین‌جمله‌سه‌جارومجرورموجوداست جارومجرور اول(عن‌قریب) بمعنی‌بعداست وجارومجروردرمحل نصب‌است تامفعول‌فیه بوده‌باشد. جار ومجرور دوم متعلق است بفعل اذهب و جار و مجرور سوم چون اصطیاف مصدر است و علت وقوع فعل هم برای اصطیاف است لذا محلا بعنوان مفعول لهی منصوب است.)

**۱۴-اِلٰهِی مَاعَبَدْتُكَ خَوْفاً مِنْ نَارِكَ وَلاطَمَعاً فِی جَنَّتِكَ** ترکیب : « الهی مضاف‌ومضاف‌الیه‌درمحل منادی بحذف‌حرف ندا(یا)مانافیه‌عبدتك فعل وفاعل ومفعول ، خوفا مفعول‌له . من‌نارجار ومجرورمضاف کاف‌مضاف‌الیه ، واوعطف ، طعما مفعول‌له عطف بخوف ، فی‌جنة جارومجرور کاف مضاف‌الیه»

## مفعول فیه (ظرف)

چیزی که‌درجائی گذارده‌میشود باعتبارقرارووقوع: آن‌محل برای آن‌شیی‌ءظرف خواهد بود ، ظرف راتعریف کرده‌اند **کُلُّ مَا یَسْتَقِرُّ فِیهِ غَیْرُهُ** (چیزی که قراربگیرددر آن‌غیرآن) در اصطلاح نحوهم بازمنه و امکنه ظرف گفته میشود باعتبار اینست که وقوع افعال در آنهااست الا اینکه هراسم‌زمان ومکانی‌دراصطلاح نحوی ظرف نیست ظرف دراصطلاح این‌قوم فقط آن اسم منصوبی است که بتقدیر «فی» منصوب باشد **قُمْتُ الْیَوْمَ (قُمْتُ فِی الْیَوْمِ)**

نباید ازنظردور داشت بعضی ازاسماء زمان ومکان مبنی هستند وبطوری که

میدانید اسماء مبنیه حرکت آخرشان غیرقابل تغییراست بنابراین نباید انتظار داشت که تقدیر «**فی**» دراعراب وظاهر اینگونه کلمات اثری داشته باشد .

بنا براین باید گفت اسماء زمان ومکانی که بتقدیر « **فی**» منصوب هستند لفظاً یامحلا بردوقسمند : **معرب ومبنی** .

**اَلظَّرْفُ مٰاتَضَمَّنَ مَعْنَی «فِی» مِنْ مَکانٍ «کَحَیْثُ وَهُنٰا» اَوْزَمٰانٍ «کَمَتیٰ وَاِذْ» وَهُوَقِسْمٰانِ : مُعْرَبٌ وَمَبْنِیٌّ .**

**اَلظَّرْفُ وَقْتٌ اَوْمَکٰانٌ ضُمِّنٰا ... فِی بِاطِّرٰادٍ کَهُنٰا امْکُثْ اَزْمُنٰاً**

**فَانْصِبْهُ بِالْوٰاقِعِ فِیهِ مُظْهَراً ... کٰانَ وَاِلّا فَانْوِهِ مُقَدَّراً**

قیدتضمن معنای فی ازاینجهت است که بعضی از اسماء زمان ومکان صلاحیت دارند که ازقید ظرفیت خارج شوند وآن دروقتی است که بآنها عنوان «ظرف متصرف» داده میشود زیرادراین موقع مبتدا- خبر-مضاف-فاعل-ومفعول قرارمیگیرند .

**یَوْمُ الْجُمُعَةِ سَیَأْتی** (مبتدا) **حٰانَ یَوْمُ السَّفَرِ** (فاعل) **یَوْمُ الْخَمیسِ عِنْدَنٰا یَوْمُ التَّعْطیلِ** (مبتداوخبرومضاف) **بَنَیْتُ الدّٰارَ** (مفعول) .

بنابراین ظروف بردوقسمند **ظرف متصرف** «آنهائیکه ازقید ظرفیت میتوانند خارج شوند» **وغیر متصرف** «آنهائیکه براي همیشه ظرف هستند » بآن عده ظروفی هم که تنها مجرورمیشوند اصطلاحا شبه ظرف گفته میشود -**من عند - الی متی -من حیث**.

**وَمٰا یُرٰی ظَرْفاً وَغَیْرَ ظَرْفِ ... فَذٰاکَ ذُوتَصَرُّفٍ فِی الْعُرْفِ**

**وَغَیْرُذِی التَّصَرُّفِ الَّذی لَزِمَ ... ظَرْفِیَّةً اَوْ شِبْهَهٰا مِنَ الْکَلِمِ**

## ظرف زمان وظرف مکان معرب

۱- **ظرف زمان**- ظرف زمان بر سه قسم است ۱ **مبهم** ۲ **مختص** ۳ **معدود**

**مبهم** (۱) آن اسمی است که بر مقدارغیرمعینی اززمان دلالت کند ( **ابد .امد . مدة . وقت** . زمان . ونظایر آنها)

**مختص** (۲) آن اسمی است که بر مقدار معین ومحدودی اززمان دلالت کند **ساعة . یوم . لیله . شهر. سنه . اسبوع . عـام . یوم الخمیس .** ونظایر اینها

**معدود** (۳) آن اسمی است اززمان که بر تعدادمعینی اززمان دلالت کند . **سنتین - ثلاثه ایام** ونظایر اینها .

۲ = **ظرف مکان** - ظرف مکان بر دوقسم است **۱ مبهم ۲ مختص**

**مبهم** (۱) آن اسمی است که بر مکان غیر معینی دلالت کند **فوق. تحت. یمین. یسار. میل. فرسخ. امام. غرب. جنوب. حول. ازاء.** و نظایر اینها. جهات ست ومقادیر درواقع جزء اسماء مکان مبهمند .

**مختص** (۲) آن اسمی است که برمکان معینی دلالت کند - اسماء شهرها **تهران . بغداد. مصر . مسجد. خانه. مدرسه. سوق.** ونظایر اینها

## اعراب ظروف

بطور کلی هر سه قسم اسماء زمان بتقدیر فی منصوب میشوند

**اِعْمَلْ نَهاراً وَاسْتَرِحْ لَيْلاً . سَاُسافِرُ غداً . اُخْرُجْ اِلَى الْبَحْرِ يَوْمَيْنِ .**

درمورد اسماء مکان مبهم «اسماء مقادیر جزء اسماء مبهم ذکر شد» قسم اول آن یعنی اسماء مکان غیر معین مانند اسماء زمان بتقدیر فی منصوب میشوند.

**رَاَيْتُ طائِراً فَوْقَ الْغُصْنِ . سِرْنافَرْسَخَيْنِ . نامَتِ الْقِطَّةُ اَمامَ الْمائِدَةِ .**

در مورد قسم آخر یعنی اسماء مکان معین باید آن اسماء را باحرف جر «فی» مجرور کرد .

**قَرَاْتُ فِي الْمَدْرَسَةِ . نَظَرْتُ فِي الدّارِ . صَلَّيْتُ فِي الْمَسْجِدِ .**

چنانچه اسم مکان معین بافعل مذکور درجمله مادة یکی باشد باین معنی عامل با اسم مکان ازیك ریشه مشتق شده باشند جایز است بتقدیر فی منصوب شود :

**جَلَسْتُ مَجْلِسَ اَهْلِ الْعِلْمِ**

قواعدفوق دراین دوشعر خلاصه شده است .

ظرف زمان مبهم ومحدود وی  قـابل نصبند بتقدیر فی
ظرف مکان آن چه معین بود  چاره دراو نیست بجز ذکر فی

باید توجه داشت اسماء زمان ومکانی که بتقدیر فی منصوب میشوند چنانچه فی لفظاً ذکر شود و اسم مجرور باشد اصطلاحا بآن مفعول فیه گفته نمیشود مثال: خَرَجْتُ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ اگر گفته شود خلاف اصطلاح است.

**واما اذا ظهر فلابد من جره وهذا خلاف اصطلاح القوم فانهم لا يطلقون المفعول فيه الا على المنصوب بتقدير في**

تذکر- گاهی ممکن است اسماء مکان معین مفعول به باشند نباید آنهارا بـا ظرف اشتباه کرد .

## ظرف زمان وظرف مکان مبنی

ازاسماء زمان این اسماء مبنی هستند ببناء لازم : **اذ • امس • مذ • منذ • قط لما • ایان • متی • الان • عوض •**

واز اسماء مکان اسماء زیر:

**حیث • لدن • لدی • این • هنا • ثم • انی •** «انی برای زمان و مکان هردو استعمال میشود .

ازاسماء مکان معرب هم جهات ست :

**فوق • تحت • یمین • شمال • خلف • قدام •** و آن اسمائی که بمعانی اینها هستند **قبل • بعد • دون • جنب • غیر** گاهی مبنی میشوند ببناء عارض و آن در موقعی است که مضاف الیه محذوف باشد(درحال مبنی بودن مرفوع خواهند بود) **من قبل (برفع لام)**

تذکر- ازاسماء مبنیه فوق : حیث .لدن .لدی . این . لما . قط . اذ .امس .متی مذ . و منذ . غیر متصرف هستند باین معنی غیر ظرفیت صلاحیت موقعیت دیگری را ندارند •

---

۱- حیث - فقط برجمله اضافه میشود «اجلس، حیث اجلسك صاحب البیت»

۲- دو کلمه، لدی و لدن - براسم اضافه شده وآنرا مجرور میکنند «جلست لدی الصدیق - وافتح لی من لدنك رحمة» (درجمله اخیر کاف محلا مجرور است بواسطه اضافه لدن)

۳- این ظرفی است که بسبب آن ازمکان سؤال میشود «این هادم ابنیة الشرك والنفاق»

## اسمائیکه نایب مناب ظرف واقع میشوند

**۱ = مصدر ۲ = صفت ۳ = اسماء عدد ٤ = اسماء اشاره ٥ = کل وجزء**

این پنج اسم گاهی بجای ظرف استعمال شده و نایب مناب ظرف واقع میشوند

مصدر (۱)

**جِئْتُكَ طُلُوعَ الشَّمْسِ**

(جئتك فعل فاعل ، کاف مفعول، طلوع نایب مناب ظرف ، شمس مضاف الیه

**جَلَسْتُ قُرْبَكَ**

جلست فعل و فاعل ،قرب نایب مناب ظرف کاف مضاف الیه

**آتِيكَ خُرُوجَ التَّلامِيذِ**

اتيك فعل و فاعل ، خروج نایب مناب ظرف تلامیذ مضاف الیه

درسه مثال فوق طلوع و قرب وخروج که مصدر هستند و نایب مناب ظرف واقع شده اند درترکیب مضاف هستند واسماء بعد: شمس - ك - تلامیذ - مضاف الیه آنها اگرچنانچه ظرف زمان یامکان محذوف ذکر گردد این مصادر مجرورخواهند بود

**جئتك وقت طلوع الشمس • جلست مكان قربك • وقت خروج**

تذکر = در جملات غالبا ظرف زمان حذف میگردد ظرف مکان حذفش بندرت است .

**وَقَدْ يَنُوبُ عَنْ مَكَانٍ مَصْدَرٌ — وَذَاكَ فِي ظَرْفِ الزَّمَانِ يَكْثُرُ**

صفت (۲)

**افْتَكَرْتُ طَوِيلاً (زَمَناً طَوِيلاً)**

افتکرت فعل ضمیر فاعل ،طویلا صفت نایب مناب مفعول فیه

**نِمْتُ قَلِيلاً (زَمَناً قَلِيلاً)**

نمت فعل ضمیر فاعل، قلیلا صفت نایب مناب مفعول فیه

**جَلَسْتُ شَرْقِيَّ الْمَلْعَبِ (الْمَكَانَ)**

جلست فعل فاعل،شرقی صفت نایب مناب مفعول فیه ،ملعب مضاف الیه

تذکر = دردومثال اول اسم زمان حذف شده ودرمثال سوم اسم مکان.

---

و اگر برجمله فعلیه داخل شود متضمن معنای شرط است وما، هم ممکن است دراین صورت بآن داخل شود «اینما تقف اقف»(هردو فعل مجزوم هستند)

٤ـ هنا ـ هنا اسم اشاره است برای مکان نزدیك وگاهی باهاء تنبیه ذکرمیشود (هیهنا) و گاهی با کاف خطاب همراه است «هناك» گاهی بهمین حال لام بعد بآن متصل میشود «هنالك»

## اسماء عدد (۳)

۱ مَشَیْتُ اَرْبَعَ ساعاتٍ .

مشیت فعل فاعل، اربع نایب‌مناب مفعول فیه، ساعات تمیز .

۲ سافَرْتُ اَرْبَعِیْنَ یَوْماً .

سافرت فعل و فاعل ، اربعین نایب‌مناب مفعول فیه ، یوما تمیز .

۳ قَطَعْتُ ثَمانِیَةَ امیالٍ .

قطعت فعل و فاعل، ثمانیة نایب‌مناب‌مفعول فیه ، امیال تمیز .

درجمله‌اول ساعات ودوم یوماً وسوم امیال برای اسماء عدد اربع واربعین و ثمانیه تمیز هستند تمیز اسماء عددقواعدی‌دارد که بعدا ذکرخواهدشد

اربع و اربعین و ثمانیه دراین سه‌جمله بعنوان مفعول فیه منصوب شده‌اندالا اینکه‌دراین سه‌جمله و نظایراین جملات بایددانست مفعول‌فیه‌اصلی‌تمیز است واین‌اسماء نایب مناب آنها هستند .

## اسماء اشاره (٤)

وَقَفْتُ تِلْكَ النّاحِیَةَ .

و قفت فعل و فاعل، تلك نایب‌ظرف، ناحیه بدل .

قَدِمَ الرَّسُولُ ذالِكَ النَّهارَ .

قدم فعل، رسول فاعل ذالك نایب‌مفعول فیه ، النهار بدل

صُمْتُ هٰذَا الْیَوْمَ .

صمت فعل‌ضمیر فاعل ، هذا نایب‌مناب ظرف ، الیوم بدل

کلمات ـ ناحیه ـ نهار ـ یوم که بعداز اسماء اشاره واقع‌شده‌اند میتوان آنهارا بدل ومیتوان عطف‌بیان گرفت .

کلمات تلك وذلك وهذا که بآنهاعنوان‌ظرف ومفعول‌فیه‌داده‌شده باید دانست مفعول‌فیه‌اصلی آن کلماتی‌است که بعنوان بدل‌بعداز آنهاذکر شده‌است .

**تذکر** = هراسم باالف ولام دنبال اسماء اشاره عطف‌بیان وهراسمی که ممیز اعداداست تمیز است .

---

٥ـ انی ـ انی‌ظرف‌مکان باشدبمعنای این‌ودو فعل رامجزوم‌میکند «انی تجلس اجلس» ظرف زمان باشدبمعنای متی «انی‌جئت» استفهامیه باشد بمعنای کیف است «انی یکون‌ذلك»

٦ـ اذ ـ اذا ـ اذظرف‌زمان ماضی‌است و برجمله داخل‌میشود واذاظرف زمان مستقبل است متضمن‌معنای‌شرط «اذا اجتهدت نجحت» هردوممکن است برای مفاجاة باشند «اذجاءزید ـ فاذاالاسد بالباب»اذ اگرمتضمن معنای‌لام تعلیل باشد حرف‌است «ضربت ابنی اذاساء»

## کل وجزء (۵)

**مَشَيْتُ كُلَّ النَّهارِ**

مشیت فعل‌ضمیر فاعل، کَل نایب‌مناب‌ظرف، نهار مضاف الیه.

**صُمْتُ بَعْضَ الشَّهرِ**

صمت فعل‌ضمیر فاعل، بعض نایب مناب‌ظرف شهر مضاف الیه.

**سِرْتُ جَمِيعَ اليومِ**

سرت فعل‌ضمیر فاعل، جمیع نایب‌مناب‌ظرف، الیوم‌مضاف الیه

چون کل وجزءازاسماء دائم‌الاضافه‌هستند درهرسه‌جمله‌نهار-شهر-یوم-مضاف الیه‌واقع‌شده‌انددرحقیقت همین اسماء‌مفعول‌فیه‌اصلی بوده‌کل و بعض‌وجمیع نایب‌مناب ظرف ومفعول‌فیه میباشند .

## نمونه‌هائی چند ازظروف باذکرمثال

### زمان (۱)

**اذهب-لیلا• عصرا• ظهرا •صباحا •مساء •غداء نهارا• ضحاء بكرة اقرء -ثانية •دقيقة•ساعة•لحظة• حقبة •اسبوعا•غدوة•عتمة•صحوة اسافر-يوما•شهرا•سنة• وقتا• قرنا•زمانا• دهرا •ابدا•امدا•سرمدا سجدت-امس•الان•قبلا• بعدا• مدة •حينا• عشية•عشاء •سحرا• عاما**

### مکان (۲)

**وقفت-امام‌المكتبة•خلف‌المكتبة•فوق‌المكتبة• تحت‌المكتبة•وراءالمكتبة جلست يمينك• يسارك • حذاءك •ازائك •عندك• حولك• ناحيتك. جلست‌مجلسه •سكنت‌مسكنه • نظرت‌منظره•رميت‌مرماه•دخلت‌مدخله. سكنت في‌مجاسه•جلست‌في‌مسكنه• رميت‌في‌منظره• نظرت‌في‌مرماه.**

---

۷- امس . امس اگر مبنی بر کسر باشد بمعنای دیروز واگر معرب باشد بمعنای روزي از روزهای گذشته وجمع آن آمس واموس وآماس‌ونسبة آن امسی‌است‌مثال‌مبنی «امس‌الدابرلایعود» مثال معرب : «کل یوم‌یصیرامسا» - وقدکان بالامس رجلامهیبا» (در اخیربواسطه دخول ال معرب شده است)

۸- مذومنذ : مذومنذ گاهی‌اضافه میشوند برمفرد وگاهی برجمله «مارایته مذیوم الاحد»ه (مفرد) «ماصادفته‌منذتفارقنا» (جمله) ولکن‌باید دانست‌برای این‌دواسم سه‌حالت هست

حالت‌اول : حرف‌جر-اگرزمان ماضی‌باشد بمعنای«من» «مارایته مذیوم الاحد» زازروز یك شنبه ندیدم اورا)اگرزمان حاضرباشد بمعنای «فی» «رایته مذشهرنا» (دراین‌ماه‌اورا دیدم) اگرمعنا معدودباشد بمعنای‌من‌والی خواهدبود «مارایته مذثلاثة‌ایام» (الی‌سه‌روزیا ازسه‌روز) :

حالت‌دوم : موقعی است‌که اسم‌بعد از آن دومرفوع باشد‌بعضی گفته‌اند دراین حال این‌دو

مثال　　ترکیب　　توضیح

**۱-(عِشاءً) وَجاؤُا اَباهُمْ عِشاءً یَبْکُونَ** $\frac{۱۶}{۱۲}$ ترکیب : «واوعطف، جاءوا فعل ضمیر فاعل ، ابامفعول، هم مضاف الیه ، عشاء مفعول فیه ، یبکون فعل ضمیر فاعل ، اباهم رامیتوان بتعبیر (الی ابیهم) منصوب بنزع خافض گرفت »

**توضیح** - (درمورد فعل جاء نوشته شده است هم باحرف جر باء مفعول میگیرد وهم متعدی بنفس است درجمله بالا بدون حرف جر مفعول گرفته است ـ جمله فعلیه یبکون مفید معنای حال است از ضمیر جاؤا ـ ازاول تاریکی تا ثلث اول شب عشاءاست)

**۲-(اَلْآنَ) قالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ** $\frac{۷۱}{۲}$ ترکیب : «قالوا فعل ضمیر فاعل ، الان مفعول فیه ، جئت فعل ضمیر فاعل ، بالحق جار ومجرور محلا منصوب مفعول به»

**توضیح** - (ریشهٔ آن ـ اون ـ الان والاوان بمعنای وقت وزمانی است که شخص در آن واقع است «الان ظرف للوقت الذی انت فیه» الف ولام الان برای تعریف نیست زیرا الف ولام تعریف براسمائی داخل میشود که نکره بوده باشند و بسبب لام معرفه بشوند الان بدون الف و لام استعمال نشده است تا بسبب آن معرفه گردد)

**۳-(سِنِینَ) فَلَبِثْتَ سِنِینَ فِی اَهْلِ مَدْیَنَ** $\frac{۴۰}{۲۰}$ ترکیب : « فاء عطف ، لبثت فعل ضمیر فاعل ، سنین مفعول فیه ، فی اهل جار ومجرور واضافه بمدین مدین مضاف الیه»

---

ظرفی هستند مضاف برای جملهٔ که فعل آن محذوف است «مارایته مذیومان» اصل جمله این بوده است «مارایته مذکان یومان» و بعضی آنرا مبتدا و ما بعدرا خبر میدانند .

حالت سوم : وقتی است که بعداز آن دوجمله فعلیه یا اسمیه واقع شود مانند همان دومثال اول ( مفرد وجمله)

تذکر . مذ را نوشته اند مخفف ازمنذ است ودلیل این را مضموم بودن آن ذکر کرده اند دز التقاء

**توضیح** - (مفرد سنین سنه است اینجزء همان اسمائی است که ملحق بجمع هستند در پاورقی قبلا راجع بملحق بجمع و ملحق بتثنیه اشاره شده است - درمدین مدت ۲۸ سال حضرت موسی اقامت داشته دختر حضرت شعیب را در آنجا گرفته است این شهر در نزدیکی مصر واقعست)

**۴- (وراء) اِنَّ هؤلاءِ یُحِبُّونَ العاجِلَةَ وَیَذَرُونَ وَرائَهُم یَوماً ثَقیلاً** $\frac{۲۷}{۳۶}$

ترکیب : « ان از حروف مشبهة بالفعل ، هؤلاء اسم ان ، یحبون فعل ضمیر فاعل ، العاجلة مفعول محلا مرفوع خبر برای ان ، واو عطف ، یذرون فعل ضمیر فاعل، وراء مفعول فیه مضاف، هم مضاف الیه ، یوما مفعول برای یذرون ، ثقیلا صفت»

**توضیح** - ( هؤلاء اسم اشاره است بجمع قریب، مذکر و مؤنث آن یکسانست اصل کلمه اولاء است که از اول ریشه گرفته است ها حرف تنبیه است که بر آن داخل شده ودروقتی هم که کاف خطاب در آن داخل شود اولئك گفته میشود چون اسماء اشاره مبنی هستند بنابراین درجمله فوق هؤلاء محلا منصوبست)

**۵-(بَیْنَ) جَعَلْنا بَیْنَكَ وَ بَیْنَ الَّذینَ لایُؤمِنُونَ بالآخِرَةِ حِجاباً مَسْتُوراً** $\frac{۴۵}{۱۷}$

ترکیب : «جعلنا فعل ضمیر فاعل، بینك ظرف مفعول فیه مضاف، کاف مضاف الیه ، واو عطف ، بین ظرف مضاف الذین مضاف الیه ، لایؤمنون فعل ضمیر فاعل، بالاخره جار و مجرور مفعول، حجاباً مفعول جعلنا، مستورا صفت برای حجاب»

**توضیح** - (بین برای زمان و مکان هر دو استعمال میشود ظرفی است مبهم بمعنای وسط و از مضاف الیه آن معنای آن بدست میآید - بینا و بینما نیز بمعنی بین هستند بعضی نوشته‌اند فتحه نون اشباع شده بین، بینا شده است

---

الساکنین «مذا الیوم» (برفع ذال)

۹- قط ظرف زمان ماضی است و عوض ظرف زمان مضارع (بندرت استعمال میشود) قط و عوض فقط درجمله منفی داخل میشوند «مافعلت هذا قط» (تابحال این کار را من نکرده‌ام) «ما افعله عوض» : (انجام نمیدهم آنرا هرگز) کلمه عوض مبنی است و آخر آن (ض) بسه حرکت خوانده میشود ودروقتی

عده دیگر نوشته‌اند چون مضاف‌الیه این‌دو (اوقات) همیشه محذوف است‌الف وماعوض‌ازمضاف‌الیه‌است)

**۶-(غدواً وعشیاً) النار یعرضون علیها غدواً وعشیاً** ۴۶/۴۰ ترکیب : « النار مبتدا ، یعرضون فعل مجهول‌ضمیر نایب فاعل ، علیهاجارومجرور جمله‌خبر، غدوامفعول‌فیه ، عشیا مفعول‌فیه معطوف بغدواً»

**توضیح** -(غدو مصدر است از باب غدا یغد و بمعنی «ذهب‌غدوة» -غدوه‌مابین فجر وطلوع شمس‌راگویند)

اسم زمان‌غدوه است وغدومصدراست که تعبیر اززمان‌شده‌است - عشاء وعشی هردو بیك معنی هستند)

**۷ - (حول) الذین یحملون العرش و من حوله** ۷/۴۰ ترکیب : « الذین موصول‌مبتدا ،یحملون‌فعل‌ضمیر فاعل،العرش‌مفعول،واوعطف ، من معطوف بالذین ، حول مفعول‌فیه مضاف،هامضاف الیه ، «یسبحون بحمدربهم» که‌بعدا ذکرشده خبراست»

**توضیح** (جهاتی که محیط بشخص یاشیئی باشد حول‌میگویند **حول-حولی-حوال-حوالی** هرچهارلفظ بیك‌معنی هستند)

**۸-(غداً)ولاتقولن لشیءٍ انی فاعلٌ ذالک غداً** ۲۳/۱۸ ترکیب : « واوعطف،لا ناهیه، تقولن‌فعل‌ضمیر فاعل،مؤکدبنون‌تاکید، لشیيء‌جارومجرور ان‌ازحروف مشبهة‌بالفعل ، یااسم‌ان،فاعل‌خبر ان، ذالك‌اسم‌اشاره،

---

که‌اضافه شود معرب میشود «لاافعله عوض‌العائضین» (ابدالابدین) کلمه عوض‌درماضی‌هم‌گاهی‌داخل میشود - «مارایت‌مثله عوض»

۱۰ - «لما» برای‌لما سه وجه ذکرکرده اندوجه‌اول‌وجه حرفی‌آنست‌که مشابه بالم‌است وبرفعل مضارع داخل شده‌آنرا مجزوم ومنفی‌میکند وازبعضی جهات‌بالم تفاوت دارد - وجه دوم وجهی‌است‌که بمعنای الا(حرف استثناء)ذکرشود«ان کل نفس لماعلیهاحافظ» (الاعلیها)وجه‌سوم‌وجهی است‌که بنام (حرف وجود برای وجود ) نامیده شده دراینحال مختص بفعل‌ماضی است و درجمله داخل میشودکه وجودجمله دوم‌بسته بوجود اولی‌باشد «لماجائنی‌اکرمته» درهمین‌وجه است‌که آنرا ظرف هم‌گرفته‌اند وبمعنای حین‌نیزعده نوشته‌اندآمده است .

۱۱- ایان - دروقتی‌که دوفعل‌راجزم دهد «ایان تضرب‌اضرب»اسم شرط است - ودروقتی که مرادف بامعنای متی‌باشد اسم‌استفهام است .

محلاًمنصوب مفعول براي‌فاعل،غدا مفعول فيه»

**توضيح** (اسم فاعل «فاعل» ، در اين جمله عمل كرده ومفعول گرفته‌است قبلا راجع بعمل‌شبه فعل‌بحث‌شده‌است)

**۹-(بياتاً-نهاراً)قل ارايتم ان اتاكم عذابه بياتاً او نهاراً** ۵۰/۱۰ تركيب : «قل‌فعل ضمير فاعل ، همزه استفهام ، رايتم فعل‌ضمير فاعل ، ان‌حرف‌شرط ، اتافعل، كم‌مفعول، عذاب‌فاعل ، هامضاف‌اليه، بياتامصدر، نايب‌مناب مفعول‌فيه ، اوحرف‌عطف ، نهارا مفعول فيه»

**توضيح** - (ارايتم بمعنى اخبرونى است « خبردهيد مرا» جواب شرط دربقيه جمله‌است - بيات مصدر بات يبيت نايب‌مناب مفعول‌فيه واقع‌شده‌است (وقت بيات)

**۱۰(فَوْقَ) وَلَقَدْخَلَقْنا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرائِقَ** ۱۷/۲۳ تركيب : « واوعطف ، لام‌تاكيد، قدتحقيقيه ، خلقنا فعل‌ضميرفاعل ، فوق‌مفعول‌فيه‌مضاف كم‌مضاف‌اليه ، سبع مفعول ، طرائق تميز»

**توضيح** - (فوق‌مصدراست وبراى ظرف مكان وزمان هردو استعمال‌ميشود **اقمت فوق شهر** دلالت‌برفضل وزيادتى هم ميكند **العشرة فوق التسعة** وگاهى بطوراسم استعمال ميشودو **اذاذكرت فكل فوق دون**)

**۱۱-(خِلالَ)فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ** ۵/۱۷ تركيب : «جاسوافعل ضميرفاعل، خلال مفعول‌فيه، مضاف،الديارمضاف‌اليه ، »

**توضيح** - (جاس يجوس جوسا بمعناى‌طلب بحرص وجستجو است -خلال بمعناى بين‌استعمال شده است «خلالهم-بينهم» «خلال الديار» ما حوالى حدودهاوما بين بيوتها)

**۱۲- (ارضاً)اقتلوا يوسف او اطرحوه ارضاً يخل لكم وجه ابيكم** ۹/۱۲

تركيب : «اقتلوا فعل‌ضميرفاعل ، يوسف مفعول ، اوحرف عطف ،

اطرحوه فعل وفاعل ومفعول ، ارضامفعول‌فیه ،یخل‌فعل، لکم‌جار
ومجرور ، وجه‌فاعل مضاف‌ابی‌مضاف‌الیه ،کم‌مضاف الیه‌ابی»

**توضیح-** (ارض نکرة ذکرشده ازاینجهت است که مفیدمعنای ابهام باشد یعنی دوراز آبادی وشهر ـ جزم یخل ازجهت اینستکه جواب امر واقع شده است)

**۱۳- (یوماًاو بعض‌یومٍ) قالُوا لَبِثنَا یوْماًاو بعض یوْمٍ** $\frac{۱۹}{۱۸}$ ترکیب :«قالوا فعل ضمیرفاعل ، لبثنا فعل‌ضمیرفاعل ، یوما مفعول فیه ، او حرف عطف ، بعض‌نایب‌مناب مفعول‌فیه مضاف یوم‌مضاف‌الیه»

**توضیح -** (دراین جمله بعض نایب مناب مفعول فیه واقع شده قبلاراجع باینموضوع اشاره است)

**۱۴-(طَرَفَیِ النَّهارِ-زُلَفاً) وَاَقِمِ الصَّلوٰةَ طَرَفَیِ النَّهارِوَزُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ** $\frac{۱۱۴}{۱۱}$

ترکیب : «واوعطف ، اقم‌فعل ضمیرفاعل ، الصلوة مفعول ، طرفی- ظرف مفعول فیه‌مضاف،النهارمضاف‌الیه،واوعطف ،زلفاًظرف عطف بطرفی، من‌اللیل جار ومجرور»

**توضیح -** (طرفی النهار کنایه از غدوه وعشیه است زلف جمع زلفه قسمتهائی ازشب)

**۱۵-(اِذْ)فَقَدْنَصَرَهُ اللّٰهُ اِذْاَخْرَجَهُ الَّذِینَ کَفَرُوا** $\frac{۴۰}{۹}$ ترکیب : «فاء حرف‌عطف قدتحقیقیه ، نصر فعل هامفعول ، اللهفاعل،اذظرف زمان،اخرج‌فعل ها مفعول ، الذین فاعل ،کفروافعل‌ضمیرفاعل »

**توضیح -** (اذدروقتی که‌اسم برای زمان ماضی باشدچهاراستعمال داردیکی از آنهاظرف‌است(۱)

«ترکیب‌شود»

**غَداًتَرَوْنَ اِیّایَ وَیُکْشَفُ لَکُمْ عَنْ سَرائِری وَتَعْرِفُونَنِی بَعْدَخُلُوِّ مَکانِی وَقِیامِ غَیْرِی مَقامِی**

---

(۱)قبلا راجع به‌اذاواذدرپاورقی‌مختصراًاشاره‌شداینك برای اینکه نسبت به‌وضع کلمه اخیر

## مفعول مطلق

در این مبحث از آنجائیکه مفعول مطلق مصدر است مقدمهٔ میبایستی بحث مصادر را پیش کشید:

مصدر را تعریف کرده‌اند باینکه اسمی است مشتق غیر مقترن بزمان ودلالت دارد بر آنچه فعل دلالت دارد.

فعل دلالت دارد بر دو شیء یکی **حدث** ویکی **زمان** هر فعلی که مورد نظر گرفته شود خالی از این دو موضوع نخواهد بود **قام** که فعلی است ماضی حدثش **قیام** وزمانش ماضی است و **یقوم** که فعلی است مضارع حدثش **قیام** وزمانش حال و استقبال است و **قم** که فعلی است امر حدثش **قیام** وزمانش تنها استقبال است.

بنابراین صحیح است که مصدر یکی از دو مدلول فعل است وبهمین جهت آنرا چنین تعریف کرده‌اند:

**اَلْمَصْدَرُ اِسْمٌ مُشْتَقٌّ یَدُلُّ عَلیٰ مَا یَدُلُّ عَلَیْهِ الْفِعْلُ غَیْرُ مُقَیَّدٍ بِزَمانٍ**

### انواع مصدر

مصدر بر چهار نوع است: **۱ - عادی ۲- میمی ۳-مره ۴- نوع**

**۱- عادی** مصادر عادی همان مصادری هستند که قیاساً از افعال مزید براوزانی معین واز مجرد سماعاً باوزانی مختلف آمده‌اند (ضرب مصدر عادی ثلاثی است از ضرب واکرام ازافعال)

**۲ - میمی** مصادر میمی مصادری هستند که بامیم شروع میشوند وقیاساً ازافعال ثلاثی مجرد بروزن **مَفْعَلْ** و **مَفْعِل** بنامیشوند.

**(مضرب. مذبح. مسلخ. مرجع. مسیر. مقیل. مورد. موعد)**

وازافعال مزید عینا وزن اسم مفعول همان باب هستند:

**مکرم. منحدر. مزدهم. معتقد.**

---

اطلاعات بیشتری بدست آید عین عبارتی که در کتب مربوطه دراین خصوص نوشته شده نقل میگردد.

«واما اذ کلمة تدل علی مامضی من الزمان ولها استعمالات تکون ظرفاً و هوالغالب نحو قوله تعالی «فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا» ومفعولا به نحو قوله تعالی «واذکروا اذ کنتم قلیلا فکثرکم*

**۳-مَرَّه** بنای این مصدر از افعال ثلاثی بر وزن **فَعْلَه** است و از افعال مزید همان وزن مصادر عادی است با این تفاوت که بآخر آن تاء تانیث ملحق میشود (از ثلاثی **اخذة** واز مزید **انطلاقة** مصدر مره هستند و هر دو دلالت دارند بر کمیت وقوع فعل)

**نوع** - بنای این مصدر از افعال ثلاثی بر وزن **فِعْلَه** است و از افعال مزید بمانند مره بنا میشود از مصادر عادی بالحاق تاء تانیث بآخر آنها و دلالت دارد بر هیئت و نوع وقوع فعل یعنی کیفیت وقوع فعل را میرساند:

**(نَهَضَ نِهْضَةَ الشَمِير - اِلْتَفَتَ اِلْتِفاتَةَ الْمُؤَدِّبِ)**

## مصدر واسم مصدر

مصدر تعریف شد باینکه اسمی است مشتق غیر مقید بزمان و دلالت دارد بر آنچه فعل دارد.

اسم مصدر معمول یا اثری است که حاصل از فعل است و دلالت دارد بر مفهوم و معنای مصدر.

مصادر از ثلاثی سماعی و از مزید قیاسی است، اسماء مصادر نیز تماما سماعی هستند.

### نمونه هائی چند از مصدر واسم مصدر

| الفعل | المصدر | اسم المصدر | الفعل | المصدر | اسم المصدر |
|---|---|---|---|---|---|
| نَصَحَ | نُصْحاً | نَصِيحَةً | اِتَّكَلَ | اِتِّكالاً | تُكْلاناً |
| جَرَحَ | جَرْحاً | جُرْحاً | اِثْنَى | اِثْناءً | ثَنـائاً |
| جَزَعَ | جَزْعاً | جُرْعَةً | اِشْتَهَرَ | اِشْتِهاراً | شُهْرَةً |
| تَحَرَّكَ | تَحَرُّكاً | حَرَكَةً | اِعْتَزَلَ | اِعْتِزالاً | عُزْلَةً |
| قَبَّلَ | تَقْبِيلاً | قُبْلَةً | اِتَّهَمَ | اِتِّهاماً | تُهْمَةً |
| تَزَيَّنَ | تَزَيُّناً | زِينَةً | عاشَرَ | مُعاشَرَةً | عِشْرَةً |
| اَعْوَلَ | اِعْوالاً | عَوِيلاً | اَعْطَى | اِعْطاءً | عَطاءً اَوْ عَطِيَّةً |

---

و بدلا من المفعول نحو «واذکر فی الکتاب مریم اذا نتبذت» (فاذا بدل اشتمال من مریم) و مضافا الیها اسم زمان صالح للاستغناء عنه نحو حینئذ و یومئذ و غیر صالح نحو «بعد اذ هدیتنا»

درتمام این چهارده جمله مصادری که درردیف ۲ نوشته شده مؤکد فعل خود و اسماء مصدری که درردیف ۳ نوشته شده مبین نوع ومفید معنای مره (عدد) هستند.

## نتایجی که میتوان بعنوان قاعده از این امثله گرفت

۱ ـ مفعول مطلق مصدر یااسم مصدراست.

۲ ـ مفعول مطلق وفعلی که عامل نصب آن است بـایدازیك ریشه باشند .

۳ ـ مصدر نوعاً برای تأکید واسم مصدر برای بیان نوع وعدد استعمال میشود .

٤ ـ عامل مفعول مطلق همان فعلی است که بامصدر ازیك ریشه هستند.

(ممکن است وصف ومصدر هم عامل برای مفعول مطلق واقع شوند)

**(اناضاربٌ ضرباً ۱ ـ عجبتُ من ضربِک ابنَک ضرباً شدیداً ۲)**

٥ ـ مفعول مطلق مانند سایر مفاعیل مقید بحرف جـرنیست ( علت تسمیه آن به مطلق همین است )

٦ ـ مصدری که برای تأکید استعمال میشود مفرد است .

۷ ـ مفعول مطلق چون مبین نوع و عدد است و برای بیان تأکید استعمال میشود منحصر بهفعل متعدی تنهانیست بلکه افعال لازم هم مفعول مطلق میگیرند.

ابن مالك درمورد مصدر و مفعول مطلق میگوید»

**المصدرُ اسمُ ما سوی الزَّمانِ من   مدلولَی الفعلِ کأمْنٍ مِن أمِن**
**بمثله أو فعلٍ أو وصفٍ نُصب   و کونُه اصلاً لهذینِ انتُخب**
**توکیداً او نوعاً یُبینُ اَو عدداً   کسرتُ سیرتین سیرَ ذی رَشَد**
**و ما لتوکیدٍ فوحِّد ابداً   و ثَنِّ و اجمع غیرَه و افرداً**

---

بنا بر مطالب فوق اذ ظرف (۱) مفعول به (۲) بدل از مفعول (۳) مضاف الیه اسم زمان صالح و غیرصالح (٤) واقع میشود باید در نظر داشت گاهی استعمالات دیگری هم برای اذ میباشد :

(۱) اسم برای زمان مستقبل مانند «یومئذ تحدث اخبارها» .

(۲) تعلیل (لاجل) «ولن ینفعکم الیوم اذظلمتم» (لاجل ظلمکم) .

(۳) زائده «واذواعدنا»

(٤) حرف جزاء ـ «اذماتأتنی اتك» (ان تأتنی وقتاآتك) «وقتی که باما ذکرشود دارای جزا خواهد بود .

از بیانات قبلی چنین نتیجه حاصل شد که مفعول مطلق برای بیان تأکید و بیان نوع فعل وهم چنین برای تعیین عدد بکار برده میشود در این جمله « ذَهَبْتُ ذَهاباً وجَلَسْتُ جِلْسَةً وضَرَبْتُهُ ضَرْبَتَیْنِ ؛

ذَهاباً . جِلْسَةً . ضَرْبَتَیْنِ هرسه بعنوان مفعول مطلق منصوب هستند اولی مؤکد فعل ذهبت دومی مبین نوع جلست وسومی عدد ضرب رابیان میکند و در هر سه عامل نصب ذهب، جلس. وضرب میباشند .

## حذف عامل مفعول مطلق .

درموارد ذیل عامل مفعول مطلق حذف میشود .

۱ - تعجب و تأسف . عجباً ، اسفاً «عجبت عجباً - اسفت اسفاً»

۲ - اطاعت واجابت . سمعاً ، وطاعة «اسمع سمعاً واطیع طاعة»

۳- دعاء وثناء سقیاً ، ورعیاً «سقاك الله سقیاً و رعاك الله رعیاً»

٤ - تنزیه وتسبیح . حمداً ، شکرا « احمده حمداشکرت شکرا»

٥ - نفرین ودعاء برعلیه . جدعاً لك «جعلك الله معیبا وقطع عنك الخیر» بؤسا اباسه الله بؤساً .

٦- استعاذه والتجاء . معاذالله ، عیاذالله «اعوذ بالله عوذ اوعیاذا - الجأ الی الله »

۷ - شتم وتوبیخ. ترباً وجندلا «اطعمك الله تربا (ترابا) جندلا (صخرا)

## عامل اسماء و مصادر ذیل نیز محذوف است

وَیْحَكَ - وَیْسَكَ - وَیْلَكَ - وَیْبَكَ (کنایاتی هستند که در مورد سرزنش و عتاب بکار برده میشود )

هَنیئاً - مَریئاً - «این دو اسم حال هستند» (ثَبَتَ لَکَ ذالِکَ هَنیئًا مَریئاً)

بُعْداً لَهُ سُحْقاً لَهُ فاهاً لفیه ( اَبْعَدَهُ اللّهُ عَنْ رَحْمَتِه - الْخَیبهُ لَه)

هَذّاً ذَیْکَ (قَطْعاً بَعْدَ قَطْعٍ) دَوالَیْکَ (کَرّاتٍ بَعْضَها بَعْدَ اُخْری )

لَبَّیْکَ سَعْدَیْکَ ( لَبَّیْکَ دواماً علی طاعتک ) (سَعْدَیْکَ مُساعدةً بعد مُساعدتک

حَقّاً عُرْفاً (هٰذا عندالله حقّاً ( توکیدٌ لغیره )- لهٗعلیَّ الفُ درْهمٍ عرْفاً (توکیدلنفسه)

خیرَ مقدمٍ (قدمتَ خیرَقدومٍ ) برفع هم‌خوانده‌میشود خیرُ مَقدمٍ ( ایْ قدومُک )

قیاماً لاقُعوداً (قُمْ‌لاتقعدْ )

صَوْتَ حِمارٍ ( لزیدٍ صَوْتٌ صَوْتَ حِمارٍ ) یَصُوتُ صَوْتَ حِمارٍ-بُکاءَ الثَّکْلی (یَبْکی بُکاءَ الثَّکْلی )

سُبْحانَ (الف ولام دراین کلمه داخل نمیشود ـ مرفوع‌ومجرور هم نمیشود. بواسطه زیادی‌الف‌ونون وعلمیت‌هم‌غیرمنصرف‌است ازمصادری‌است که فعلش استعمال نشده ـ در واقع برای معنای‌براءة علم شده‌است (ابری الله من‌السوء )

## (نایب مفعول‌مطلق)

این‌اسماء نیابة بجای مفعول مطلقی که مبین نوع‌وعدد است استعمال‌میشوند:

**۱ـ عدد ۲ـ صفت ۳ـ کل و بعض۴ـاسم اشاره ۵ ـ اسم‌آلت ٦ـای**

**۱ـ رَکَعْتَ سبعَ رَکَعاتٍ**-« عدد » **ترکیب** ( رکعت فعل ضمیر فاعل، سبع نایب‌مناب مفعول مطلق، رکعات تمیز )

**۲ـاِصْبِرْ قلیلاً** ـ «صفت» **ترکیب**(اصبرْفعل‌ضمیرْ فاعل ، قلیلا صفت برای مفعول‌مطلق محذوف «صبراً»)

**۳ ـ حَذَرَ کُلَّ الْحَذَرِ** ـ «کل» **ترکیب** (حذر فعل‌ضمیر فاعل ، کل‌نایب مناب‌مفعول مطلق،الحذر مضاف الیه کل )

**۴ـسَئَلَ بَعْضَ السُّؤالِ** ـ «بعض» **ترکیب** (سئل‌فعل‌ضمیر فاعل، بعض‌نایب مناب مفعول مطلق،مضاف، السؤال مضاف‌الیه )

۵ - حَكَمَ هٰذَا الْحُكْمَ - «اسم اشاره» **ترکیب** (حکم فعل ضمیر فاعل، هذا نایب مناب مفعول مطلق، الحکم عطف بیان)

۶- ضَرَبْتُهُ سَوْطاً - «اسم آلت» **ترکیب** (ضربته فعل ضمیر فاعل، ها مفعول، سوطاً نایب مناب مفعول مطلق)

۷ - اَیَّ عَمَلٍ عَمِلْتَ - «ای استفهامیه» **ترکیب** (ای نایب مناب مفعول مطلق، عمل مضاف الیه، عملت فعل ضمیر فاعل)(۱)

۸- اَیَّ عَمَلٍ عَمِلْتَ تُجْزٰی بِهِ «ای شرطیه» **ترکیب** (ای عمل مضاف و مضاف الیه نایب مناب مفعول مطلق عملت فعل فاعل تجزی فعل، مجهول ضمیر نایب فاعل، به جار و مجرور

۹ - اِنَّهُ سَعیٰ اَیَّ سَعْیٍ - «ای وصفیه» **ترکیب** (ان از حروف مشبهة بالفعل ها اسم ان، سعی فعل ضمیر فاعل خبر ان، ای نایب مناب مفعول مطلق سعی مضاف الیه،»

**مثال** **ترکیب** **توضیح**

۱ - اِنّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبِیناً $\frac{1}{48}$ **ترکیب** :«ان از حروف مشبهة بالفعل، فتحنا فعل ضمیر فاعل، لك جار و مجرور، فتحاً مفعول مطلق، مبینا صفت برای مفعول مطلق، جمله محلا مرفوع خبر برای ان»

**توضیح** (مبین اسم فاعل از باب افعال بمعنای آشکارا صفت شده است برای فتح، بنابر این، این مفعول مطلق مبین نوع است)

---

(۱) کلمه ای اسم است دارای پنج معنای مختلف و در جملات ممکن است یکی از این پنج وجه را دارا باشد
۱- اسم شرط «ایا تضرب اضرب» (جازم دو فعل)
۲ - استفهامیه «ایکم اتی - فبای آلاء ربکما تکذبان»
۳- موصوله «سلم علی ایهم افضل»
٤ - دال بر معنای کمال «زید رجل ای رجل۱»
«مررت بعبدالله ای رجل۲» (جمله اول چون رجل نکره است ای صفت میباشد و دوم چون معرفه است ای حال)
۵- صله برای ندائی که دارای الف و لام باشد درحالیکه ملحق بهاء تنبیه هم بوده باشد «یا ایها لرجل یا ایتها المرئه»
کلمه ای گاهی بمعنای کم خبریه استعمال میشود این درصورتی است که کاف حرف جر در آن داخل شود «کای من قریة - کای من نبی»
ای - در افراد - تثنیه - جمع - مذکر - مؤنث مانند «ما» میباشد درهرحال بیك وجه نوشته میشود و برای آن نیز چهار حالت میتوان فرض کرد:

۲ - يَنْظُرُونَ اِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ ۲۰/۴۷ ترکیب: «ینظرون فعل ضمیر فاعل ، الیك جار و مجرور مفعول ، نظر المغشی مضاف ومضاف الیه مفعول مطلق، علیه جار و مجرور ، من الموت جار و مجرور »

**توضیح** - ( مغشی اسم مفعول است از غشی - یغشی - غشیاً بکسی گفته میشود که فاقد حس و حرکت باشد ( بیهوش ) در این جمله چون مفعول مطلق مضاف بر این کلمه شده‌است مبین نوع آنست )

۳ - وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ اَكْلاً لَمّاً ۱۹/۸۹ ترکیب : «واو عطف ، تأکلون فعل ضمیر فاعل ، التراث مفعول ، اکلا مفعول مطلق »

**توضیح** - (لم یلم - لما بمعنا جمع ، الا اینکه در این آیه تفسیر شده به شدیدا باین معنا اکلا لما یعنی اکلا شدیدا ، بنابراین مفعول مطلق مبین نوع است (تراث مصدر است ازورث یرث )

۴- یا اَیُّهَا الاِنْسانُ اِنَّكَ کادِحٌ اِلی رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلاقِیهِ ۶/۴۸ ترکیب: یاندا ،ای منادا ، ها حرف تنبیه ،الانسان صفت برای ای، ان از حروف مشبهة بالفعل ، کاف اسم ان، کادح خبر ان، الی رب جار و مجرور، کاف مضاف الیه ،کدحاً مفعول مطلق ، فاء عاطفه یا سببیه، ملاقی خبر برای مبتدای محذوف (انت) ها مضاف الیه مفعول برای ملاقی )

**توضیح** ( کلمه ای چون بعد از حرف ندا واقع شده است - مبنی است به بناء عارض ودرواقع مضاف هم هست باسم محذوفی که ها حرف تنبیه بدل از آن است - کدحاً مفعول مطلق ، تأکیدی است - کدح بمعنای کوشش درعمل است )

---

(حالت اول) مضاف باشد صدر صله هم دارا باشد «یعجبنی ایهم هو قائم»
(حالت دوم) مضاف نباشد صدر صله هم دارا نباشد «یعجبنی ای قائم »
(حالت سوم) مضاف نباشد صدر صله هم دارا باشد «یعجبنی ای هو قائم»
(حالت چهارم) مضاف باشد صدر صله هم دارا نباشد «یعجبنی ایهم قائم»
درسه حالت اول ای معرب ودر حالت چهارم مبنی است ابن مالك هم بهمین معنی اشاره میکند در وقتی که میگوید «ای کما واعربت مالم تضف * وصدر وصلها ضمیرا انحذف

بجمله انشائیه عطف شود واین خلاف قواعدادبی است .

۳ - **واوحالیه** گاهی جملاتی بهم مربوط میشوندکه جمله لاحق برای جمله سابق حال است رابط این نوع جملات عنوانش واو حالیه است درمبحث حال دراین خصوص مفصلابحث خواهد شد .

۴ - **واوجمع مذکریاواوضمیرالمذکور** - این واوهمان واوی است که در جمع مذکر بآخراسماء وافعال ماضی ، مضارع، وامرملحق میگیرد **قاموا -یقومون- قوموا -زیدون.**

**تذکر** -گاهی همین واو عنوان دیگری بخود میگیرد «علامة المذکرین » (دروقتی که ضمیرفاعل همراه فعل باشد و در عین حال فاعل اسم ظاهر هم در کلام باشد)·

**۱ - يَتَعاقَبُونَ فيكُمْ مَلائِكَةٌ بِاللَّيْلِ وَمَلائِكَةٌ بِالنَّهارِ** (برفع ملائکه)

**۲-اَكَلُونِي اَلْبَراغِيثُ** **۳-يَلُومُونَنِي قَوْمِي** (برفع براغیث وقوم)

در مورد اسماء مرفوعی که دنبال این جملات نوشته شده ( **ملائکه - براغیث قومی**) نظریات مختلفی هست - سیبویه میگوید اینها فاعل فعل مذکور هستند و آن ضمائر حرفی هستند دال برجماعت هما نطوریکه تاء تأنیث در فعل ماضی با فاعل همراه است (قامت هند ) ·

قول دیگری هست باینکه فاعل همان ضمائر هستند این اسماء بدل هستند از آنها .

نظر عده دیگر این بوده اینها مبتدای مؤخر و آنها خبر مقدمند .

**واوقسم** - واوقسم درعدادحروف جرضبط شده است این واو دراسماء داخل شده و آنرا مجرورمیکند .

**وَحَقِّ رَأْسِكَ** - «قسم برسر تو»(وحق جار ومجرور مضاف ، اضافه براس، راس اضافه بکاف ،کاف مضاف الیه)

۶ - **واوزائده** - آن واوی است که بود و نبودش درجمله یکسان است در

جملات زیر واوزائده است .

۱-مَا مِنْ عَامٍ اِلَّا وَ قَدْ خُصَّ ۲-حَتّٰی اِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ اَبْوَابُهَا

۳-مَامِنْ اَحَدٍ اِلَّا وَلَهُ طَمَعٌ اَوْحَسَدٌ درجمله دوم عطف هم گرفته‌اند .

۷ ـ واو الفصل ـ آن‌واوی است‌که در آخر کلمه عمرو نوشته میشود تافرق باشد بین عمرو وعمر .

(الف بعدازواو جمع (ضربوا) نیز الف‌فاصله خوانده میشود .

۸ ـ واو معیه ـ مفعول معه

۱-اَتٰی عَلِيٌّ وَغُرُوبَ الشَّمْسِ
اتی‌فعل، علی‌فاعل، واومعیه ، غروب مفعول‌معه ، الشمس‌مضاف‌الیه .

۲-اِسْتَيْقَظْتُ وَطُلُوعَ الْفَجْرِ
استیقظت فعل ضمیرفاعل، واومعیه، طلوع‌مفعول‌معه ، الفجرمضاف‌الیه.

۳-قَرَأْتُ وَ النُّورَ
قرأت‌فعل ضمیرفاعل ، واومعیه ، النور مفعول معه .

۴-سِيرِي وَ الطَّرِيقَ
سیری‌فعل ضمیرفاعل ، واومعیه ، الطریق‌مفعول معه .

۵-زَيْدٌ سَائِرٌ وَالطَّرِيقَ
زیدمبتدا ، سائرخبر، واو معیه ، الطریق‌مفعول معه .

۶-اَعْجَبَنِي سَيْرُكَ وَ الطَّرِيقَ
اعجب فعل‌نون‌وقایه یاء مفعول،سیرک‌مضاف ومضاف‌الیه فاعل، واومعیه ،الطریق‌مفعول‌معه .

يُنْصَبُ تَالِي الْوَاوِ مَفْعُولاً مَعَهُ فِي نَحْوِ سِيرِي وَالطَّرِيقَ مُسْرِعَةً
بِمَا مِنَ الْفِعْلِ وَ شِبْهِهِ سَبَقَ ذَا النَّصْبُ لاٰ بِالْوَاوِ فِي الْقَوْلِ الْاَحَقِّ

درمواردی که‌واو بمعنای مع واسم مذکور بعد از آن منصوب باشد انواورا

واومعیه واسم منصوب‌را مفعول معه‌گویند •

**اَلْمَفْعُولُ مَعَهُ هُوَاِسْمٌ مَنْصُوبٌ بَعْدَ «وَاوٍ» بِمَعْنَی «مَعَ»**

عـامل این‌نوع مفعول فعل یاشبه فعلی خواهد بود که‌مقدم بر آن‌ذکر میشود اسم فاعل ومصدرهم که شبه فعل هستند میتوانند عامل این مفعول واقع‌شوند •
(درمثال پنجم وششم عامل شبه فعل است)

بعضی معتقدند واوعامل نصب است البته این قول چندان معتبر نیست واشاره ابن مالك هم بهمین است که میگوید «**لابالواو فی‌القول الاحق**»

### برای مفعول معه شرائطی‌هست

۱ ـ مفعول معه باید فضله باشد باین معني ازارکان جمله یعني مسند و مسند الیه نبوده باشد (اگرمفعول معه ازجمله ساقط شود خللی بجمله وارد نشده ومعنای اصلی ازدست نمیرود )

۲ ـ قبل از مفعول معه جملهٔ کاملی گذشته باشد ( چنانکه در هر ٦ مثال گذشته است )

۳ ـ واو بمعنای مع (با) باشد

### درموارد ذیل واو معیه‌است

۱ ـ اگرشرکت درعمل‌برای اسم‌بعداز واو درمورد فعل قبل‌ازواوعقلا ممتنع شد واومعیه واسم مفعول‌معه خواهدبود (درمثال‌اول اگرواوراعطف فرض‌کنیم لازمه اش این‌میشود که غروب و علی‌هر دو فاعل باشند برای فعل اتی عقلا می‌بینیم ممتنع است غروب دراینجا فاعل باشد پس واو معیه و غروب مفعول معه‌خواهد بود)

۲ ـ عطف برضمیر متصل را جایز نمیدانند مگر در وقتیکه ضمیر مؤکد شود به ضمیر متصل پس‌درصورت اول واومعیه است •

**۱ـسَافَرْتُ وَ نَجِیباً** (واومعیه‌است) **۲ـسَافَرْتُ اَنَاوَ نَجِیبٌ**(واوعطف،نجیب‌فاعل)

۳ـ عطف برضمیرمجرور را جایزنمیدانند مگرباعاده جار،بنابراین‌اگربعداز ضمیر مجرور اسم‌منصوب واقع شود مفعول‌معه خواهد بود .

سَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ جَمِيعَ الْاَحِبّاءِ (واومعیه‌جمیع‌مفعول‌معه) سَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ عَلىٰ جَمِيعِ الْاَحِبّاءِ گاهی بعداز «ما کیف» استفهامیه عامل مقدراست
ما لَكُمْ وَ التَّلاميذَ «ماحاصل لکم والتلامیذ» كَيفَ اَنْتَ وَ الدَّرْسَ «کیف تکون»

وَ بَعْدَ مَا اسْتِفْهامٍ اَوْ كَيْفَ نَصَبْ بِفِعْلِ كَوْنٍ مُضْمَرٍ بَعْضُ الْعَرَبِ

**فائدة متى امكن العطف بغير ضعف كان اولى من النصب لانه الاصل فى هذه « الواو»**

درمورد مفعول معه میگویند اگرعطف بلا ضعف ممکن باشد عطف سزاوار تراست ازنصب مثلا درآیه شریفه

يٰا آدَمُ اسْكُنْ اَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ » با اینکه‌میتوان «زوجك» را منصوب خواند بنا بر اینکه واو معیه باشد مع‌الوصف چون‌عطف اصل است بهتر آنست‌که معطوف گرفته شود ٠

ابن مالك میگوید :

وَ الْعَطْفُ اِنْ يُمْكِنْ بِلاضَعْفٍ اَحَقُّ وَ النَّصْبُ مُخْتارٌ لَدىٰ ضَعْفِ النَّسَقِ

## چند مثال با واو عطف وواو معیه

| واو معیه | واو عطف |
|---|---|
| **۲ - قٰامَ زَيْدٌ وَطُلُوعَ الشَّمْسِ** | **۱ - قٰامَ زَيْدٌ وَ عَمْرٌو** |
| قام فعل،زیدفاعل،واو معیه،طلوع مفعول‌معه، الشمس مضاف الیه، | قام فعل زیدفاعل، واوعطف، عمرومعطوف ، |

### توضیح

| | |
|---|---|
| شرکت طلوع شمس در امر قیام ممتنع است | عمرومیتواند در عمل‌زید«قیام» شرکت کند |
| **۴ - سٰافَرْتُ وَاَخٰاكَ** | **۳ - سٰافَرْتُ اَنٰا وَاَخُوكَ** |
| سافرت فعل‌ضمیر فاعل،واومعیه،اخاك مفعول‌معه | سافرت فعل فاعل،انا تاکید ،واوعطف، اخوك‌معطوف ، |

### توضیح

| | |
|---|---|
| واو متصل بضمیر مرفوع است عطف ان‌جایز نیست | عطف برضمیرمتصل‌مرفوع جایز نیست لذا «انا» فاصله‌شده‌است |

۵ - هُنالِکَ ابتُلِیَ المؤمِنونَ وَ زُلزِلوا زِلزالاً شَدیداً $\frac{۱۱}{۳۳}$ ترکیب : «هنالك اسم اشاره بمکان دور مفعول فیه مقدم،» ابتلی فعل مجهول ، مؤمنون نایب فاعل ، واو عطف، زلزلوا فعل مجهول ضمیر نایب فاعل، زلزالا مفعول مطلق ، شدیداً صفت .»

توضیح - (هنالك اشاره بمکان خندق است - ابتلاء بمعنای امتحان و اختبار است زلزالا چون دارای صفت است مبین نوع است )

۶ - فَحَقَّ علیها القَولُ فَدَمَّرناها تَدمیراً $\frac{۱۶}{۱۷}$ ترکیب : «فاء عطف ، حق فعل علیها جار و مجرور، القول فاعل ، فاء عطف ، دمرنا فعل و فاعل، ها مفعول ، تدمیرا مفعول مطلق»

توضیح - (فحق علیها القول بمعنا وجب علی اهلها الوعید - «دمرناها تدمیراً» اهلکناها اهلاکاً - عذاب بر آنها حتم شد - هلاك کردم آنها را هلاك کردنی) -

۷ - فَعَصی فِرعونُ الرَّسولَ فاخَذناهُ اَخذاً وَبیلاً $\frac{۱۶}{۷۳}$ ترکیب : « واو عطف » عصی فعل فرعون فاعل ، الرسول مفعول ، فاء عطف ، اخذناه فعل و فاعل مفعول ، اخذا مفعول مطلق ، و بیلا صفت برای اخذاً ، »

توضیح - (فاخذناه باالعذاب اخذاً وبیلا - واخذه الله بذنبه، عاقبه علیه - وبیل شدید - خدای متعال او را بسبب گناهش سخت عذاب نمود )

۸ - کَما بَدَأنا اَوَّلَ خَلقٍ نُعیدُهُ وَعداً عَلَینا $\frac{۱۰۴}{۲۱}$ ترکیب : «کما جار و مجرور ، بدانا فعل ضمیر فاعل ، اول مفعول ، مضاف خلق مضاف الیه ، نعیده فعل و فاعل و مفعول ، وعدا مفعول مطلق برای عامل محذوف ، علینا جار و مجرور خبر برای مبتدای محذوف که انجاز باشد (علینا انجازه)»

توضیح - (ما، در کما میتوانند کافه - مصدریه - یا موصوله باشد اگر مصدریه فرض

---

باید توجه داشت در این موضوع نحویین اختلاف نظر دارند و آنچه در بالا ذکر شده نظریات بعضی از آنها است عده خلاف این نظر را معتقدند البته سیبویه با این نظر موافق بوده است :
«و هی عند سیبویه مبنیة علی الضم اذا و قعت صلتها محذوفة الصدر »

شود بدأنا تأویل بمصدر میشود (کبدئتنا) اگر موصوله فرض شود کاف متعلق خواهد بود به محذوفی که نعید مفسر آن است یعنی (نعید مثل الذی بداناه) - اول خلق را میتوان مفعول فیه (ظرف) گرفت برای بدأنا ومیتوان آنرا حال ازضمیر موصوف محذوف دانست - وعداً رامیتوان منصوب نعیدهم گرفت)

٩ - فَتُفَجِّرَ الانهارَ خِلالَها تفجیراً $\frac{٩١}{١٧}$ ترکیب : «فاء عطف، تفجر فعل ضمیرفاعل، الانهار مفعول ،خلال مفعول‌فیه، مضاف ها مضاف الیه، تفجیراً مفعول‌مطلق ، »

**توضیح** ( فجرالماء - فتح له منفذاً اوطریقاً برای مبالغه بباب تفعیل برده شده- تفجیرا نیز مفید معنای تأکید است (تقاضای کفار بوده است از پیغمبر اکرم ﷺ)

١٠- اذارُجّتِ الارضُ رجّاً وبُسّتِ الجبالُ بسّاً فکانت هباءً منبثّاً $\frac{٤}{٥٦}$

ترکیب : « اذاظرف مفعول برای فعل محذوف (اذکر) رجت فعل مجهول ، الارض نایب‌فاعل، رجاً مفعول‌مطلق، واوعطف، بست فعل مجهول، الجبال نایب‌فاعل، بسامفعول‌مطلق، فاء عطف، کانت ازافعال ناقصه ضمیراسم آن ،هباء خبر، منبثاً صفت برای هباء»

**توضیح** - (رج بمعنای اضطراب است- رج یرج ازباب قتل یقتل اذا حرك و زلزل- رجت الارض رجاً- یدق بعضها علی بعض- بکوبد بعضی بر بعضی دیگر- بس یبس بساً- (ریزریز و پاره‌شوند ازهم» هردومفعول مطلق (بساً ورجاً) برای تاکید ذکرشده اند- هباء منبثاً - «غباراً متفرقا)

١١- کُلوا وتمتّعوا قلیلاً انّکم مجرمون $\frac{٦٦}{٧٧}$ ترکیب : «کلوا فعل ضمیرفاعل ، و اوعطف ، تمتعوافعل ضمیر فاعل ، قلیلاصفت برای مصدر محذوف (تمتعاً) ان ازحروف‌مشبهة بالفعل ،کم اسم ان ، مجرمون خبر برای ان»

**توضیح** (قلیلا رامیتوان صفت برای ظرف زمان محذوف فرض نمود یعنی تمتعوا زماناً قلیلافی الدنیا درفرض اول نایب مناب مفعول مطلق است ودرفرض دوم نایب

مناب ظرف)

**۱۲ـ فَاِمّا مَنّاً بَعدُ وَاِمّا فِداءً** $\frac{5}{47}$ ترکیب : «فاء عطف ، اما اداة تفصیل ، مناً مفعول مطلق برای فعل محذوف ، بعدظرف ، واو عطف، اما اداة تفصیل،فداء مفعول مطلق برای فعل محذوف» (۱)

**توضیح** (مناً مفعول است برای تمنون (محذوف) وفداء برای تفدون ـ بعد چون مضاف‌الیه نداردد‌راین حال‌مبنی‌است‌قبلا درظروف‌راجع‌به‌آنها اشاره‌شده‌است

## مفعول‌معه ٥

«اقسام واوها»

**۱ واوعطف ۲ واواستیناف ۳ واوحالیه ٤ واوجمع‌مذکر ٥ واوقسم ٦ واوزائده ۷ واوفصل**

**۸ واومعیه**

ازجهة اینکه مفعول‌معه مناسبتی باحرف‌واودارددراین‌مبحث مقدمتاًمیبایستی باقسام‌واوها اشاره‌بشود بطوریکه دربالا ذکرشده‌حرف واودرجملات وعبارات‌عربی بمعانی مختلفه استعمال میشود . درمورد معنای‌این‌حرف درکتب نحوی بیش‌از آنچه دراینجا نوشته شده اشاره شده است کسانیکه‌بخواهند معانی‌بیشترودقیق‌تراین‌حرف رادریابند بایدبکتاب مغنی مراجعه نمایند .

**واوعطف** ـ واوعطف آنواوی است‌که قسمتی از جمله رابه قسمت دیگر مربوط سازد وحکم ماقبل رابه مابعدبرساند دراین جمله «**ذهب‌المعلم‌والتلمیذ**» کلمه تلمیذکه بواسطه واوبه جمله ماقبل عطف‌شده حکم ذهاب‌که مربوط به‌جمله قبل است باورسیده است درنتیجه می‌فهمیم عملی‌راکه معلم انجام داده همان‌عمل را

---

(۱)امابفتح همزه‌و بکسره آن هردو آمده‌است اگرهمزه‌اش‌مکسور باشد درچهارمعنای‌مختلف مورد استعمال‌دارد

۱ ـ شك«جائنی امازیدو اماعمرو» ـ نمیدانم‌زیدآمد و یاعمر ـ

۲ـ ابهام «امایعذبهم و امایتوب‌علیهم» امرازنظرمامبهم‌است‌یاعذاب‌میشو ندیاتوبه آنها قبول‌میشود

هم شاگردانجام داده است ازاینجااست که میبایستی معطوف دراعراب تابع معطوف الیه باشد»

معلم بعنوان فاعلیت مرفوع است تلمیذنیز بهمان عنوان مرفوع شده است .

درمورد ذهاب این دو فاعل یعنی معلم وشاگرد سه نظر میتوان داد

۱ـ ذهاب هردو باهم بوده است (بمصاحبت وبمعیت یکدیگر رفته اند»

۲ـ معلم قبل ازشاگرد وشاگرد پس ازمعلم رفته است (بترتیب رفته اند اول معلم وسپس شاگرد)

۳ـ بااینکه شاگرد مؤخراز معلم نوشته شده مقدم براورفته باشد (یعنی اول شاگرد وسپس معلم رفته است)

تعبیر سوم دراین مثال ازجهة اینکه معلم واو ندارد(معطوف نیست) صحیح نیست مثالی مانند مثال ذیل بایددر نظر گرفت :

**«وكذالكَ نُوحِي اِلَيْكَ وَالَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ»**

درمورد این سه تعبیر گفته شده است « **وكونها للمعية راجح و للترتيب كثير و لعكسه قليل** » اولی راجح ودومی بسیاروسومی بندرت دیده میشود

۲ـ **واو استیناف** ـ دروقتیکه لفظاً بین دوجمله ارتباطی نبوده وجمله بعد در اعراب تابع جمله قبل نباشد آنوا و را و او استیناف میگویند ، درجملات ذیل و او استیناف است .

**«لنبين لكم و نقر في الارحام»**ـ اگر واوعطف میبود نقر منصوباً قرائت میشد .

**«لاتأكل السمك وتشرب اللبن»** اگر واوعطف میبود تشرب مجزوم میشد .

**«و اتقوا الله ويعلمكم الله»** ـ اگر واوعطف باشدلازمه اش اینست جمله خبریه

---

۳ـ تخییر« اما ان تلقی و اما ان نکون اول من القی» بحضرت موسی گفتند تومیافکنی عصای خودرا یا مااول کسی باشیم که می افکنیم .

٤ـ اباحه« تعلم امافقهاًو امانحواً» تعلیم هردو مباح است هر کدام خواهی .

**۵ - كُلُّ امْرِءٍ وَعَمَلُهُ**

کل امرء مضاف و مضاف الیه، واو عطف عمله معطوف

**۶ - مَرَرْتُ بِكَ وَاَحْمَدَ**

مررت فعل ضمیر فاعل، بك جار و مجرور واو معیه احمد مفعول معه

**توضیح**

چون قبل از واو جمله نیست و اورا نمیتوان معیه گرفت

عطف برضمیر مجرور جایز نیست لذا واو معیه است

**۷ - جاءَسعیدٌ وَخالدٌقبْلَهُ**

جاء فعل سعید فاعل، واو عطف، خالد معطوف، قبل ظرف ها مضاف الیه

**۸ - عَلَفْتُها تِبْناً وَماءًبارِداً**

علفتها فعل فاعل مفعول، تبناً مفعول دوم واو معیه ، ماءاً مفعول معه ، باردا صفت .

**توضیح**

واو را نمیتوان معیه گرفت زیرا قبل مصاحبت را برطرف کرده

خلاف اصطلاح است استعمال علف دراشراب لذا واو معیه است

**۹ - ماانْتَ وَزَيْدٌ**

ماخبر مقدم ، انت مبتدای مؤخر واو عطف، زید عطف بر انت

**۱۰ - ماصَنَعْتَ وَزَيْداً**

مااستفهامیه مبدا، صنعت فعل ضمیر فاعل خبر واو معیه زیدا مفعول معه

**توضیح**

چون جمله درظاهر فعل ندارد برای عطف ایرادی نیست

بعداز ضمیر متصل مرفوع واو عطف صحیح نیست باید معیه باشد

**۱۱- كَيْفَ اَنْتَ وَقَصْعَةٌمِنْ ثَرِيدٍ**

کیف خبر مقدم، انت مبتدای، مؤخر، واو عطف ، قصعه معطوف ، من ثرید جار ومجرور

**۱۲- لاتَنْهَ عَنِ الْقَبيحِ وَاِتْيانَهُ**

لا ناهیه، تنه فعل ضمیر فاعل، عن القبیح، جار مجرور واو معیه، اتیان مفعول معه، ها مضاف الیه

**توضیح**

درجمله فعل نیست وعطف برضمیر منفصل هم مانعی ندارد جایز است

اگر واو عطف گرفته شود معنی با جمله قبل سازش ندارد

**۱۳-فَاَجْمِعُوا اَمْرَكُمْ وَشُرَكائَكُمْ $\frac{۷۱}{۱۰}$**

فاء عطف اجمعوا فعل « ازباب افعال» ضمیر فاعل، امر مفعول ، کم مضاف الیه، واو معیه ، شرکائکم مفعول معه مضاف کم مضاف الیه ، **(اجمعت امری وجمعت شرکائی)** واورا عطف گرفتن وشرکاء را مفعول برای اجمعوا دانستن خلاف استعمال است ، گفته نمیشود اجمعت شرکائکم یا باید ازجمع ثلاثی مجرد امر در تقدیر گرفت «اجمعوا» یا باید و اورا معیه گرفت .

# حال

هر فاعل که فعلی را انجام میدهد و یا هر مفعول که فعلی بر آن واقع میشود هنگام صدور فعل، فاعل ومفعول قطعاً وضع خاصی را دارا هستند که غالباً نویسنده یا متکلم بعد از بیان اصل موضوع باین موضوع زائد «حال فاعل و مفعول» نیز اشارهٔ دارد یعنی بیان میکند فعل درچه حالی انجام گرفته است .

اگر وضع محصلی را درنظر بگیریم که مشغول کتابت است و در عین حال محزون هم باشد بوضع اخیر او اشارهٔ بشود گفته ایم محصل درچه حال کتابت را مشغول بوده است «**يَكْتُبُ التِّلْمِيذُ مَحْزُوناً**» محزوناً از نظر ترکیب حال است که مبین حال فاعل است در هنگام کتابت . و هم چنین است اگر بگوئیم **رَأَيْتُ الْفَقِيرَ بَاكِياً** ، باکیاً حال است که بیان حال مفعول را حاکی است در هنگام رؤیت ویا اگر گفته شود :

«**مَرَرْتُ بِتِلْمِيذٍ قَائِماً فِي الْمَدْرَسَةِ**» اشاره بحال اسم مجرور «مفعول مجرور» شده است بنابراین حال ممکن است از فاعل، از مفعول، ویا از اسم مجرور باشد، به تعبیر دیگر صاحب حال یا فاعل است یا مفعول است ویا مجرور .

## تعریف حال

**۱ - اَلْحَالُ مَا تُبَيِّنُ هَيْئَةَ صَاحِبِهَا فِي الْجُمْلَةِ وَتَقَعُ فِي جَوَابِ كَيْفَ وَحُكْمُهَا النَّصْبُ .**

حال کلمه ایست که بیان هیئت ذی الحال را نموده حکم آن نصب ودرجواب کیف واقع میشود .

**۲ - اَلْحَالُ نَكِرَةٌ مَنْصُوبَةٌ مُشْتَقَّةٌ وَاقِعَةٌ بَعْدَ تَمَامِ الْكَلَامِ تُبَيِّنُ هَيْئَةَ صَاحِبِهَا عِنْدَ صُدُورِ الْفِعْلِ :**

حال اسمی است نکره ، منصوب ومشتق واقع بعد از کلام تام و بیان میکند هیئت ذی الحال را هنگام صدور فعل ،

**۳ - اَلْحَالُ وَصْفٌ فَضْلَةٌ مُنْتَصِبٌ مُفْهِمُ فِي حَالِ كَفَرْداً اَذْهَبُ**

حال وصفی است منصوب فضله در کلام (فضله مقابل عمده است یعنی رکن کلام نیست) بیان میکند هیئت ذی الحال را (قائم دراین جمله زید قائم عمده است بدون آن کلام ناقص است)

**شَبَّهَ الْحالَ بِالْمَفْعُولِ مِنْ حَيْثُ اَنَّها فَضْلَةٌ مِثْلُهُ جاءَتْ بَعْدَ مُضِيِّ الْجُمْلَةِ وَ لَها بِالظَّرْفِ شَبَهٌ خاصٌ•**

حال را ازجهت اینکه فضله در کلام و بعد از کلام تام ذکر میگردد تشبیه بمفعول کرده اند و بخصوص نسبت به ظرف (مفعول فیه) مشابهت خاصی را داراست چه درظرف «فی» درتقدیر گرفته میشود درحال نیز میتوان «فی» رادرتقدیر گرفت جاء زیدراکباً « فی حال الرکوب »

البته چون حال درواقع فاعل است مباینتش بامفعول که غیر فاعل است بین و آشکار است وازطرفی هم چون حال میبایستی نکره باشد ومفعول میتواند معرفه هم باشد پیدااست که بامفعول تنها مشابهت داردنه اینکه عین مفعول خواهدبود •

**۱-ضَرَبْتُ قائِماً اَلتِّلْمیذَ ۲-ضَرَبْتُ التِّلْمیذَ قائِماً ۳-ضَرَبْتُ التِّلْمیذَ قائِمَیْنِ**

برای اینکه درترجمه اشتباهی نشود حال را باید بنزدیکترین اسم ماقبل حال نسبت داد واگر احیاناً نویسنده بخواهد حال فاعل ومفعول هردو را ذکر کند باید حال فاعل رامتصل بفاعل (جمله ۱ ) حال مفعول رامتصل به مفعول (جمله ۲ ) واگرهر دو یك حالی را دارا باشند باید بطور تثنیه آنرا درآخرآورد و ذکر کرد (جمله ۳ )

## شرط حال وذی الحال

درتعریف گفته شد حال باید نکره و مشتق باشد و ذی الحال معرفه اگر احیاناً حال معرفه وجامدباشد بحال نکره ومشتق تأویل میشود .

« در امثله ذیل حال مؤول شده است »

**۱ جاءَ الرَّئیسُ وَحْدَهُ** « منفرداً » ترکیب : «جاء فعل، الرئیس فاعل ، وحده حال مؤول بمنفرداً ،

---

حال صفت ،هیئت، و کیفیت شیئی را گویند مؤنث و مذکر استعمال میشود بهمین جهة درتعریف اول ضمایر وافعال مربوطه بآن مؤنث و درتعریف سوم مذکر استعمال شده است. اصل حال حول بوده -واو ماقبل مفتوح قلب به الف شده است- جمع حال- احوال واحوله- وجمع حالة - حالات است .

(چون حال جامداست ومعرفه به منفردا که نکره ومشتق است تأویل میشود)

۲- جاءَ الفارسُ اسداً « شجاعاً » ترکیب : « جاء فعل، الفارس فاعل ، اسداً حال مؤول به شجاعاً »

(اسد چون اسم جامداست به شجاعاً که صفت است و مشتق تأویل میشود )

۳- علّمتُهُ الدّرسَ باباً باباً « مترتبه » ترکیب : « علمته فعل فاعل مفعول، الدرس مفعول دوم، باباً باباً حال مؤول به مترتبه »

(باب چون اسم جامداست به مترتبة که وصف ومشتق است تأویل میشود )

۴- بایعته یداً بید «مقابظاً اياه» ترکیب : «بایعته فعل وفاعل مفعول، یداً بید حال مؤول به مقابضاً »

(ید چون اسم جامداست به مقابضاً اياه که وصف ومشتق است تأویل میشود )

۵- اتیتهُ رکضاً « راکضا » ترکیب : «اتیته فعل فاعل ومفعول ، رکضاً حال مؤول به راکضاً »

(رکضاً چون مصدر است به راکضاً که صفت ومشتق است تأویل میشود )

۶- ادخلوا رجلاً رجلاً «واحداًواحداً» ترکیب : «ادخلوا فعل ضمیر فاعل، رجلا رجلا حال مؤول به واحدا »

(رجل چون اسم جامد است به واحدا که صفت است ومشتق تأویل میشود )

«در امثله ذیل حال جامد غیر مؤول است»

۱ - بعهُ مُدّاً بدرهمٍ «بفروش چارکی یکدرهم» ترکیب: «بعه فعل فاعل، مدا حال (اسم جامداست) بدرهم جار ومجرور »

۲- هذا مالُکَ ذهباً «این مال تواست درحالتی که طلااست» ترکیب :هذا مبتدا، مالك مضاف ومضاف اليه خبر، ذهباً حال »

## عامل حال

۱- زیدٌ ضاربٌ عمراً قائماً ۲- زیدٌ مضروبٌ قائماً ۳- زیدٌ حسنٌ قائماً

درسه مثال فوق وهم چنین در مثالهای قبل چنانکه می بینم فعل و شبه فعلی

که در عبارت هست عامل نصب حال بوده است گاهی ممکن است عامل حال فعل وشبه فعل نباشد بلکه کلمه باشد که متضمن معنای فعل باشد این عامل را عامل معنوی وعامل قبلی را عامل لفظی حال میخوانند .

## عوامل معنوی حال ونمونه هائی از عمل انها

**۱- هذا ابوكَ ذاهباً** «اسم اشاره» ترکیب: هذا مبتدا ، ابوك مضاف ومضاف الیه خبر، ذاهباً حال .

**۲-الكتابُ عندَكَ مفتوحاً** «ظرف» ترکیب : الکتاب مبتدا، عندك مضاف ومضاف الیه خبر ، مفتوحاً حال .

**۳-الدّرهَمُ في جيبي مَحْفوظاً** «جار و مجرور» ترکیب : الدرهم مبتدا، فی جیبی جار ومجرور یاء مضاف الیه، محفوظاً حال .

**۴-لعلَّ زيداً الينا قادماً** «لعل» ترکیب: لعل از حروف مشبهة بالفعل، زیدا اسم لعل ، الینا جار ومجرور خبر، قادماً حال .

**۵-ليتهُ عندنا نازلاً** «لیت» ترکیب : لیت از حروف مشبهة بالفعل ها اسم آن ، عند ظرف مضاف، نا مضاف الیه خبر، نازلا حال .

**۶-كأنّهُ الاسدُ حافظاً** «کان» ترکیب : کان از حروف مشبهة بالفعل، ها اسم ان ، اسد خبر، حافظاً حال .

**۷-هاهوَ الطّبيبُ مُقْبلاً** «ها حرف تنبیه» ترکیب : ها حرف تنبیه ، هو مبتدا، الطبیب خبر ، مقبلا حال .

**۸-يازيدُ شاكياً** «یاء حرف ندا» ترکیب : یا ندا زید منادا ، شاکیاً حال .

---

ها ــ برای ها سه وجه ذکر کرده اند ۱-اسم فعل بمعنی خذ ــ ۲- ضمیر مؤنث (که منصوباً و مجروراً مورد استعمال دارد ضربها ــ قلمها)- ها ضمیر و الف علامت تأنیث است . ۳- حرف تنبیه که در چهار مورد استعمال میشود اول با اسماء اشاره بنزدیك هذا و هذاك . دوم با ضمیر رفع «ها انتم اولاء» سوم صفت برای ای در ندا «یا ایها الرجل یا ایتها المرئه» *.

## حال از مفاعیل خمسه

قبلا گفتیم مفعول میتواند دارای حال باشد باید توجه داشت این موضوع تنها اختصاص به مفعول‌به ندارد بلکه کلیه مفاعیل میتوانند دارای حال باشند.

**۱-رایت الرجل مقتولاً** «مفعول به» ترکیب : رأیت فعل ضمیر فاعل، الرجل مفعول، مقتولا حال.

**۲-ضربت الضرب شدیداً** «مفعول مطلق» ترکیب : ضربت فعل ضمیر فاعل، الضرب مفعول، شدیدا حال.

**۳-نمت ساعةً کاملاً** «مفعول فیه» ترکیب : نمت فعل ضمیر فاعل، ساعة مفعول فیه، کاملا حال.

**۴-سافرت للتعلّم مختصاً** «مفعول‌له» ترکیب : سافرت فعل ضمیر فاعل، للتعلم جار و مجرور مفعول‌له، مختصاً حال.

**۵-کتبت و القلم مکسوراً** «مفعول معه» ترکیب : کتبت فعل ضمیر فاعل، واو معیه، القلم مفعول معه، مکسورا حال.

## تقدیم و تأخیر حال از ذی الحال

حال میبایستی پس از ذی‌الحال ذکر شود الا اینکه در بعضی موارد مقدم میگردد.

**تقدیم (جوازا)** - در موقعیکه ناصب حال فعل متصرفی باشد یا صفتی باشد که شباهتش به فعل متصرف تام باشد حال جایز است بر ذی‌الحال مقدم گردد «در دو مثال زیر حال مقدم شده است:

**۱-مخلصاً زید دعا** (عامل متصرف است) **۲-مسرعاً ذا راحلٌ** راحل صفتی است که از لحاظ تضمن معنای فعلی شباهتش به فعل تام است (اسم فاعل- و اسم مفعول

---

چهارم دخول بر اسم جلاله الله برای قسم» «ها الله»
در مورد قسم اول آن (اسم فعل) برای مفرد «ها» و برای تثنیه «هاؤما» و برای جمع «هاؤم»- استعمال شده است «هاؤم اقرؤا کتابیه» (بمعنی بگیرید کتاب مرا و بخوانید) حال بدو نوع تقسیم شده ۱- مؤسسه (مبنیه هم گفته میشود) ۲-مؤکده -حال مؤسسه آن حالی را گویند که مبین وضع ذی الحال باشد. و مؤکده آنست*

وصفت مشبهه ازلحاظ تضمن معنای فعلی شباهت به فعل دارند)

وَالحَالُ اِن يُنصَبْ بِفِعْلٍ صُرِّفَا　　اَوْ صِفَةٍ اَشْبَهَتِ المُصَرَّفَا
فَجَائِزٌ تَقْدِيمُهُ كَمُسْرِعاً　　ذَارَاحِلٌ وَمُخْلِصاً زَيْدٌ دَعَا

**تقدیم** (وجوباً) درسه مورد ذیل حال برذی الحال وجوباً مقدم میشود .

۱ـصاحب حال نکره محضه باشد(غیر مضاف و بعداز نهی واستفهام نباشد) **جَاءَ شَاكِياً تِلْمِيذٌ**

۲ـوقتیکه ذی الحال محصور باشد (بعد از حرف الاباشد) **مَاقَرَءَ صَحِيحاً اِلَّا تِلْمِيذٌ**

۳ـحال از کاماتی باشد که صدارت طلب باشد(مانند کیف استفهامیه ) **كَيْفَ جَاءَ التِّلْمِيذُ**

**تأخیر** «وجوباً» درموارد ذیل حال مؤخر است وجوباً .

۱ ـ حال محصور باشد (بعداز الاواقع باشد ) **مَا نُرْسِلُ الرُّسُلَ اِلَّا مُبَشِّرِينَ**

۲ـحال جملهٔ باشد مرتبط باواو (دروقتیکه حال جمله است) **سَافَرْتُ وَقَلْبِي مَحْزُونٌ**

۳ ـوقتیکه مجرور باضافه باشد (صاحب حال مضاف الیه باشد) **عَجِبْتُ مِنْ ذَهَابِكَ مَاشِياً**

٤ـ وقتیکه مجرور باشد( صاحب حال مجرور بحرف جر باشد ) **مَرَرْتُ بِهِنْدٍ جَالِسَةً**

۵ ـ وقتیکه عامل فعل جامد باشد(عامل فعل ازافعال جامده باشد) **مَا اَحْسَنَ زَيْداً مُقْبِلاً**

٦ـوقتیکه عامل معنوی باشد (عامل معنوی را قبلا بیان کردیم ) **فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً**

## حذف عامل حال

۱ ـ **ضَرْبِيَ العَبْدَ مُسِيئاً** «اذاکان مسیئاً» ترکیب : « ضربی مضاف و

مضاف الیه مبتدا، العبد مفعول، خبر محذوف «حاصل» مسیئا حال سدمسد خبر « ازجهة

---

* که مؤکدعامل یاصاحب حال و یامؤکد مضمون جمله قبل باشد .

جاء زید ماشیا « تنها مبین است» « ثم ولیتم مدبرین » ( مدبرین مؤکد عامل حال است )
در این آیه شریفه جمیعاً تأکیدمیکند من راکه صاحب حال است «ولوشاء ربك لامن من فی الارض کلهم جمیعاً» و برای تأکیدمضمون جمله همان مثال شماره ۲ «زیدا بوك عطوفاً» را بایددر نظر داشت که عامل نصب هم وجوباً محذوف است*.

اینکه خبر ندارد حال نایب مناب خبر شده است .

۲- زَیداً بُوكَ عَطُوفاً «عامل محذوف احقه بوده» ترکیب : زید مبتدا ، ابوك مضاف ومضاف الیه خبر ، عطوفا حال ، عامل احقه محذوف .

(حال مؤکد مضمون جمله قبل واقع شده)

۳ -اَقاعداً وقد قامَ النّاسُ «اتوجد قاعدا» ترکیب : همزه استفهام، قاعدا حال ، عامل محذوف ، واو حالیه ، قد تحقیقیه ، قام فعل الناس فاعل .

(جمله فعلیه که باواو مرتبط است حال واقع شده ـ درمورد سرزنش میباشد )

۴-اشْتریته بِدِرْهَمٍ فصاعداً «فذهب الثمن صاعدا» ترکیب : اشتریته فعل فاعل و مفعول ،بدرهم جار ومجرور ، فاء عطف ،صاعدا حال ، عامل محذوف .

( در حال زیادتی تدریجی مراداست)

۵ -تَصَدَّقْتَ بدینارٍ فسافلاً «ذهب المتصدق به سافلا» ترکیب : تصدقت فعل ضمیر فاعل، بدینار جار ومجرور ،فاء عطف ، سافلا حال عامل محذوف .

( درحال نقصان تدریجی مراداست )

۶ - هَنیئاً لَکَ «ثبت لك الخیر هنیئا» ترکیب : هنیئا حال . عامل محذوف لك جارومجرور . درمورد اخیر برای حذف عامل حال دلیلی نیست فقط باید بگوئیم حذف آن سماعی است .

بنابراین مطابق امثله فوق و آنچه تذکر داده شده عامل حال حذفش در شش مورد واجب است .

---

* وعامل الحال بها قد اكدا — فی نحو لا تعث فی الارض مفسداً
وان تؤکد جملة فمضمر — عاملها و لفظها یؤخر

درشش موردمذکور درمتن عامل حال وجوباً حذف میشود بایدتوجه داشت اگرقرینه معنوی یا لفظی درکار باشد جایز است عامل حال را حذف نمود مثلادراین جمله «تسافرراشداً» میتوان فقط بذکر حال اکتفا کردو گفت « راشداً» البته درحالیکه به بینیم کسی تهیه سفر می بیند .

وهم چنین دراین جمله «کیف جئت الی المدرسة» جواب بگوید «راجلا» (درحال پیاده) درواقع تنها بذکر حال اکتفا شود .

۱ ـ دروقتی که حال خبر واقع شود ۲ ـ دروقتی که حال مؤکد مضمون جمله باشد ۳ ـ درمقام سرزنش باشد ٤ زیادتی تدریجی مرادباشد ٥ نقصان تدریجی مراد باشد ٦ ـ سماعی است .

## اقسام حال و ارتباط آن باذی الحال

درمقدمه مبحث مبتداوخبر جمله را تقسیم کردیم به سه قسمت ۱ ـ جمله اسمیه ۲ ـ جمله فعلیه ۳ ـ شبه جمله (ظرف وجارومجرور )هرسه نوع جمله میتوانند حال واقع شوند الاینکه بایدتوجه داشت دروقتی که جمله کاملی حال واقع شدارتباط آن باذی الحال یاباید باواوباشد یا باضمیر .

این واوهمان واو حالیه است که در ضمن بیان واوها بآن اشاره شده باین واو واوابتداء هم گفته میشودبرای تشخیص آن گفته اند: اگروقوع «اذ» بجای واو سازش داشت آن واو واو حالیه است .

**تذکر**ـ جمله حالیه بایدجمله خبریه ودارای حرف استقبال نباشد ودرمواردی واجب است رابط واوباشد ودرمواردی ضمیر ودر مواردی از هر دو استفاده میشود ضمن مثال باین موضوعات اشاره میشود .

## نمونه‌های دیگری ازحال باذکرمثال

**۱ـ جاءَزَیْدٌراکِباًضاحِکاً** (حال متعدداست)

**ترکیب** : «جاء فعل زیدفاعل،راکبا حال ، ضاحکاحال »

**۲ ـ اُخِذَ الْحِصْنُ مُهْدِماً** (حال ازنایب فاعل آمده)

**ترکیب** : «اخذ فعل‌مجهول،الحصن نایب‌فاعل ،مهدما حال ، »

**۳ـ زَیْدٌفِی الرَّخاءِ شُجاعٌ** (جار ومجرور حال‌واقع شده)

**ترکیب** :«زیدمبتدا،فی الرخاء جارومجرورحال،شجاع خبر برای مبتدا»

**۴ ـ زَیْدٌ عِنْدَالشِّدَّةِجَبانٌ** ( ظرف حال‌واقع شده )

**ترکیب** : «زید مبتدا،عندالشدةمضاف ومضاف‌الیه حال ،جبان‌خبر»

۵-سافرَ الحَبیبُ والقَمرُ بَدرٌ (حال جمله اسمیه است مرتبط باواو)

ترکیب: «سافر فعل، الحبیب فاعل، واو حالیه، القمر مبتدا، بدر خبر جمله حال»

۶-وقَفَ الخَطیبُ یدُهُ علی المِنبَرِ (حال جمله اسمیه است مرتبط بضمیر)

ترکیب: «وقف فعل الخطیب فاعل، یده مضاف ومضاف الیه مبتدا، علی المنبر جار ومجرور خبر، جمله حال»

۷- ذَهَبْتَ مِن هُنا وقَلَمُكَ فی یَدِکَ (حال جمله اسمیه رابط ضمیر باواو)

ترکیب: ذهبت فعل ضمیر فاعل، من هنا جار ومجرور، واو حالیه قلمك مضاف ومضاف الیه مبتدا، فی ید جار ومجرور کاف مضاف الیه خبر»

۸- مَرَرْتُ بِزَیدٍ یُعاتِبُ اِبْنَهُ (حال جمله فعلیه مضارع رابط ضمیر)

ترکیب: مررت فعل ضمیر فاعل، بزید جار و مجرور مفعول، یعاتب فعل ضمیر فاعل، ابنه مضاف ومضاف الیه مفعول، جمله درمحل نصب حال اززید، »

۹-زَحَفَ الجَیشُ ولَم یَطلَعِ الفَجرُ (جمله فعلیه رابط واو)

ترکیب: «زحف فعل الجیش فاعل، واو حالیه، لم جازمه، یطلع فعل، الفجر فاعل جمله، حال»،

۱۰-هذا رَجُلٌ یَعِظُ ولایَعمَلُ (حال مضارع منفی رابط واووضمیر)

ترکیب: «هذا مبتدا، رجل خبر، یعظ فعل ضمیر فاعل صفت، واو حالیه لانافیه، یعمل فعل ضمیر فاعل، جمله حال.»

۱۱- رَکِبَ زَیدٌ وقَد تَقَلَّدَ سَیفَهُ (حال جمله ماضویه رابط واووقد)

ترکیب: «رکب فعل زید فاعل، واو حالیه، قد تحقیقیه تقلد فعل، سیف فاعل، ها مضاف الیه، جمله حال»،

۱۲-اَقبَلَتِ الفُرسانُ وقَد لاحَ الصَّباحُ (جمله فعلیه ماضویه چون ضمیر ندارد

رابط حتما باید واو وقد باشد)

**ترکیب** : «اقبلت فعل،الفرسان فاعل ، واوحالیه قدتحقیقیه، لاح فعل،الصباح فاعل، جمله‌حال» ،

**۱۳ - سَرَّنِي قُدُومُكَ سالماً** (حال ازمضاف‌الیه جایزنیست‌اکن‌چون «ك»درحقیقت فاعل‌است‌مانعی‌ندارد)

**ترکیب** : « سر فعل نون و قایه یاء مفعول ؛ قدوم فاعل ، کاف مضاف‌الیه ، سالماً حال ، »

**۱۴ - جائَنِي مُسْرِعاً رَجُلٌ** (چون ذی‌الحال نکره است حال و جوباً مقدم‌شده )

**ترکیب** ، «جاء فعل نون وقایه یاء مفعول ، مسرعاً حال ؛ رجل فاعل» ،

**۱۵ - جاءَ راكباً سَعيدٌ** (ذی‌الحال با اینکه معرفه است حال مقدم شده‌چون‌فعل جاء فعل‌متصرفی‌است)

**ترکیب** : «جاء فعل،راکباً حال ، سعید فاعل ،»

**۱۶- ماجاءَ راكباًالّاسَعيدٌ** (حال‌مقدم‌شده‌چون‌ذی‌الحال‌محصوراست)

**ترکیب**:«ما نافیه جاءفعل،راکباً حال،الاداة حصر، سعید فاعل ،»

**۱۷ - مـااَحْسَنَ زَيْداً مُقْبِلاً** (عامل‌حال چون‌جامد و شباهت بفعل ندارد حال‌حتماً باید مؤخراً ذکر شود )

**ترکیب** : «ماتعجبیه مبتدا ، احسن فعل‌تعجب ، زیدا مفعول به ، مقبلا حال ، جمله خبر ، »

**۱۸ - كَيْفَ جاءَاَخُوكَ** (کیف‌چون‌حال است‌وصدارت داردمقدم‌شده)

**ترکیب** :« کیف‌اسم‌استفهام‌محلامنصوب‌حال، جاءفعل،اخوك‌مضاف ومضاف‌الیه فاعل ، »

١٩ - لَقِيتُ هِنداً راكِبَةً ماشِياً (چون قرینه هست راکبة حال است از هند و ماشیاً ازفاعل لقیت)

ترکیب : « لقیت فعل ضمیر فاعل ، هندا مفعول ، راکبة حال از هند ، ماشیاً حال ازفاعل لقیت ، )

٢٠ - لَقِيتُ خالِداً مُصْعِداً مُنْحَدِراً (مصعدا حال است برای خالد ـ منحدر را برای ضمیر لقیت ،)

ترکیب : «لقیت فعل ضمیر فاعل، خالدا مفعول، مصعدا حال از خالد، منحدرا حال ازضمیر لقیت ،»

## شواهدی چند از آیات

مثال ترکیب توضیح

١ - وَالسَّلامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ اَمُوتُ وَيَوْمَ اُبْعَثُ حَيّاً $\frac{٣٣}{١٩}$ ترکیب :

«واوعطف، السلام مبتدا ، علی جار ومجرور، یوم ظرف، ولدت فعل مجهول ضمیر نایب فاعل ،واوعطف ، یوم مفعول فیه ، (ظرف) اموت فعل ضمیر فاعل ، واوعطف، یوم ظرف، ابعث فعل مجهول ضمیر نایب فاعل ، حیاً حال، جمله در محل رفع خبر برای مبتدا »

توضیح : (حیاً حالی است که تأکید میکند ابعث راکه عامل آن است )

٢ - فَاذْكُرُوا آلاءَ اللّهِ وَلاتَعْثَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ $\frac{٧٤}{٧}$ ترکیب: « فاء حرف عطف ،اذکروا فعل ضمیر فاعل، آلاء مفعول مضاف الله مضاف الیه، واو عطف، لاء نهی، تعثوا فعل ضمیر فاعل، فی الارض جار ومجرور مفسدین حال ، »

توضیح ( مفسدین نیز مانند جمله اول است تاکید میکند لاتعثوا راکه عامل آنست ـ لاتعثوا لاتفسدوا)

٣ ـ وَاَرْسَلْناكَ لِلنّاسِ رَسُولاً وَكَفى بِاللّهِ شَهِيداً $\frac{٧٩}{٤}$ ترکیب: «واوعطف ارسلنا

فعل ضمیر فاعل، کاف مفعول، للناس جار ومجرور، رسولا حال، واو عطف، کفی فعل باء زائده الله لفظاً مجرور ومحلا مرفوع فاعل، شهیدا تمیز»

**توضیح** : (رسولا دراین جمله نیز تأکید میکند فعل ارسلنا را که عامل آن است)

۴- **انا انزلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون** $\frac{۲}{۱۲}$ ترکیب : «ان ازحروف مشبهة بالفعل، نا اسم ان، انزلناه فعل وفاعل ومفعول، قراناً حال، عربیا صفت، جمله خبر، لعل ازحروف مشبهة بالفعل، کم اسم لعل، تعقلون فعل وفاعل خبر لعل،»

**توضیح** ) حال قاعدة میبایستی وصف باشد قرآن مصدراست باید آنراتأویل نمود- عربیا را میتوان به تعبیری صفت برای قرآن دانست وبه تعبیری حال)

۵- **و بشرناه باسحق نبیا من الصالحین** $\frac{۱۱۲}{۳۷}$ ترکیب : «واو عطف، بشرناه فعل ضمیر فاعل ها مفعول، باسحق جار ومجرور، نبیاً حال، من الصالحین جار ومجرور،»

**توضیح** - (نبیا حال است از اسحق ومیتوان من الصالحین رانیز حال گرفت باین معنی حال کونه من الصالحین - اسحق غیرمنصرف است محلا مجرور است به باء (سبب علمیت وعجمه است)

۶- **وانکم لتمرون علیهم مصبحین وباللیل** $\frac{۱۳۷}{۳۷}$ ترکیب: «واوعطف، ان از حروف مشبهة بالفعل، کم اسم ان، لام تأکید، تمرون فعل فاعل، علیهم جار ومجرور، مصبحین حال، واوعطف بالیل جار ومجرور»

**توضیح** (مصبحین حال است ازفاعل لتمرون وباالیل رانیز میتوان معطوفاً برمصبحین حال گرفت وبه ممسین تعبیر کرد در واقع جمله دارای دوحال باشد)

۷- **کیف تکفرون بالله وکنتم امواتاً فاحیاکم** $\frac{۲۸}{۲}$ ترکیب: «کیف حال، تکفرون فعل ضمیر فاعل، بالله جار ومجرور، واوحالیه، کنتم از افعال

ناقصه ضمیر اسم آن امواتاً خبر آن ، فاء حرف عطف ، احیافعل ضمیر فاعل ،کم مفعول ،»

**توضیح** (کیف استخبار است که متضمن معنای تعجب و انکار باین معنی «اخبرونی علی ای حال تکفرون» واوحالیه و جمله بعداز آن حال است (جمله ایست ماضویه وبرای شایستگی حال واقع شدن احتیاج بقد نیست)

**۸ - فَاسْتَبِقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ** $\frac{۶۶}{۳۶}$ ترکیب «فاءعطف، استبقوا فعل ضمیر فاعل ، الصراط مفعول ، فاء عطف ، انی بمعنی کیف حال ، یبصرون فعل ضمیر فاعل »

**توضیح** ( راجع به کلمه انی قبلا درپاورقی اشاره شده است در صورتی که بمعنای کیف باشد درترکیب حال است)

**۹-فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا** $\frac{۸۶}{۲۰}$ ترکیب : «فاء حرف عطف ،رجع فعل موسی عليه‌السلام فاعل ، الی قوم جار ومجرور مضاف ، ها مضاف الیه ، عضبان حال ، اسفاً حال »

**توضیح** (دراین جمله حال مکرر است عضبان از نظر تجزیه وصف است بمعنی شدید الغضب - واسفاً مصدر بمعنی متلهفاً - بنابراین حال دوم چون مصدر است مؤول میشود )

**۱۰-وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ** $\frac{۳۳}{۱۴}$ ترکیب : « واوعطف ، سخر فعل ضمیر فاعل ، لکم جارومجرور ، الشمس مفعول ،واوعطف، القمر عطف بهشمس ، دائبین حال از دومفعول »

**توضیح** - (دائبین تثنیه است وحال است ازدومفعول بمعنی اینکه مستمرند بردأب وعادت خود درسیر وحرکت )

**۱۱ - هَذَا بَعْلِي شَيْخًا** $\frac{۷۲}{۱۱}$ ترکیب : «هذا مبتدا ، بعلی مضاف ومضاف الیه خبر، شیخاً حال»

**توضیح** (بعل جمع آن بعول - بعال و بعوله آمده است شوهر و زن را گویند درمورد شوهر بعل و درمورد زن بعله گفته میشود دراین جمله ذی الحال بعل است وعامل حال نیز معنوی است در وقتیکه عامل معنوی باشد مقدم شدن حال صحیح نیست)

**۱۲ - فِیهَا یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ أَمْراً مِنْ عِنْدِنَا** $\frac{۴}{۴۴}$ ترکیب : «فیها جار ومجرور ، یفرق فعل مجهول، کل نایب فاعل مضاف اضافه بامر امر مضاف الیه، حکیم صفت برای امر ، امراً حال ، من عند جار ومجرور نا مضاف الیه »

**توضیح** (ذی الحال باید معرفه باشد الااینکه درسه مورد جایز است نکره باشد ۱- نکره مخصص شود به وصف یابا ضافه چنانکه دراین مثال به وصف حکیم ذی الحال مخصص شده است یا مانند این مثال «مررت برجل ظریف قائماً» که نکره موصوفه (رجل) ذی الحال واقع شده ۲ - اینکه نکره مخصص شود به اضافه «نظرت الی جاریة رجل مختالة» (مختالة حال است ازجاریه که اضافه شده است به نکره) ۳ - اینکه ذی الحال را نفی یا شبه نفی جلو واقع شود «قلما جائنی رجل راکباً» (قبلا گفتیم اگر ذی الحال نکره باشد حال وجوباً مقدم است.)

**۱۳ - وَ مَا أَهْلَکْنَا مِنْ قَرْیَةٍ إِلَّا وَ لَهَا کِتَابٌ مَعْلُومٌ** $\frac{۴}{۱۵}$ ترکیب : «واوعطف مانافیه ، اهلکنا فعل ضمیر فاعل ، من قریه جار ومجرور ، الا ازادات حصر ، واو حالیه ، لها جار ومجرور خبر مقدم ، کتاب مبتدای مؤخر ، معلوم صفت ، »

**توضیح** - (جمله حالیه که بعدازواوحالیه ذکر شده حال است برای قریه یعنی ذی الحال قریه است درهمین بالا اشاره کردیم اگر ذی الحال نکره ومسبوق به حرف نفی شد میتواند دارای حال باشد)

**۱۴ - إِلَی اللّٰهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** $\frac{۱۰۵}{۵}$ ترکیب : «

الی الله جار ومجرور خبر مقدم ، مرجعکم مضاف ومضاف الیه مبتدای مؤخر ، جمیعاً حال، فاء عطف ، ینبأ فعل ضمیر فاعل کم مفعول ، بما جار ومجرور ، کنتم از افعال ناقصه ، ضمیر اسم آن ، تعملون فعل ضمیر فاعل ، خبر برای کنتم ،»

**توضیح** - (آوردن حال برای مضاف الیه جایز نیست مگر اینکه مضاف از کلماتی باشد که بتواند درحال عمل کند باین معنی از اسمائی باشد که معناً از لحاظ عمل مشابه بافعل هستند مانند: مصدر - اسم فاعل - صفت مشبهه و سایر اسمائیکه شبیه فعل هستند، درجمله فوق مرجع مصدر است اضافه شده به کم که درحقیقت فاعل خود آن است بنابراین از ضمیر کم که مضاف الیه واقع شده چون معناً فاعل است حال آمده است .

**۱۵ - وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ اِخْوَانًا** $\frac{۴۷}{۱۵}$ ترکیب : « واو عطف، نزعنا فعل ضمیر فاعل نامفعول، فی صدور جار ومجرور ، هم مضاف الیه ، من غل جار ومجرور ، اخوانا حال ، »

**توضیح** - ( اگر مضاف جزئی از مضاف الیه باشد برای این نوع مضاف الیه هم حال میتوان آورد- صدور درجمله فوق جزئی از مضاف الیه است لذا اخواناً از آن حال آمده است (اخواناً در تقدیر چنین است : (وهم یکونون اخواناً)

**۱۶ ثُمَّ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ اَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً** $\frac{۱۲۳}{۱۶}$ ترکیب : «ثم عطف ، اوحینا فعل ضمیر فاعل ، الیك جار ومجرور، ان مفسره، اتبع فعل ضمیر فاعل، ملة مفعول ، مضاف، ابراهیم مضاف الیه، حنیفاً حال از ابراهیم، »

**توضیح** ( اگر مضاف مثل جزء مضاف الیه باشد «ملة مثل جزء از ابراهیم است » البة ازجهة صحة استغنا مضاف الیه ازمضاف میتوان از این نوع مضاف الیه حال آورد - حنیفاً حال از ابراهیم است درصورتیکه مضاف الیه واقع شده (درواقع آیه ۱۵ مضاف جزئی از مضاف الیه بوده ودراین آیه مضاف مثل جزء است )

**۱۷ - اَيُحِبُّ اَحَدُكُمْ اَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ اَخِيهِ مَيْتاً** $\frac{۱۲}{۴۹}$ ترکیب: «همزه استفهام ، یحب فعل احد فاعل ، کم مفعول ،ان ناصبه ، یأکل فعل ضمیر فاعل ،

لحم مفعول، مضاف اضافه به اخ ،اخ اضافه به ها، ها مضاف الیه، میتاً حال،
جمله ان یأکل تأویل بمصدر محلا منصوب مفعول برای یحب»

**توضیح** (دراین جمله ذی الحال نکره است و بواسطه اضافه کسب تعریف کرده ودرعین حال مضاف الیه است محلا برای مصدر اکل (ایحب احدکم اکل لحم اخیه) از آنجائیکه مضاف بعض ازمضاف الیه است (مانند جمله ۱۵) جایز است دارای حال باشد)

**۱۸ الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف** $\frac{۲۴۳}{۲}$ ترکیب :«همزه استفهام لم جازمه ، تر فعل ضمیر فاعل، الی الذین جار و مجرور، خرجوا فعل ضمیر فاعل، من دیار جار و مجرور مضاف اضافه به هم، هم مضاف الیه، واو واو حالیه هم مبتدا الوف خبر»

**توضیح** (دراین آیه شریفه جمله حال واقع شده است رابط در جمله حالیه این آیه شریفه هم ضمیر است وهم واو)

**۱۹ لئن اکله الذئب و نحن عصبة** $\frac{۱۴}{۱۲}$ ترکیب : «لام موطئه برای قسم ، ان حرف شرط ، اکل فعل ها مفعول الذئب فاعل، واو حـالیه ، نحن مبتدا عصبة خبر ، »

**توضیح** (دراین جمله واو بتنهائی رابط است - جواب جمله آیه بعد است « انا اذاً لخاسرون » عصبه بمعنی رجال (مردان قوی هیکل ) آمده است)

**۲۰ فجـائها بأسنا بیاتا او هم قائلون** $\frac{۴}{۷}$ ترکیب : « فاء عطف ، جاء فعل ، ها مفعول، بأس فاعل مضاف ، نا مضاف الیه، بیاتا حال، او عطف، هم مبتدا قائلون خبر ، جمله حالیه هم قائلون عطف به بیاتاً ، »

**توضیح** (مصدر بیاتاً واقع شده است درموقع حال، تأویل میشود به بائتین یعنی درحالیکه بیتوته کرده بودند واو حالیه که باید رابط باشد از جهه اجتماع دو واو حذف شده وجمله حالیه با او عطف شده است و رابط حال هم ضمیر است )

**۲۱- وما یأتیهم من رسول الا به یستهزئون** $\frac{۳۰}{۳۶}$ ترکیب : «واو عطف، ما نافیه

یأتی فعل،هم مفعول ، من زائده ، رسول لفظاً مجرور به من محلا مرفوع فاعل ؛ الا اداة حصر،به جار ومجرور، یستهزئون فعل ضمیر فاعل ، »

**توضیح** (جمله به یستهزئون حال است وچون حال بعداز الاواقع شده رابط ضمیر است)

**۲۲- لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ اَنِّي رَسُولُ اللّٰهِ اِلَيْكُمْ** ۵/۶۱ ترکیب : « لام حرف جر،میم اسم استفهام، تؤذو فعل ضمیر فاعل، نون وقایه یاء مفعول ، واو حالیه ، قد تحقیقیه تعلمون فعل ضمیر فاعل ، ان از حروف مشبهة بالفعل ، یاءاسم ان ، رسول خبر، اضافه به الله الله مضاف الیه، الیکم جار ومجرور ، جمله انی رسول الله در محل نصب مفعول برای تعلمون »

**توضیح** )چون جمله حالیه فعل مضارع است وبا حرف «قد» آمده است رابط واجب است واو باشد )

**۲۳ - وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللّٰهِ** ۸۴/۵ ترکیب : واو عطف ، ما استفهامیه مبتدا ، لنا جار و مجرور خبر، لا نافیه ، نؤمن فعل ضمیر فاعل : بالله جار ومجرور ، »

**توضیح** ( چون حال فعل مضارع،ومنفی شده است به حرف لا واجب است ضمیر رابط باشد )

**۲۴ - وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ** ۶/۷۴ ترکیب : « لاء نهی ، تمنن فعل ضمیر فاعل ، تستکثر فعل ضمیر فاعل حال ، »

**توضیح** ( چون فعل مضارع بدون حرف قد استعمال شده رابط وجوباً ضمیر است )

**۲۵ - ذَالِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ** ۲/۲ ترکیب: «ذالك مبتدا،الکتاب عطف بیان، لا نفی جنس،ریب اسم لا ؛ خبر محذوف،فیه جار مجرور حال »

**توضیح** (جمله لاریب فیه از جهة اینکه مؤکد مضمون جمله قبل است وحالی است تأکیدی را بطش وجوباً ضمیر است )

## تمیز

عنوان مبحث مورد بحث «تمیز» در کتب نحوی کلمه «التمییز» است وتحت عنوان التمییز در مبحث منصوبات بحث تمیز شروع شده است تمیز که در اینجا عنوان این بحث قرار دارد همانطور که از مفهوم ومعنای آن پیداست اسمی است که ممیز مفهوم جمله و آشکار کننده معنای آن است: درهر جمله که تمیز وجود دارد اگر از ذکر تمیز خودداری شود در آن جمله ابهامی خواهد بود که رفع ابهام جز با ذکر تمیز نمیشود در واقع تمیز است که رفع ابهام ازموضوع مذکور ماقبل خود نموده است : بنابراین در تعریف تمیز باید گفت .

**فَالتَّمْیِیزُ : اِسْمٌ یُذْکَرُ لِبَیَانِ الْمُرَادِ مِنْ اِسْمٍ مُبْهَمٍ قَبْلَهُ .**

تمیز چون بر دوقسم است «مفرد» و «جمله» (تمیز مفرد را تمیز ذات وجمله را تمیز نسبت هم میگویند ) تعریف دیگری هم برای آن شده است :

**اَلتَّمْیِیزُ مَا یُبَیِّنُ اِبْهَامَ ذَاتٍ اَوْ اِجْمَالَ نِسْبَةٍ وَحُکْمُهُ النَّصْبُ .**

تمیز یا بیان میکند ابهام ذاتی را ویا بیان میکند اجمال نسبتی را وحکم آن درهر دوحال نصب است، مولف دیگری آنرا چنین تعریف کرده است :

**اَلتَّمْیِیزُ نَکِرَةٌ جَامِدَةٌ تُزِیلُ اِبْهَامَ مَاقَبْلَهَا**

تمیز آن اسم نکره جامدی است که ازماقبل خود رفع ابهام میکند

**۱ - لَهُ شِبْرٌ اَرْضاً**

«برای او است وجبی از زمین»

**۲- لَکَ قَفِیزٌ بُرّاً** «برای تو است قفیزی از گندم»

**۳ - لَنَا مَنَوَانِ عَسَلاً وَتَمْراً** « برای ما است دو من ازعسل وخرما»

**۴ اِشْتَهَرَ التَّاجِرُ اَمَانَةً** «آن تاجر مشهور شد بجهة امانتش»

درجملات فوق ارضاً - براً - عسلا - تمراً - وامانة هر پنج اسم نکره جامده بعنوان تمیز منصوب هستند الا اینکه چون جمله پنجم فعل وفاعل است امانة تمیزی است که بعنوان اجمال نسبت از تاجر رفع ابهام نموده است .

ازجهة اینکه تمیز برای بیان ماقبل خود متضمن معنای من است (همانطوریکه حال متضمن معنای فی بود ) ابن مالك در تعریف تمیز میگوید :

اسْمٌ بِمَعْنَى مِنْ مُبِينٌ نَكِرَةٌ ... يُنْصَبُ تَمْيِيزاً بِمَا قَدْ فَسَّرَهُ

كَشِبْرٍ أَرْضاً وَقَفِيزٍ بُرّاً ... وَمَنَوَيْنِ عَسَلاً وَتَمْراً

## تمیز مفرد یا تمیز ذات

**۱-ذاكَ ذِراعٌ أرْضاً**

«ذاك مبتدا، ذراع خبر، ارضاً تمیز»

**۲-اِشْتَرَيْتُ كَيْلَيْنِ حِنْطَةً**

اشتریت فعل فاعل ، کیلین مفعول حنطة تمیز

**۳- عِنْدِي مِثْقالٌ ذَهَباً**

عندی مضاف و مضاف الیه خبر مقدم، مثقال مبتدای مؤخر، ذهباً تمیز

تمیز مفرد نوعاً دنبال اسماء ، مقادیر یعنی ممسوحات ـ مکیلات ـ موزونات ذکر میگردد درمثال اول ارضا ازذراع و درمثال دوم حنطة از کیلین و درمثال سوم ذهباً ازمثقال رفع ابهام نموده است.

## حالات مختلفه تمیز مفرد

اسمی که بعدازاسماء مقادیر بعنوان تمیز ذکر میشود میتوان آنرا بچهار وجه قرائت کرد .

۱ ـ «بعنوان تمیز منصوباً» **عِنْدِي رِطْلٌ زَيْتاً** ترکیب :«عندی مضاف و مضاف الیه خبر مقدم،رطل مبتدای مؤخر،زیتا تمیز .

۲ ـ «مجروراً بسبب اضافه» **عِنْدِي رِطْلُ زَيْتٍ** ترکیب : «عندی مضاف و مضاف الیه خبر مقدم ، رطل مبتدای مؤخر مضاف؛ زیت مضاف الیه،»

۳ ـ «مجروراً بسبب حرف جر» **عِنْدِي رِطْلٌ مِنْ زَيْتٍ** ترکیب :«عندی مضاف ومضاف الیه خبر مقدم ،رطل مبتدای مؤخر، من زیت جار ومجرور»

٤ ـ مرفوعاً بعنوان بدلیت » **عِنْدِي رَطْلٌ زَيْتٌ** ترکیب : «عندی مضاف و مضاف الیه خبر مقدم ، رطل مبتدای مؤخر، زیت بدل »

چنانچه در جمله که دال بر مقدار مضاف باشد به غیرتمیز واجب است تمیز منصوباً ذکر شود »

**۱-مافِی السَّمٰاءِقَدْرُ راحَةٍسَحاباً ۲- فَلَنْ یقبَلَ مِنْ احَدِهِمْ مِلْءُ الْاَرْضِ ذَهَبا**

درجمله اول دال بر مقدار (قدر) اضافه‌شده‌است به‌راحة که‌غیر تمیزاست ودر جمله‌دوم دال بر مقدار «ملء» اضافه شده‌است به‌ارض که غیرتمیزاست

**وَالنَّصْبُ بَعْدَ مٰااُضِیفَ وَجَبا … اِنْ کٰانَ مِثْلَ مِلْءِالْاَرْضِ ذَهَباً**

## تمیز جمله یا تمیز نسبت

تمیز نسبت آن تمیزی‌است که‌مفسر جمله باشد باین‌معنا بعدازفعل وفاعل یا بعدازفعل وفاعل ومفعول قرار گیرد وهمین‌تمیز بدوقسمت تقسیم‌شده ۱- محول(منقول هم‌میگویند) ۲ - غیرمحول ( غیرمنقول‌هم‌میگویند)

تمیز نسبت محول آنست که دراصل‌فاعل-مفعول یامبتدا باشدوعلامت‌تشخیص این‌موضوع این‌است پس‌ازاینکه تمیزمنصوب شدبتوان‌آنرا بعنوان فاعلیت مرفوع‌ویا بعنوان‌مفعولیت‌منصوب‌ویااینکه مبتداقرارداد : تمیزدرجملات ذیل‌منقول‌است

**۱-طٰابَتْ بِلادُنا تُرْبَةً** ترکیب :«طابت فعل بلادفاعل‌مضاف ،نامضاف‌الیه ، تربة تمیز (اصل آنرا میتوان چنین‌تصور کرد) «**طٰابَتْ تُرْبَةُ بِلادِنا**» ترکیب : «طابت‌فعل تربة‌فاعل ، مضاف اضافه به‌بلاد بلاداضافه بنا ، نامضاف‌الیه ،

**۲ - حَصَدْتُ الْاَرْضَ قَمْحاً** ترکیب : «حصدت فعل‌ضمیر فاعل‌، ارض‌مفعول ، قمحاً تمیز (اصل‌آنرامیتوان چنین‌تصور کرد ) «**حَصَدْتُ قَمْحَ الْاَرْضِ** » ترکیب : «حصدت فعل ضمیرفاعل،قمح مفعول ،مضاف اضافه بارض،ارض‌مضاف الیه»

**۳- هُوَ اَکْثَرُ مِنْكَ مٰالاً** ترکیب : «هومبتدا ، اکثر خبر ، منك جار ومجرور ، مالاتمیز(اصل آنرامیتوان چنین‌تصورکرد) **مٰالُهُ اَکْثَرُ مِنْ مٰالِكَ** ترکیب : «ماله‌مضاف و مضاف الیه مبتدا ، اکثر خبر، من‌مالك‌جارو مجرور کاف‌مضاف‌الیه ،»

بطوریکه‌درسه‌جمله فوق‌مشاهده‌میشودتمیزمعناً‌فاعل(جمله‌اول)تمیزمعناً‌مفعول (جمله‌دوم) و تمیز معناً مبتداست ( جمله‌سوم ) وبهمین جهة این‌نوع تمیز را تمیز منقول یاتمیز محول‌مینامند •

## تمیز غیر منقول یا تمیز غیر محول

تمیز غیرمنقول آنست‌که‌نتوان آنرا بیکی ازسه‌موضوع فوق (مبتدا ـ فاعل ـ مفعول )تأویل نمود و اگر تأویل شود معنی صحیح نباشد ، درجملات ذیل‌تمیز غیر منقول‌است

۱ـ کَفیٰ بِالْمَوْتِ واعِظاً ترکیب :کفی فعل ، باءزائده ،الموت محلاًمرفوع فاعل ، واعظاً تمیز ، صحیح نیست‌گفته شود «کفی واعظ الموت » بعنوان فاعلیت مرفوع‌شود.

۲ـ لِلّٰهِ دَرُّهُ فارِساً ترکیب : «لله جارومجروروخبرمقدم ،دره‌مضاف ومضاف‌الیه مبتدای مؤخر ، فارساً تمیز ، اصطلاحی است‌که میتوان آنرا چنین‌معنا کرد ؛ خدای متعال خیروبرکتش دهدچه‌سواریست «بهیچ‌وجه وصورت دیگری‌قابل تحویل‌نیست» فقط چیزی‌که هست میتوان این نوع تمیز رابمن (حرف‌جر) مجرور کرد (البته‌باید توجه داشت فارساً صفت استازرجل محذوف)

کَفیٰ بِالْمَوْتِ مِنْ واعِظٍ لِلّٰهِ دَرُّهُ مِنْ فارِسٍ

## عدد وتمیز آن

عدد نیزازکلماتی‌است‌که معدودآن بعنوان تمیز (البته‌اعداداصلی) دنبال آن ذکرمیگردد وباید توجه‌داشت‌عدد بدونوع‌تقسیم شده

**۱ـعددصریح** «انکه‌مقدارش معلوم‌باشد **۲ـعددغیرصریح** ( انکه مقدارش معلوم نباشد )

### عدد صریح (اصول‌عدداصلی)

عددصریح عددی‌است که دلالت برکمیت اشیاء معدوده میکندوبدو قسمت تقسیم شده‌است ۱ ـ عدداصلی ۲ ـ عددترتیبی و وصفی ـ اصول عدد اصلی دوازده

لفظ است که عبارتند از :

**واحد . اثنان . ثلاثه . اربعه . خمسه . سته . سبعه . ثمانیه . تسعه . عشره . مائه . الف**

این اعداد با اینکه علامت تأنیت ( ة ) در آخر آنها دیده میشود مع الوصف اعدادی هستند مذکر وچنانچه برای معدود مونث در نظر باشد از آنها استفاده شود باید بدون حرف تانیث «ة» باشد مثال :

**خمسة رجال و خمس نسوة** - الا اینکه دو لفظ اول (واحد و اثنان) با مذکر مذکر و با مؤنث مؤنث خواهند بود «**رجل واحد. امرئة واحده :رجلان اثنان .امرأتان اثنتان**»

**ثَلاثَةٌ بِالتّاءِ قُلْ لِلْعَشَرَةِ فِی عَدِّ مَا آحَادُهُ مُذَکَّرَةٌ**

## تقسیمات عدد اصلی

عدد اصلی بچهار قسمت تقسیم شده ۱- مفرد ازواحد تاعشره «لفظ مائه والف راجزء مفرد شمرده اند» ۲- مرکب از احد عشر تا تسعة عشر (از ۱۱ تا ۱۹) ۳ - عقود از از عشرین تاتسعین ( از ۲۰ تا ۹۰) ٤ - معطوف از واحد و عشرین تاتسعه و تسعین ( از ۲۱ تا ۹۹) بنابر تقسیم فوق اعداد اصلی عبارتند از :

**مفرد ، مرکب ، عقود ، معطوف**

همین تقسیمات فوق برای اعداد ترتیبی نیز هست الا اینکه دو لفظ مائه والف را جزء عقود هم شمرده اند.

## عدد صریح (اصول عدد ترتیبی)

اعداد ترتیبی که بآنها اعداد وصفی هم گفته میشود ودلالت بر رتبه اشیاء دارند الفاظ اصلی آنها عبارتند از :

**اول ، ثان ، ثالث ، رابع ، خامس، سادس ، سابع ، ثامن، تاسع ، عاشر مئه ، الف .**

اعداد وصفی که بعنوان صفت دنبال معدود ذکر میشوند ،ازجهت اینکه صفت باید با موصوف مطابقت کند(بعداً در مبحث توابع خواهید دید) این اعداد اگر برای مؤنث استعمال شوند باید رعایت تذکیر وتأنیث در آنها بشود).(از ۱۱ تا ۱۹ هر دو جزء مبنی بر فتح هستند)

**التّلميذُ الاوّلُ ، التّلميذةُ الاولیٰ ، الخِطـابُ الحادی عشرَ ، الخُطبةُ الحادیةَ عشرةَ ،**

فقط عشرون تاتسعون ( ۲۰ ـ ۳۰ ـ ٤۰ ـ ٥۰ ـ ٦۰ ـ ۷۰ ـ ۸۰ ـ ۹۰ ) ودو لفظ مأه والف مذکر و مؤنث در آنها یکسان است گفته میشود : المقام الثلاثین ـ المقامة الثلاثین » درواقع عقودچنانچه به‌تنهائی ذکر شوند مؤنث‌ومذکر در آنها یکسان‌است واگربا جزئی همراه باشند جزء اول‌مؤنث ومذکرمیشود مثال :

**هذاتسعةوتسعون** (مذکر) **هذه‌تسع‌وتسعون** (مؤنث)

**تذکر** ـ هردوجزء اعداد مرکب( **احد عشر تاتسعة عشر** ) مبنی‌برفتح‌هستند الا جزء اول **اثناعشر** که‌معرب‌است .

## احکام‌تمیز دراعدادصریح

بنا برآنچه گذشت اعداد وصفی دارای تمیز نخواهند بود گفتیم این اعداد بعنوان صفت دنبال‌معدود ذکر میشوند فقط تمیز مربوط باعداد اصلی‌است که اینك قواعدآن ذیلا درج‌میگردد .

تمیز اعداد از سه الی‌ده‌جمع‌ومجروراست وازیازده‌تانودونه‌مفرد ومنصوب ـ تمیز صد وهزار هم‌مفرد ومجرور هستند .

**فی یدی خَمسةُ کُتُب**

فی یدیَ جارومجرورخبرمقدم، خمسةٌ مبتدای‌مؤخر ،کتب‌تمیز

**قرأتُ احدَ عشرَکتاباً**

قرأت فعل وفاعل،احد عشر مفعول کتاباً تمیز

**کتبتُ الفَ صفحةٍ**

کتبت فعل فاعل، الف مفعول،صفحةٍ تمیز

درجمله اول کتب جمع‌است ومجرور درجمله دوم کتاب‌مفرد است منصوب درجمله سوم‌صفحه مفرد است .

**ومیّزِ العشرینَ للتسعینا ... بواحدٍ کارْبعینَ حیناً**

**و میّزوا مرکّباً بِمِثلِ‌ما ... میّزَ عشرونَ‌فسوِّ بینهما**

## عدد غیر صریح

**كَمْ** (چقدر) **كَاَيِّنْ** (چقدر) **كَذٰا** (چنین)

کم بردوقسم است استفهامیه وخبر یه : کم استفهامیه آنست که بوسیله آن بخواهیم کمیت عدد مبهمی رابطور سئوال تعیین کنیم تعداد کتابرا در نزد او نمیدانیم سئوال میکنیم : **كَمْ كِتٰاباً عِنْدَهُ** (تمیز این کم مفرداست ومنصوب) کم خبر یه اخبار به بسیار بودن عددی است که کمیتش مبهم است ، کتاب زیادی در دست کسی می بینیم میگوئیم **كَمْ كُتُبٍ عِنْدَهُ** (تمیزاین کم یاجمع ومجروراست یامفرد و مجرور )تمیز هردو کم رادروقتیکه قرینه در کلام باشد میتوان حذف کرد

۱- **كَمْ مٰالُكَ** (استفهامیه) (کم دینارامالك) ۲- **كَمْ نَدِمْتَ** (خبریه) (کم مرة ندمت)

## حالات کم استفهامیه وخبریه درجمله

| مثال | نوع وترکیب کم | توضیح |
|---|---|---|
| ۱- كَمْ دِرْهَماً فِي صُرَّتِكَ | «استفهامیه، مبتدا» | (چون دنبال آن بعنوان جارومجرورخبری ذکرشده) |
| ۲- كَمْ كِتٰاباً عِنْدَكَ | «استفهامیه، مبتدا» | (چون دنبال ان بعنوان ظرف خبری ذکرشده) |
| ۳- كَمْ غُلاٰمٍ لَكَ | « خبر یه ،مبتدا» | (درحالت رفعی کم جزمبتدا نخواهد بود پس کم مبتداو لك خبراست) |
| ۴- كَمْ غُلاٰمٍ لَكَ ذٰاهِبٌ | « خبر یه ،مبتدا» | (ذاهب خبراست لك بعنوان صفت ذکرشده ) |
| ۵- كَمْ مَرَّةً ذَهَبْتَ | «استفهامیه»،مبتدا» | (چون دنبال ان فعل لازم ذکرشده است ) |
| ۶- كَمْ دَرْساً قَرَأْتَهُ | «استفهامیه،مبتدا» | (چون فعل متعدی دنبال آن حامل ضمیرمفعولی است) |
| ۷- كَمْ تُفّٰاحَةً اَكَلْتَ | «استفهامیه،مفعول به» | |

(چون فعل متعدی بی ضمیر دنبال آن ذکر شده است)

۸- كَمْ يَوْماً هُوَ ماكِثٌ «استفهاميه، مفعول‌فيه»

(تميز مفعول فيه است زمانا ، دنبال آن مبتدا وخبر)

۹- كَمْ شَهْراً صُمْتَ «استفهاميه، مفعول‌فيه»

(تميز مفعول فيه است زماناً دنبال آن فعل وفاعل)

۱۰- كَمْ فَرْسَخاً سِرْتَ «استفهاميه، مفعول‌فيه»

(تميز مفعول فيه است مكاناً دنبال آن فعل وفاعل)

۱۱- كَمْ جِلْسَةً جَلَسْتَ «استفهاميه، مفعول‌مطلق نوعی»

(تميز مصدراست وبعدازآن فعلی ازهمان ريشه ذكرشده)

۱۲- كَمْ ضَرْبَةً ضَرَبْتَ «استفهاميه، مفعول‌مطلق عددی»

(تميزمصدراست وبعد ازفعلی ازهمان ريشه ذكرشده)

۱۳- كَمْ وَقْفَةٍ وَقَفْتَ « خبريه مفعول مطلق تأكيدی»

(تميزمصدراست وبعدازآن فعلی ازهمان ريشه ذكرشده)

۱۴- كَمْ يَكُونُ سَهْمُكَ «استفهاميه، خبرفعل‌ناقص محلا منصوب»

(چون بعد از آن فعل ناقص با اسم ذكرشده است)

۱۵- بِكَمْ اِبْتَعْتَ الدّارَ «استفهاميه، مجروربه‌حرف، تميزمحذوف»

( محلا كم مجرور است به باء حرف جر )

۱۶- غُلامَ كَمْ رَجُلٍ عَلَّمْتَ «خبريه» مجروربسبب اضافه»

(غلام اضافه شده بكم وهردو منصوبند به‌علمت )

## «كَأَيِّن»

**۱- كَأَيِّنْ ۲- كاءٍ ۳- كَيْءٍ ( بروزن كَيْعٍ )۴- كَأْيْ(بروزن كَعْي) ۵- كَاءٍ ( بروزن كَعٍ)**

كاين مركب ازكاف تشبيه (حرف‌جر) وای به‌پنج وجه خوانده ميشود البته دراينجا كاف معنای تشبيه‌را متضمن نيست ومتعلقی‌هم نداردرواقع زائد وغيرمتعلق به‌چيزی است ولی‌درعين حال عامل هست وبمعنای كم خبريه آمده است وغالباًتميز آن‌بامن(حرف‌جر)مجرورميشود اگرمجرورنباشدمنصوباً ذكرميگردد وممكن‌است

درموضع رفع وموضع نصب هم‌قرار گیرد.

**كَأيٍّ اَتـانِي رَجُلاً** **كَأيٍّ رَجُلاً رَأَيْتُ**

«كاى مبتدا، اتانى فعل فاعل مفعول، رجلا تميز،» «كاى مفعول محلا منصوب، رجلا تميز، رأيت فعل فاعل»

«چه بسيار آمده است مرا مردانى» «چه بسيار مردانى ديده‌ام من»

۱- **وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ اَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ** $\frac{۴۵}{۲۲}$ تركيب: «واوعطف، كاين مبتدا محلا مرفوع، من قرية جار ومجرور تميز، اهلكناها فعل فاعل مفعول واو حاليه، هي مبتدا، ظالمة خبر،»

۲- **وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ** $\frac{۱۴۶}{۳}$ تركيب: «واوعطف، كاين، مبتدا، من نبى جار ومجرور تميز قاتل فعل، معه ظرف مضاف ها مضاف اليه، ربيون فاعل، كثير صفت،»

۳- **وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لاتَحْمِلُ رِزْقَهَا اللهُ يَرْزُقُهَا وَاِيَّاكُمْ** $\frac{۱۰}{۲۹}$ تركيب: «واوعطف، كاين مبتدا، من دابة جار ومجرور تميز، لاتحمل فعل ضمير فاعل، رزقها مضاف ومضاف اليه مفعول، الله مبتدا، يرزقها فعل وفاعل مفعول، واوعطف، اياكم معطوف،»

۴- **وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمٰوَاتِ وَالأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ** $\frac{۱۰۵}{۱۲}$ تركيب: «واوعطف، كاين مبتدا، من آية جار ومجرور تميز، في السموات جار ومجرور، والارض معطوف، يمرون فعل ضمير فاعل، عليها جار ومجرور، واوعطف، هم مبتدا، عنها جار ومجرور، معرضون خبر،»

## «كَذَا»

كذا تميزش مفرد ومنصوب، ممكن است كنايه ازفعل ياحديث وياعدد مبهمى باشد وآنرا معنى ميكنيم «چقدرها» وغالباً باواو (مكرراً) ذكرميگردد.

**جَائَنِي كَذَا وَكَذَا رَجُلاً** (كنايه‌ازعدد) **قُلْتُ كَذَا وَكَذَا حَدِيثاً** كنايه‌ازجمله

كَكَمْ كَأَيِّ وَكَذَا وَيَنْتَصِبُ　　　تَمْيِيزُ ذَيْنِ اَوْبِهِ صِلْ مِنْ تُصِبْ

برای کنایه ازجمله ازدولفظ کَيْتَ وَذَيْتَ (مکرراً) نیزاستفاده میشود :

«قَالَ فُلانٌ كَيتَ وَكَيتَ وَفَعَلَ ذَيتَ وَذَيْتَ»

## فرق تمیز باحال

ازچند جهت بین حال وتمیز اختلاف هست که باتوجه بآن اختلافات یکی را میتوان ازدیگری تمیز وتشخیص داد بمنظور آشنائی ومقایسه بین این دواسم منصوب موارد اختلاف بشرح زیر تعیین میگردد .

۱ ـ درمبحث حال دیدیم تمام اقسام جمله (فعلیه ـ اسمیه ـ شبه جمله) حال واقع شدند ولی تمیز درهمه جا اسم مفرد بود .

۲ ـ حال مبین ومفسر هیئت ذی الحال درصورتیکه تمیز مفسر ومبین ذوات است

۳ ـ حال امکان داشت بطور متعدد ذکر شود تمیز تنها مفرد و امکان ندارد متعدد باشد .

٤ ـ حال بر ذی الحال مقدم میشود (البته درمواردی خاص) تمیز درهیچ حال مقدم نمیگردد (تمیز مقدم درشعر بندرت دیده میشود )

٥ ـ حال باید مشتق باشد (حتی اگر جامد میبود مؤول به مشتق میشد) درصورتیکه تمیز باید جامد باشد .

٦ ـ حال مؤکد است عامل را درصورتیکه تمیز مبین .

نباید ازنظر دور داشت که این دواسم ازجهاتی باهم یکسان هستند ۱ ـ هر دو نکره هستند ۲ ـ هر دو منصوب هستند ۳ ـ هر دو رافع ابهامند ٤ ـ هر دو فضله در کلامند. (مفاعیل خمسه حال مستثنی وتمیز را فضلات مینامند ـ فضله آنست که عمده در کلام نباشد)

اَتَهْجُرُ لَيْلَى بِالْفِرَاقِ حَبِيبَهَا　　　وَمَا كَانَ نَفْساً بِالْفِرَاقِ تَطِيبُ

همزه استفهام (انکاری) تهجر فعل لیلی فاعل ، بالفراق جار ومجرور ، حبیبها مضاف الیه ومضاف اضافه بها ، هامضاف الیه ، واو حالیه ، مانافیه ، کان زائده ، نفساً

تمیز، بالفراق جارومجرور، تطیب فعل‌ضمیر فاعل، (تمیز مقدم‌شده‌است)

(لیلی را سزاوار نیست که‌ازمحبوب خوددوری‌جویدزیرا ازدوری وجدائی‌فرح وانبساطی حاصل‌نیست)

## نمونه های دیگری از تمیز

١ - اَلسَّنَةُ اِثْنا عَشَرَ شَهْراً ترکیب: «السنة مبتدا، اثنا عشرخبر، شهراً تمیز،»

٢ - قَطَعْتُ اَحَدَعَشَرَغُصْناً ترکیب: «قطعت‌فعل‌ضمیر فاعل، احد عشر مفعول، غصناً تمیز،»(١)

٣- غَرَسْتُ فِی الْحَقْلِ عِشْرِینَ نَخْلَةً ترکیب: «غرست فعل ضمیر فاعل، فی الحقل جارومجرور، عشرین مفعول، نخلة‌تمیز»

٤ - قَرَأْتُ مِنَ الْکِتابِ خَمْسِینَ صَفْحَةً ترکیب: «قرائت فعل ضمیر فاعل، من الکتاب جارومجرور، خمسین‌مفعول، صفحة تمیز»

٥ - اِشْتَرَیْتُ ثَمانِینَ بُرْتُقالَةً ترکیب: «اشتریت فعل‌ضمیر فاعل، ثمانین مفعول، برتقالة‌تمیز» (٢)

٦- فِی الْحَدِیقَةِ ثَمانُونَ شَجَرَةً مِنَ الْمِشْمِشِ ترکیب: «فی‌الحدیقة جارومجرور خبرمقدم، ثمانون‌مبتدای‌مؤخر، شجرة‌تمیز، من‌المشمش‌جار ومجرور» (٣)

٧ - اَخَذْتُ خَمْساً وَعِشْرِینَ وَرْدَةً ترکیب: «اخذت‌فعل‌ضمیر فاعل، خمساً‌مفعول، واوعطف، عشرین معطوف، وردة تمیز»

٨ - باعَ التّاجِرُ تِسْعِینَ اِرْدَبّاً مِنَ الذُّرَةِ ترکیب: «باع‌فعل التاجرفاعل، تسعین مفعول، اردباً تمیز، من‌الذرة جارومجرور» (٤)

٩- لِلّهِ دَرُّهُ بَطَلاً. لِلّهِ دَرُّهُ مِنْ بَطَلٍ ترکیب: «للّه‌جار ومجرور خبر مقدم،

---

(١) غصن—جمع آن غصون—اغصان‌وغصنه بمعنای شاخه-(٢) برتقال‌در لغت برتقان‌هم ضبط‌شده-
(٣) مشمش — زردالو (٤) اردب ٢٤صاع.

دره مضاف‌ومضاف‌الیه مبتدای مؤخر ، بطلاتمیز ، من‌بطل‌جارومجرور »

**۱۰ - هُوَ اَعْلاهُم شَأناً وَاَکْثَرُهُم مالاً** ترکیب:«هومبتدا، اعلی‌خبرمضاف، هم مضاف‌الیه ، شاناًتمیز، واو ، عطف ، اکثرهم مضاف‌ومضاف‌الیه خبر ، مالاتمیز»

**۱۱ - کَفیٰ بِاللّٰهِ عالِماً** ترکیب:« کفی‌فعل‌باء زائده، اللّٰه‌لفظاًمجرور به باء محلا مرفوع فاعل ،عالماً تمیز »

**۱۲ - قالَ اللّٰهُ عَزَّ مِنْ قائِلٍ** ترکیب : «قال فعل‌اللّٰه فاعل ، عزفعل ضمیر فاعل، من‌قائل جارومجرور تمیز، «من بیانی‌است»

## شواهدی چند از آیات درمورد تمیز

**۱-فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ** $\frac{۸}{۹۹}$ ترکیب :«فاءعطف،من‌شرطیه‌محلامرفوع مبتدا، یعمل فعل‌ضمیر فاعل‌خبر ، مثقال مفعول مضاف‌ذرة مضاف الیه ، خیراًتمیز، یره فعل‌وفاعل مفعول ، »

**توضیح** (دراین آیه‌دال برمقداریعنی مثقال اضافه‌شده است‌بذرة که‌غیر تمیزاست خیراً بایدمنصوب باشد)

**۲ - وَکَمْ مِنْ قَرْیَةٍ اَهْلَکْناها** $\frac{۴}{۷}$ ترکیب : «واوعطف ،کم‌خبریه مبتدا، من قریه‌جارومجرورتمیز، اهلکناها فعل‌وفاعل ومفعول‌خبربرای کم»

**توضیح -** (کم خبریه تمیزش بامن‌مجرورشده وچون فعل بعد حامل ضمیراست لذاکم‌مبتدا است)

**۳ - وَکَمْ اَهْلَکْنا مِنْ قَرْیَةٍ بَطِرَتْ مَعیشَتَها** $\frac{۵۸}{۲۷}$ ترکیب : « واو عطف ؛ کم خبریه ، محلا منصوب مفعول ، اهلکنا فعل‌ضمیرفاعل ، من‌قریة جارومجروردرمحل نصب‌تمیزکم ، بطرت فعل‌ضمیر فاعل،معیشت منصوب بنزع‌خافض مضاف ، ها مضاف‌الیه»

**توضیح -** (کم‌خبریه است‌ومیبایستی‌تمیز آن مجرور باشد- گفته شدتمیزدرمحل نصب‌است علت‌اینست وقتی‌تمیز کم خبریه ازممیزش جداشود وکلمه

فاصله واقع شود مانندکم استفهامیه تمیز آن منصوب خواهد بود . « در معیشت فی درتقدیر است »)

۴ - وَسَخَّرَهاعليهم سبعَ ليالٍ و ثمانيةَ ايامٍ حُسوماً ۷/۶۹ ترکیب :«واوعطف، سخر فعل ضمیرفاعل ، هامفعول ، عليهم جارومجرور . سبع نايب مناب مفعول فيه، (ظرف) ليال تميز ، واوعطف ، ثمانيةظرف (نايب مناب ظرف) ايام تميز، حسوماً مفعول مطلق . براى تحسمهم محذوف، (حسوماً بمعناى متتابعة - دنبال هم )»

**توضیح** - (گفته شدتمیز ازسه تاده جمع است ومجرور بنابرهمین قاعده ليال وايام جمعند ومجرور درمبحث مفعول فیه گفته شد که مفعول فیه واقعی در اینگونه موارد همان تمیزی است که دنبال اعداد ذکرمیشود)

۵ - فَلَبِثَ فيهم الفَ سنةٍ الاخمسينَ عاماً ۱۴/۲۹ ترکیب : «فاء عطف، لبث فعل ضمیرفاعل، فیهم جارومجرور، الف نايب مناب مفعول فيه ، سنه تميز، الااستثنى خمسين مستثنى، عاماً تميز ، »

**توضیح** - (گفته شدتمیز هزار مفرداست ومجرور، وتمیز اعداد از یازده تانودونه مفرداست ومنصوب )

۶ - انّی رأیتُ احدعشر کوکباً ۴/۱۲ ترکیب : «ان ازحروف مشبهة بالفعل ياء اسم ان ، رأيت فعل ضميرفاعل ، احدعشر مفعول ،کوکباتمیز، جمله محلا مرفوع خبر براى ان ، »

**توضیح** - ( گفتیم اعداد مرکب هر دوجزء مبنی برفتح هستند بنابراین نصب احدعشر نه ازجهت این است که دنبال فعل رأیت واقع شده - تمیزاشاره شداز ۱۱ تا ۹۹ مفرداست ومنصوب (کوکباً مفرداست ومنصوب)

۷ - انّ هذا اخي له تِسعٌ و تِسعونَ نَعجةً ۲۳/۳۸ ترکیب :«ان ازحروف مشبهة بالفعل ،هذا اسم ان، اخی مضاف ومضاف اليه خبر ان، له جارومجرورخبر مقدم، تسع مبتدای مؤخر ، واوعطف ؛ تسعون معطوف ،نعجة تميز،»

**توضیح** ( شاهدبرای اعداد معطوف است که تمیز آنها هم مانند اعدادمرکب مفرداست ومنصوب)

**۸- وَلَبِثُوا فِي كَهفِهِمْ ثَلاثَ مِاْةٍ سِنِينَ وَازدَادُوا تِسْعاً** ۲۵/۱۸ ترکیب : «واو عطف، لبثوا فعل ضمیر فاعل ، فی کهف جار ومجرور ومضاف ، اضافه به هم، هم مضاف الیه، ثلاث مأه نایب عناب مفعول فیه، سنین بدل، یاعطف بیان از ثلاث مأه ؛ واوعطف ، ازدادو فعل ضمیر فاعل ،تسعاً مفعول»

**توضیح** - (درموردکلمه سنین ازجهت اینکه بطورجمع ذکر شده در ترکیب آن نظرهای مختلفی میتوان داد ۱- گفته شده بدل یاعطف بیان باشد از ثلاث مأه ۲ - مضاف الیه باشداز اضافه ثلاث مأه بسوی آن ،)

**۹ - كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ** ۲۵/۴۴ ترکیب : « کم خبریه محلا منصوب صفت برای موصوف محذوف ، (شیئاً کثیراً ترکوا) ترکوا فعل ضمیر فاعل ، من جنات جار ومجرور، وعیون عطف به جنات ، تمیز کم»

**توضیح** - (چون فعل ترکوا متعدی است وبه ضمیری هم مشغول نیست لذا کم منصوب است بعنوان صفت مفعول محذوف ترکوا - معطوف این تمیز یعنی جنات درآیه شریفه زیاداست «وزروع ومقام کریم ونعمة کانوا فیها فاکهین »)

**۱۰- رَبَّنَا وَسِعتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْماً** ۷/۴۰ ترکیب : «رب منادابرای حرف ندای محذوف «یا» اضافه به نا ، نا مضاف الیه، وسعت فعل ضمیر فاعل کل مفعول،مضاف،شیء مضاف الیه، رحمة تمیز، واوعطف،علماً تمیز ،»

**توضیح** - (دراین آیه شریفه دوتمیز ذکرشده است )

**۱۱-وَفَجَّرْنَا الأَرْضَ عُيُوناً فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ** ۱۲/۵۴ ترکیب :«واو عطف، فجرنا فعل ضمیر فاعل، الارض مفعول، عیوناً تمیز، فاءعطف ، التقی فعل، الماء فاعل، علی امر جار ومجرور، محلاًمنصوب حال، قد تحقیقیه ، قدر فعل مجهول، ضمیر نایب مفعول ، »

**توضیح** (درمورد تمیز عیوناً میتوان آنرا منصوب خواند بکندن حرف جر با، «بعیون» ومیتوان آنرا حال دانست)

**۱۲- قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا** $\frac{۱۰۳}{۱۸}$ ترکیب قل فعل ضمیر فاعل، هل استفهام ننبئا فعل ضمیر فاعل کم مفعول، بالاخسرین جار و مجرور، اعمالا تمیز)

**توضیح** - (تمیزی که بعد از افعل التفضیل ذکر شود از نوع تمیز نسبت است بنابر این اعمالا تمیز نسبت است)

**۱۳- أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا** $\frac{۷۳}{۱۹}$ ترکیب «ای استفهامیه مبتدا مضاف اضافه به الفریقین، الفریقین مضاف الیه، خیر خبر، مقاماً تمیز، واو عطف، احسن عطف به خیر، ندیاً تمیز،»

**توضیح** - (دراین آیه شریفه دو تمیز برای دو افعل التفضیل آمده است ۱- خیر (اخیر) ۲ ـ احسن ندی بمعنای مجلس)

**۱۴ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئْيًا** $\frac{۷۴}{۱۹}$ ترکیب: «هم مبتدا، احسن خبر، اثا ثاً، تمیز، واو عطف، رئیاً عطف به اثاثاً»

**توضیح** (اثاثاً دراین آیه شریفه تمیزی است از افعل التفضیل احسن قبلا گفته شد این نوع تمیز را تمیز نسبت گویند رئیاً بمعنای هیئت)

**۱۵- قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا** $\frac{۷۷}{۱۲}$ ترکیب: «قال فعل ضمیر فاعل، انتم مبتدا، شر خبر، مکاناً تمیز،»

**توضیح** (مکاناً تمیز نسبت است از کلمه شر که افعل التفضیل است «اشرر»)

**۱۶ - وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا** $\frac{۱۶۰}{۷}$ ترکیب: «واو عطف، قطعنا فعل ضمیر فاعل، هم مفعول اول، اثنتی عشرة مفعول دوم، اسباطا بدل از اثنتی عشرة، یا تمیز، بنابر اینکه وضع آن بجای قبیلة باشد، امماً بدل از اسباط»

توضیح - (درمورد آیه فوق ازجهت اینکه تمیز اعداد مرکب میبایستی مفرد ومنصوب باشد بجای اسباط که جمع ذکر شده لفظ قبیله رااختیار کرده‌اند البته این دروقتی است که آنراتمیز بگیریم واگر بدل فرض شود الزامی باین تقدیر نیست ـ قطعنا رابمعنای صیرنا گرفته‌اند که برای آن دو مفعول فرض شده)

۱۷ ـ اصحابُ الجنةِ یومئذٍ خیرٌ مستقراً واحسنُ مقیلاً $\frac{۲۴}{۲۵}$ ترکیب: «اصحاب الجنة مضاف ومضاف‌الیه مبتدا ، یومئذ ظرف ، خیرخبر ، مستقراً تمیز، واوعطف، احسن عطف به خیر ، مقیلاتمیز ،»

توضیح - (تنوین دریومئذبدل ازمضاف‌الیه محذوف است «یوم اذ کان کذا » مستقراً ومقیلا نیزهردو بمعنای منزل وموضع آمده‌است)

۱۸ ـ انّها ساءت مستقراً ومقاماً $\frac{۶۶}{۲۵}$ ترکیب :«ان‌ازحروف‌مشبهة بالفعل هااسم‌ان، ساءت فعل‌ذم‌ضمیر فاعل، مستقراً تمیز، واوعطف، مقاماً عطف‌به مستقراً ، جمله خبربرای‌ان ،»

توضیح - (دراین جمله‌مخصوص‌به‌ذم «جهنم» محذوف‌است‌واسم نکره منصوب «مستقراً» آنرا تفسیرمیکند این‌ازمواردی‌است که‌درکلام حتماً تمیز وجود دارد)

۱۹ ـ وهم لکم عدوٌّ بئسَ للظّالمینَ بدلاً $\frac{۵۰}{۱۸}$ ترکیب : «واوحالیه،هم‌مبتدا لکم جارومجرور خبرمقدم،عدو مبتدای مؤخر،بئس ازافعال ذم ضمیر فاعل،للظالمین جارومجرور ، بدلاتمیز ، »

توضیح - (این جمله نیز مانند جمله‌فوق‌است الااینکه فعل ذم بئس میباشد)

✫ ✫ ✫

## استثناء

استثناء مصدر باب استفعال ثلاثی آن ثنی، فعلی است متعدی بمعانی مختلفه آمده است : ازجمله: عطف ـ رجع ـ طوی ـ کفّ ، دراینجا ازذکر مصدر «استثناء» اسم مفعول یعنی مستثنی» اراده شده است زیرا بحث راجع به اسم منصوبی است که بعنوان مستثنی بعدازادوات استثناء قرارمیگیرد ، معنای استثناء اخراج بعض است ازکل وبهمین جهت مستثنی راچنین تعریف کرده‌اند .

**المستثنی ماخرج من حکم ماقبله باحدی ادوات الاستثناء .**

مستثنی اسمی است که بوسیله یکی ازادوات استثناء، ازحکم ماقبل خارج شود.

دربعضی ازکتب نحویین استثناء مورد تعریف قرارگرفته ودرتعریف آن چنین گفته‌اند :

**الاستثناء هواخراج الاسم الواقع بعد « الاّ » من حکم ماقبلها**

استثناء، خارج کردن اسم بعداز الااست ازحکم ماقبل آن .

**۱ ـ مستثنی ۲ ـ مستثنی منه ۳ ـ آلت استثناء «اداة»**

باسه موضوع فوق یك جمله استثنائی تشکیل میشود .

۱ ـ مستثنی آن اسمی است که بعدازادوات استثناء ذکرمیشود .

۲ ـ مستثنی منه آن حکم کلی است که نفیاً یا اثباتاً قبل از ادوات استثناء در باره فرد یاافرادی عنوان میگردد .

۳ ـ ادوات استثناء آن کلماتی هستندکه استثناء بوسیله آنها صورت میگیرد .

### ادوات استثناء

**(۱) الاّ (۲) غیر وسوی (۳) سُوی (۴) سَواء (۵) سِواء (۶) خلا (۷) عدا (۸) حاشا**

این ادوات ازجهت تغلیب، حروف نامیده میشوندلکن باتفاق «الا» حرف «خلا» «عدا»

و«حاشا» مترددبین‌فعل وحرف، وبقیه‌اسمند(گاهی عدا وخلا دراستثناء‌با ما مصدریه «ماعدا ما خلا» ذکر میشوند دراین حـال متعیناً فعلند)

## سه مثال بعنوان نمونه

۱- جاءَ التَّلامیذُ (مستثنی‌منه) الّا(اداة) تلمیذاً(مستثنی)(شاگردان آمدندمگریکی)

۲-ماجاءَ التَّلامیذُ(مستثنی‌منه) الّا (اداة)تلمیذٌ (مستثنی)(نیامدندشاگردان‌مگریکی)

۳-ماجاءَ التَّلامیذُ(مستثنی‌منه)سوی(اداة)تلمیذٍ(مستثنی)(نیامدندشاگردان‌مگریکی)

بطوریکه‌درسه‌مثال فوق دیده‌میشود مستثنای جمله‌اول‌منصوب «تلمیذاً»دومی مرفوع «تلمیذ» وسومی مجروراست«تلمیذ» بنا براین مستثنی ممکن است منصوب مرفوع - یامجرورباشد .

## مستثنای منصوب

مستثنی در موارد ذیل‌منصوب است ( وجوباً )

۱ - وقتیکه درکلام تام موجب واقع باشد(مستثنی منه وقتی درکلام‌بودمنفی هم نبود بآن تام‌موجب گفته‌میشود )

۲ - دروقتیکه مستثنی برمستثنی‌منه‌مقدم‌باشد ( بندرت مستثنی برمستثنی‌منه مقدم میشود )

۳ - دروقتیکه مستثنی منقطع باشد(دروقتیکه‌مستثنی‌ازجنس‌مستثنی‌منه‌باشد آنرامتصل‌ودروقتیکه‌نباشد آنرامنقطع مینامند)

### مثالی چنداز‌قسم اول ( کلام تام موجب )

۱- اَتانی القومُ الّازیداً

اتا فعل‌نون وقایه‌یاء مفعول، قوم فاعل ،الااداةاستثناء زیداًمستثنی.

۲ -رایت القومَ الّازیداً

رایت فعل‌ضمیر فاعل؛ قوم مفعول ، الا اداة استثناء زیداًمستثنی .

۳ - مررتُ بِالقومِ الّازیداً

«مررت فعل‌ضمیر فاعل بالقوم جارومجرور الا اداةاستثناء زیداً مستثنی»

۱ -قامَ‌القومُ‌خلا زیداً

قام‌فعل قوم فاعل،خلااداةاستثناء ، زیداًمستثنی.

۲ - رایت القومَ‌خلازیداً

رأیت‌فعل ضمیرفاعل ، قوم مفعول، خلااداة استثناء زیداً مستثنی.

**۳- مَرَرْتُ بِالْقَوْمِ خَلَا زَيْداً**

«مررت فعل ضمیر فاعل، بالقوم جار و مجرور، خلا اداة استثناء زيداً مستثنی»

**۱- جَاءَ الْقَوْمُ عَدَا زَيْداً** **۲- أَكْرَمْتُ الْقَوْمَ عَدَا زَيْداً**

**۳- مَرَرْتُ بِالْقَوْمِ عَدَا زَيْداً**

در کلام تام موجب مستثنای بالا نصبش واجب است چه متصل باشد چه منقطع

«مثال منقطع هنوز ذکر نشده»

**۱- حُكْمُ الْمُسْتَثْنَى بِالْأَ النَّصْبُ إِنْ وَقَعَ بَعْدَ تَمَامِ الْكَلَامِ سَوَاءٌ كَانَ مُتَّصِلاً أَوْ مُنْقَطِعاً**

در کلام تام «موجب یا منفی» مستثنای به عدا و خلا نصبش واجب است زیرا عدا و خلا دو فعل ماضی هستند که فاعل در آندو ضمیر مستتر و اسمی که بعد از آنها بعنوان مستثنی ذکر میگردد مفعول است «مثال منفی هنوز ذکر نشده»

**۲- وَإِنَّمَا كَانَ الْمُسْتَثْنَى بِهِمَا مَنْصُوباً، لِأَنَّهُمَا فِعْلَانِ مَاضِيَانِ وَفَاعِلُهُمَا مُضْمَرٌ مُسْتَتِرٌ فَانْتِصَابُ مَا بَعْدَهُمَا بِأَنَّهُ مَفْعُولٌ.**

تذکر - فعل خلا لازم است فقط در این باب متعدی میشود اما عدا فعلی است که دراصل متعدی است.

مثالی چند از قسم دوم «تقدیم مستثنی بر مستثنی منه»

**۱- مَا جَاءَنِي إِلَّا زَيْداً أَحَدٌ**

ما نافیه، جاء فعل نون وقایه یاء مفعول الا اداة استثناء زیداً مستثنی، احد فاعل

**۲- مَا رَأَيْتُ إِلَّا زَيْداً أَحَداً**

ما نافیه رأیت فعل ضمیر فاعل، الا اداة استثناء زیدا مستثنی احدا مفعول

**۳- مَا مَرَرْتُ إِلَّا زَيْداً بِأَحَدٍ**

«ما نافیه، مررت فعل ضمیر فاعل، الا اداة استثناء، زیدا مستثنی، باحد جار و مجرور مفعول»

**۴- مَا وَقَفَ إِلَّا التِّلْمِيذَ أَحَدٌ**

ما نافیه، وقف فعل، الا اداة استثناء، التلمیذ مستثنی، احد فاعل

**۵- مَا صَرَّفَ إِلَّا الْمَاضِيَ شَيْئاً**

ما نافیه، صرف فعل ضمیر فاعل، الا اداة استثناء الماضی مستثنی شیئاً مفعول

## ۶- ما توجَّه الّا الخیرُ بشیءٍ

«ما نافیه، توجه فعل ضمیر فاعل الا اداة استثناء، الخیر مستثنی بشیء جار و مجرور»

وَمالِیَ الّا آلَ احمدَ شیعةٌ     وَمالِیَ الّا مذهبَ الحقِّ مذهبُ

واو عطف، ما نافیه، لی جار و مجرور خبر مقدم، الا اداة استثناء، آل احمد مضاف و مضاف الیه مستثنی، شیعة مبتدای مؤخر مستثنی منه «ترکیب بقیه هم همین است»

**توضیح** بنظر بعضی از نحویین ما را در بیت فوق میتوان مشبهة بلیس گرفت الا اینکه طریق صحیح اینست که مبتدا و خبر باشد زیرا خبر بر مبتدا مقدم است ما مشبهة بلیس در وقتی عمل میکند که مبتدا و خبر بترتیب بدنبال آن ذکر شوند.

### مثالی چند از قسم سوم «مستثنای منقطع»

**۱- ما زادَ هذا المالُ الّا النّقصَ**

ما نافیه، زاد فعل هذا فاعل، المال عطف بیان الا اداة استثناء النقص مستثنی

**۲- ما احترقَتِ الدّارُ الّا الثّیابَ**

ما نافیه احترقت فعل، الدار فاعل، الا اداة استثناء الثیاب مستثنی

**۳- عادَ الغائبونَ الّا دوابَّهم**

«عاد فعل الغائبون فاعل، الا اداة استثناء، دوابهم مستثنی»

**۴- قامَ القومُ الّا حماراً**

قام فعل القوم فاعل، الا اداة استثناء حماراً مستثنی.

**۵- ضربتُ القومَ الّا حماراً**

ضربت فعل ضمیر فاعل، قوم مفعول الا اداة استثناء حما را مستثنی.

**۶- مررتُ بالقومِ الّا حماراً**

«مررت فعل ضمیر فاعل، بالقوم جار و مجرور، الا اداة استثناء، حمارا مستثنی»

**هذا مکانٌ لیس فیه احدٌ الّا البومَ والغربانَ** ترکیب: «هذا مبتدا، مکان خبر، لیس از افعال ناقصه، فیه جار و مجرور خبر مقدم، احد اسم مؤخر، الا اداة استثناء البوم مستثنی، واو عطف، الغربان عطف به البوم»

### مستثنای معرب (مرفوع - منصوب - مجرور)

درموارد ذیل اعراب مستثنی قابل تغییر است.

۱- مستثنی در کلام تام غیرموجب باشد «تام گفته شد آنست که مستثنی منه در کلام باشد»

۲ - مستثنی در کلام غیر تام غیرموجب باشد «اصطلاحاً بغیر تام یعنی آنکه مستثنی منه در کلام نباشد مفـرغ گفته‌میشود»

مثال از نوع اول (تام غیرموجب)

۱ - مَا سَمِعَ اَحَدٌ اِلَّا التِّلْمِیذُ (مرفوع)
ما نافیه ، سمع فعل احد فاعل ، الاداة استثناء، تلمیذ بدل از احد .

۲- مَا رَاَیْتُ اَحَداً اِلَّا التِّلْمِیذَ (منصوب)
ما نافیه، رایت فعل ضمیر فاعل، احداً مفعول، الاداة استثناء تلمیذ بدل .

۳- مَا مَرَرْتُ بِاَحَدٍ اِلَّا التِّلْمِیذِ (مجرور)
«ما نافیه ، مررت فعل ضمیر فاعل، باحد جار و مجرور، الاداة استثناء، تلمیذ بدل»

۴- مَا جَاءَ اَحَدٌ اِلَّا عَلِیٌّ (مرفوع) ۵- مَا رَاَیْتُ اَحَداً اِلَّا عَلِیّاً (منصوب)

۶- مَا مَرَرْتُ بِاَحَدٍ اِلَّا بِعَلِیٍّ (مجرور) ۷- مَا جَاءَ اَحَدٌ اِلَّا عَلِیّاً (منصوب)

۷- مَا رَاَیْتُ اَحَداً اِلَّا عَلِیّاً (منصوب) ۹- مَا مَرَرْتُ بِاَحَدٍ اِلَّا عَلِیّاً (منصوب)

دراین نوع مستثنی میتوان مستثنی راتابع اعراب مستثنی منه قرارداد «مثال ۱ - تا ٦ -» ومیتوان آنرا بعنوان مستثنی منصوب کرد .

مثال از نوع دوم (غیر تام غیر موجب)

۱- مَا سَمِعَ اِلَّا التِّلْمِیذُ
«ما نافیه ،سمع فعل، الاداة استثناء، تلمیذ فاعل،»

۲- مَا رَاَیْتُ اِلَّا تِلْمِیذاً
ما نافیه ، رأیت فعل ضمیر فاعل، الاداة استثناء ، تلمیذا مفعول .

۳- مَا مَرَرْتُ اِلَّا بِتِلْمِیذٍ
ما نافیه ،مررت فعل ضمیر فاعل، الاداة استثناء بتلمیذ جار و مجرور .

۴- مَا جَاءَ اِلَّا فَارِسٌ «فاعل» ۵- مَا رَاَیْتُ اِلَّا فَارِساً «مفعول»

٦- مَا مَرَرْتُ اِلَّا بِفَارِسٍ «جارومجرور»

درقسم اخیر مستثنی رانمیتوان منصوباً ذکر کرد زیرا مستثنی دراینگونه موارد معمول فعلی است که درجلو ذکرشده است .

# کلیه اقسام مستثنای بالا

بنا بر آنچه گذشت کلیه اقسام مستثنای بالا از این شش قسم ذیل تجاوز نخواهد کرد.

١- «تام موجب» اَتانی القَوْمُ الّا زَیْداً اَوْ غیرَ زَیْدٍ (بنصب غیر)

(بنصب مستثنی «وجوباً»)

٢- «تام غیر موجب» ما سَمِعَ اَحَدٌ الّا تِلْمیذٌ اَوْ غیرُ تِلْمیذٍ (برفع غیر)

(برفع مستثنی «جوازاً» بنابر بدلیت)

٢- «تام غیر موجب» ما رَاَیْتُ اَحَداً الّا تِلْمیذاً اَوْ غیرَ تِلْمیذٍ (بنصب غیر)

(بنصب مستثنی «جوازاً» بنابر بدلیت)

٢- «تام غیر موجب» ما مَرَرْتُ بِاَحَدٍ الّا تِلْمیذٍ اَوْ غیرِ تِلْمیذٍ (بجر غیر)

(بجر تلمیذ «جوازاً» بنابر بدلیت)

٢- «تام غیر موجب» ما سَمِعَ اَحَدٌ الّا تِلْمیذاً اَوْ غیرَ تِلْمیذٍ (بنصب غیر)

(بنصب تلمیذ «جوازاً» بنابر استثناء)

٢- «تام غیر موجب» ما رَاَیْتُ اَحَداً الّا تِلْمیذاً اَوْ غیرَ تِلْمیذٍ (بنصب غیر)

(بنصب تلمیذ «جوازاً» بنابر استثناء)

٢- «تام غیر موجب» ما مَرَرْتُ بِاَحَدٍ الّا تِلْمیذاً اَوْ غیرَ تِلْمیذٍ (بنصب غیر)

(بنصب تلمیذ «جوازاً» بنابر استثناء)

٣- «منقطع موجب» قامَ القَوْمُ الّا حِماراً اَوْ غیرَ حِمارٍ (بنصب غیر)

(بنصب حمار «وجوباً» بنابر استثناء)

٤- «منقطع غیر موجب» ما زادَ هذَا المالُ الّا النَّقْصَ اَوْ غیرَ النَّقْصِ (بنصب غیر)

(بنصب نقص «وجوباً» بنابر استثناء)

٥- «غیر موجب مقدم» ما جاءَنی الّا زَیْداً اَحَدٌ اَوْ غیرَ زَیْدٍ (بنصب غیر)

(بنصب زید «وجوباً» بنابر استثناء)

۶ - «غیر تام غیر موجب» مَا سَمِعَ الاّ التِّلْمِیذُ اَوْ غَیرُ تِلْمِیذٍ (برفع غیر)

(برفع مستثنی «وجوباً» بنابر فاعلیت)

۶ - «غیر تام غیر موجب» ما رَایتُ الاّ تِلْمِیذاً اَوْ غَیرَ تِلْمِیذٍ (بنصب غیر)

(بنصب مستثنی «وجوباً» بنابر مفعولیت)

۶ - «غیر تام غیر موجب» مامررتُ الاّ بتلمیذٍ اَوْ غَیرِ تلمیذٍ (بجر غیر)

(بجر مستثنی «وجوباً» بنابر مجروریت)

# اصطلاحات باب استثناء

**۱- تام موجب ۲ - تام غیر موجب ۳ - منقطع موجب ۴- منقطع غیر موجب**

**۵ - غیر موجب مقدم ۶ - غیر تام غیر موجب.**

ازتوجه بامثله فوق قواعد ذیل بدست میآید.

۱- مستثنی بالارا درچهارمورد باید نصب داد ( تام موجب) ( منقطع موجب ) (منقطع غیرموجب) (غیر موجب مقدم) یعنی موردی که مستثنی مقدم است .

۲ - مستثنی بالارا دریك مورد مختاریم نصب دهیم ومختاریم باعراب مستثنی منه حرکت دهیم (تام غیر موجب)

۳ - مستثنای غیر تام موجب مورد استعمال ندارد یعنی نمیتوان گفت «جاء الازیدا»

۴ - مستثنای بغیر بعنوان مضاف الیه همیشه مجرور است زیرا غیر واسماء نظیر آن (سوی- سواء) اضافه میشوند .

۵ - اعراب خود غیر درتمام مواردعیناً مانند اعراب مستثنای بالا است ، واسماء نظایر غیر هم همینطور هستند الااینکه درسوی اعراب مقدر است .

۶- درمستثنای بعداوخلا فرض فعل مستثنی رامنصوب وفرض حرف مجرور میکنند .

۷ - مستثنی بسه حال «رفع- نصب - وجر» ذکر میگردد الااینکه باید قواعد رارعایت کرد .

## مستثنای مجرور

**۱- ذهب القوم عدا زید**

ذهب فعل قوم فاعل ، عدا زید جار و مجرور.

**۲-ما ضربت سوی زید**

ما نافیه، ضربت فعل ضمیر فاعل ، سوی زید مضاف و مضاف الیه،

**۳-رایت القوم حاشا زید**

رایت فعل ضمیر فاعل، قوم مفعول ، حاشا زید ، جار و مجرور .

**۴-هل فی الدار احد غیر زید**

هل استفهامیه، فی الدار جار و مجرور خبر مقدم، احد مبتدای مؤخر، غیر زید مضاف و مضاف الیه.

**۵- ولا یقم احد خلا زید**

«واو عطف، لا ناهیه، یقم فعل احد فاعل ، خلا زید جار و مجرور»

درمقدمه این مبحث نمونه هائی از مستثنای منصوب ذکر گردید و ضمن بیان مستثنای «غیرتام» نیز به مستثنای مرفوع اشاره شد اینك بطوریکه در امثله فوق دیده میشود مستثنی مجرور شده است به حرف جر (عدا ـ خلا ـ حاشا) و باضافه غیر و سوی، یك وجه دیگر از مستثنای مجرور باقی است که در ذیل تحت عنوان «لاسیما» ذکر میگردد .

تذکر ـ استثنای غیر موجب آن استثنائی است که در آن حرف نفی یا نهی یا استفهام باشد بنابراین مثالهای دوم و چهارم و پنجم غیر موجب هستند .

**وغیر الموجب ما کان فیه حرف ناف او استفهام او نهی**

## لیس و لا یکون

**۱-قام القوم لیس زیداً ۲- قام القوم ولا یکون زیداً ۳-ما قام القوم لیس زیداً ۴- ماقام القوم ولا یکون زیداً**

دوفعل فوق رانیز در استثناء بکار میبرند بطوریکه میدانیم این دوفعل جزء افعال ناقصه بوده وعمل آنها رفع به اسم ونصب به خبر است درجملات فوق نیز هر دو عمل کرده زیداً که مستثنی است بعنوان خبر منصوب شده و اسم در آنها ضمیر مستتر است .

تذکر ـ درصورتیکه درجملات استثنائی بالا وغیر، ازلیس استفاده شود مستثنی رامیتوان حذف کرد :

**لیسَ غیرُ ذاكَ و لیسَ الّا ذاكَ** رامیتوان گفت **لیسَ غیرُ و لیسَ الّا**

## لاسیما

این اداة استثناء نیز که مرکب است از سه کلمه «لا ـ سیّ (مثل) و ما (الذی)» (۱) در مبحث استثناء مورد بحث واز آن در موارد تعظیم استفاده میشود مستثنای باین کلمه رادرصورتیکه مفرد موصوف باشد بسه حال میتوان قرائت کرد ۱ ـ مرفوعاً ۲ـ منصوباً ۳ ـ مجروراً حالت رفعی آن مستثنی خبر است برای مبتدای محذوف، حالت نصبی آن مستثنی منصوب است بعنوان تمیز، حالت جری آن مستثنی مجرور است باضافه سیّ بآن در حالت اخیر کلمه ما زائده موکده خواهد بود ( مارا موصوله یانکره موصوفه هم میتوان گرفت ) مثال:

**الامتحاناتُ صعبةٌ و لا سیّما امتحانٌ ( امتحانٍ ـ امتحاناً ) لم یستعدّ له التّلمیذُ .**

دراین بیت (گفته امریء القیس) که برای همین موضوع استشهاد میشود اسم بعداز لاسیما رافقط بدووجه قرائت کرده‌اند «مرفوعاً مجروراً»

**الارُبَّ یومٍ کانَ منهنَّ صالحٍ ولا سیّما یومٍ بدارةِ جلجلِ (۲)**

---

(۱) کلمه سی درلاسیما لفظاً و معناً مانند کلمه مثل است عین الفعل آن دراصل واو بوده و تثنیه آن سیان است درحال تثنیه ازاضافه مستغنی است همانطوریکه مثلان مستغنی است، دخول واو ودخول لا برسیما واجب است.

(۲) الا رامعانی مختلفه هست که ازمضمون جمله معانی مخصوص آن بدست میآید و اینك ازجملات ذیل معانی مختلفه آنرا میتوان فهمید «الامرکب است از همزه ولا»

۱ ـ «الا انهم هم السفهاء» (دراینجاحرف تنبیه است ودلالت برتحقیق ما بعد دارد) دراین مورد آنرا حرف استفتاح هم میگویند

۲ ـ «الا تنزل بنا» (دراینجاحرف عرض است که میتوان آنرا تقاضا نامید)

۳ ـ «الا تتوب و ترتد عن غیك» (دراینجاحرف تحضیض است که میتوان آنراعتاب نامید)

ترجمه بیت فوق ـ چه بسیاری ازایام که باآن عده بخوشی بسر بردیم بخصوص چقدر خوش بود آنروز که در آن مکان بودیم

نظریات نحویین درمورد عامل استثناء ـ ۱ ـ سیبویه میگوید عامل در مستثنی فعل مقدم است و میگوید اگر کسی هم گفت چگونه فعل لازم عامل نصب میشود جواب اینست بواسطه الا تقویت میشود.

۲ ـ ابوالعباس مبرد ـ زجاج وعده دیگر میگویند ناصب مستثنی الا میباشد بنابر فعل مقدر « استثنی »

درحالت رفعی «یوم» تقدیرش این است ولامثل الیوم الذی هویوم بدارة جلجل
درحالت جری مازائده است تقدیر اینست ولامثل یوم بدارة جلجل .
دربعضی موارد مستثنای لاسیما محذوف است وازقرینه مقام پیدااست
تَستَحِبُّ الصَّدَقَةُ فِي شَهرِ رمَضَانَ لاسِيَّما فِي العَشْرِ الاَواخِرِ (تقدیر این است واستحبابها فی العشر الاواخر)

تذکر - درزبان فارسی کلمه لاسیما در این گونه موارد « بخصوص » معنا میشود بنابراین حکم استثنا رابااین معنا که اخراج بعض ازکل باشد نمیتوان بر آن حمل کرد بلکه بایدگفت تأکید وتفضیل بعض است نسبت بر کل .

## شواهدی از آیات

۱-ومَالِاَحَدٍعِندَهُمِن نِعمَةٍ تُجزَی الاّابتِغاءَ وَجهِ رَبِّهِ الاَعلی $\frac{۱۹}{۹۲}$ ترکیب:

« واو عطف،ما نافیه،لاحد جار و مجرور خبر مقدم ، عند ظرف اضافه به ها ،هامضاف الیه . من زائده موکده ،نعمةلفظاًمجرور به من محلا مرفوع مبتدای مؤخر ، تجزی فعل مجهول ضمیر نایب فاعل محلا مجرورصفت برای نعمة (میتوان محلا مرفوع گرفت صفت برای نعمة که محلا مبتدااست)الااداةاستثناء، ابتغاء مستثنی مضاف اضافه به وجه ، وجه اضافه به رب،رب اضافه به ها ، هامضاف الیه، الاعلی صفت »

توضیح (این نوع استثنارامیتوان متصل ومیتوان منقطع گرفت در حقیقت جواب است ازسؤال مقدر بااین معنی «لایوتی ماله الاابتغاءوجه ربه الاعلی»دراین صورت ابتغاء مفعول له است-انفاق مال نمیکند مگر برای رضای پروردگار)

۲-مالَهُم بِهِ مِن عِلمٍ الاّاتِّبَاعَ الظَّنِّ $\frac{۱۵۷}{۴}$ ترکیب : «مانافیه،لهم جار و مجرور،خبرمقدم ، به جار ومجرورمن زائده موکده، علم لفظاً مجرور به من محلا مرفوع مبتدای مؤخر ، الااداةاستثناء ،

اتباع مستثنی مضاف،الظن مضاف‌الیه»

**توضیح** (این استثناء رامیتوان به‌تعبیری متصل و به‌تعبیری منقطع گرفت در هر دوحال مستثنی منصوب است و مضاف اگر منقطع فرض شود باید گفت ولکنهم یتبعون الظن)

**٣-مافعلوه الاّقلیل** $\frac{٦٦}{٤}$ ترکیب: «مانافیه،فعلوه فعل فاعل مفعول،الااداةاستثناء ، قلیل مستثنی»

**توضیح -** (حالت رفعی این مستثنی ازاین جهت‌است که قلیل بدل است ازفاعل فعل فعلوا چون استثناء غیر تام غیرموجب‌است مستثنی راغیر رفع بعنوان بدلیت نمیتوان قرائت کرد ( مستثنی درحقیقت فاعل است)

**٤- وما اوتیتم من العلم الاّ قلیلاً** $\frac{٨٥}{١٧}$ ترکیب : « واوعطف ،مانافیه،اوتیتم فعل مجهول،من العلم جار ومجرور نایب فاعل «من بیانیه است» الااداةاستثناء قلیلا مستثنی (نوع مستثنی‌تام غیرموجب است)

**توضیح** (باید توجه‌داشت چه دراین‌جمله وچه در جمله سوم قلیل صفت است که جایگزین موصوف شده .

**٥-ولا یلتفت منکم احدٌ الاّ امرأتك** $\frac{٨١}{١٢}$ ترکیب : «واو عطف ، لاناهیه ، یلتفت‌فعل،منکم جارومجرور، احد فاعل ،الااداة استثناء ، امرئه مستثنی مضاف ، کاف‌مضاف‌الیه ، »

**توضیح -**(این استثناء تام‌غیرموجب است ومستثنای آنرابدو وجه میتوان‌قرائت کرد، برفع بعنوان بدلیت‌ونصب بعنوان‌استثناء (قسم‌دوم اختیارشده‌است)

**٦-ومن یقنط من رحمة ربّه الاّ الضالّون** $\frac{٥٦}{١٥}$ ترکیب : «واوعطف،من استفهامیه مبتدا ، یقنط فعل‌ضمیرفاعل محلا مرفوع خبر ، من رحمة جارو مجرور مضاف‌اضافه برب ، رب اضافه‌به ها ، هامضـاف‌الیه ، الا اداةاستثناء ،الضالون مستثنی »

**توضیح -**(چون‌استثناء بااستفهام‌شروع ومستثنی منه‌درکلام‌نیست ،

استثناء غیرتام غیرموجب است ـ الضالون چون حالت رفعی است فاعل است برای یقنط)

۷- قَالَ لَاعَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ اِلَّا مَنْ رَحِمَ ۴۳/۱۱ ترکیب: «قال فعل ضمیر فاعل، لا نفی جنس، عاصم اسم لا، "خبر محذوف" الیوم مفعول فیه، من امر جار ومجرور، الله مضاف الیه، الا اداة استثناء من مستثنی، رحم فعل ضمیر فاعل»

**توضیح** - (استثناء چون با حرف نفی شروع شده است غیرموجب است و از جهت اینکه مستثنای منقطع است من محلا منصوب است)

۸- كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ ۸۸/۲۸ ترکیب: «کل شیء مضاف ومضاف الیه مبتدا؛ هالك خبر، الا اداة استثناء وجه مستثنی اضافه به ها، ها مضاف الیه»

**توضیح** - ( استثناء تام است و موجب بنابراین مستثنی منصوب است وجوباً )

۹- لَايَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ اُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ ۹۵/۴ ترکیب: «لا نافیه، یستوی فعل، القاعدون فاعل، من المؤمنین جار ومجرور، غیر بدل از قاعدون، مضاف اولی مضاف الیه غیر، ومضاف به الضرر، الضرر مضاف الیه، والمجاهدون عطف بقاعدون، فی سبیل جار ومجرور، الله مضاف الیه، باموال جار ومجرور، هم مضاف الیه، وانفسهم مضاف ومضاف الیه، معطوف»

**توضیح** (در این آیه غیر را به سه وجه قرائت کرده‌اند، برفع بدل یا صفت باشد برای قاعدون، بجر صفت برای مؤمنین، بنصب بنابر استثناء، در هر سه حال «غیر» مضاف است به اسم ما بعد)

۱۰- هَلْ يُهْلَكُ اِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ ۴۷/۶ ترکیب: «هل استفهام یهلک فعل مجهول، الا اداة حصر، القوم نایب فاعل، الضالمون صفت برای قوم»

**توضیح** ( این جمله استثنائی غیر موجب است چون باحرف استفهام شروع شده‌است وازجهتی‌هم که‌مستثنی‌منه در کلام‌نیست بآن مستثنای مفرغ گفته‌میشود «هل‌استفهام انکاری‌است »)

**۱۱-لایَسْمَعُونَ فِیهَا لَغْواً اِلَّاسَلَاماً** $\frac{۶۲}{۱۹}$ ترکیب : «لانافیه‌یسمعون‌فعل‌ضمیر فاعل،فیها جارومجرور، لغوا مفعول،الاداة استثناء،سلاماً مستثنی»

**توضیح** ( این استثناء ازجهت اینکه باحرف نفی شروع شده غیر موجب است وازجهت‌اینکه مستثنی ازجنس مستثنی منه نیست منقطع است) (منقطع غیرموجب)

**اَلاکُلُّ شَیْیءٍ مَاخَلَا اللّٰهَ بَاطِلٌ          وَکُلُّ نَعِیمٍ لَامَحَالَةَ زَائِلٌ**

ترکیب : «الاداة استفتاح ، کل‌شیيء مضاف ومضاف الیه مبتدا ، ما مصدریه ، خلافعل ماضی ضمیر فاعل، الله مفعول ، جمله محلامنصوب حال ( متجاوزالله) باطل‌خبر »

**توضیح -** (اشاره‌شد باینکه‌دروقتی که‌درعدا وخلا«ما»مصدریه داخل شود نصب واجب است زیرا در این‌حال هردو فعلند)

ترکیب : « واو عطف ، کل‌نعیم‌مضاف ومضاف الیه مبتدا ، لانفی جنس‌محالة اسم لا ، خبرمحذوف (موجودة) زائل خبربرای مبتدا»

**توضیح -** (لامحاله‌یعنی‌لاحیلة موجودة- گفته‌شد که‌خبرلاءنفی جنس غالباً محذوف است )

# منادی

## (المنصوب باللازم اضماره)

عنوان فوق عنوانی است که‌در مآخذ کتب نحوی‌برای منادی ذکر شده‌است منادی آن اسمیرا میگویند که‌بعداز یکی ازحروف ندا (اَ-یَا-اَیْ-اَیَا-هَیَا-وَا)واقع شود : درمورد اعراب منادی‌بصریین میگویند منادی یکی ازمفاعیل‌است واصل در منادی این‌است که منصوب باشد .

دراین مورد استشهاد سیبویه بقول عرب است که گفته شده «یاایاك» (بعدازحرف نداضمیر نصب بکار برده شده) ودرمورد «یا انت» نیز گفته اند : استعمال ضمیر رفع نظراً الی اللفظ بوده است، بنابراین بنظر اینان منصوب در ندا بدواعتبار منصوب است .

۱- منصوب فی اللفظ ۲ - منصوب فی المحل

منادای منصوب فی اللفظ بسه قسمت «مضاف - شبه مضاف - ونکره » ومنادای منصوب فی المحل بدوقسمت «معرفه قبل از ندا ومتعرف درندا» تقسیم میشود .

(۱- منادای مضاف)

**۱- یاعَبْدَاللّٰهِ اَقْبِلْ ۲- یاغُلامَ زَیْدٍ اِذْهَبْ ۳- یاعَبْدَامْرَأَةٍ تَعالَ ۴- یارَجُلَ سُوءٍ تُبْ**

دراین نوع منادی نصب واجب و بطوریکه درمثال می بینید نکره ومعرفه یکسان است.

( ۲ - منادای شبه مضاف)

**۱- یاخَیْراً مِنْ زَیْدٍ ۲- یاضارِباً زَیْداً ۳- یامَضْرُوباً غُلامُهُ ۴- یاحَسَناً وَجْهَ الْاَخِ**

حکم این نوع منادا نیز نصب است همانطوریکه منادای مضاف منصوب بود. (۱)

**توضیح** (زیدادرجمله دوم مفعول ضارب، وغلام درجمله سوم نایب فاعل مضروب، ووجه درجمله چهارم منصوب است بعنوان شبه مفعول .

۳-منادای نکره (نکره غیر مقصوده )

**۱ - یا غافِلاً وَالْمَوْتُ یَطْلُبُهُ ۲- یا رَجُلاً خُذْ بِیَدی ۳- یا مُؤْمِنِینَ**

این نوع ازمنادا نیزمنصوب است واسماء مثنی وجمع نیز مانند مفرد منصوب میشوند درجمله سوم مؤمنین درحالت نصبی است دراین نوع منادی فرد معینی مورد نظر نیست وبهمین جهت بنام نکره غیر مقصوده معرفی شده است بیت ذیل راکه عبد یغوث درحال اسیری گفته بعنوان شاهد درمنادای نکره غیرمقصوده ذکرمیکنند .

**فَیاراکِباً اِمّا عَرَضْتَ فَبَلِّغَنْ ندامایَ مِنْ نَجْرانَ اَنْ لاتَلاقِیا**

---

(۱) بین منادای مضاف وشبه مضاف ازسه وجه شباهت هست و بهمین لحاظ آنرا شبه مضاف نامیده اند:
وجه اول -اول عامل است دردوم همانطوریکه مضاف عامل بود درمضاف الیه .
وجه دوم -اسم اول مختص است بدومی همانطوریکه مضاف مختص است به مضاف الیه .
وجه سوم اسم ثانی ازتمام اول استهمانطوریکه مضاف الیه ازتمام مضاف است .
ندام و ندماء و ندمان جمع ندیم است که بمعنای رفیق و مصاحب است.

(ای سوار «شخص معینی مورد نظر گوینده نبوده» چون بمکه ومدینه رسیدی بـ فیقان وندیمانمن که ازنجران هستند بگوی که دیگر ملاقات میسر نیست)

۴-منادای مفرد معرفه (یامعرفه قبل ازندا)

یازیدُ، یازیدانِ، یازیدونَ، یایوسفُ، یاالله، یارحمنُ، یارحیمُ، یامحسنُ،

این نوع ازمنادی محلا منصوب است ولفظاً مرفوع ومبنی است به بناء عارض و چون مفرد دراین نوع منادی آنست که مضاف وشبه مضاف نباشد بنابراین تثنیه وجمع رانیز منادای مفرد معرفه شامل میشود الااینکه بایدتوجه داشت درتثنیه حالت رفعی باالف ونون ودرجمع باو ونون است درکتب نحوی عبارت «بنی علی ما کان یرفع به» اشاره بهمین است . (۱)

۵-منادای نکره مقصوده (یامتعرّف درنداء)

۱-یارجلُ ۲- یارجلانِ ۳-یارجالُ ۴-یامؤمنُ ۵-یامؤمنانِ ۶-یامؤمنونَ

این نوع منادی را متعرف درندامیگویندزیرااسم منادی قبلا نکره بوده ومانند قسم چهارم لفظاًمرفوع است ومحلا منصوب .

# اقسام منادی

۱-مضاف ۲-شبه مضاف ۳-نکره غیرمقصوده ۴-مفردمعرفه ۵- نکره مقصوده

بنابر آنچه گذشت اقسام منادی شامل پنج قسم فوق بوده که سه قسم آن لفظاً منصوب ودوقسم لفظاً مرفوع میبودوهرپنج قسم گفته شد که محلا بعنوان مفعولیت برای فعل مقدر منصوبند .

**سیبویه** منادا را مفعول به میداند وناصب منادی بنظر سیبویه فعل مقدر «ادعو» یا «ارید» میباشد که بواسطه وجودحرف ندا حذف شده است (ندا بافعل جمع نمیشود)

**مبرد** نصب منادی رابه حرف ندا میداندومیگویداین ندا نایب مناب وسد مسد

---

(۱) درمورد مبنی بودن منادای مفردمعرفه میگویندازاین جهة مبنی است که نازل به منزله وواقع درموقع کاف خطاب است وهمانطوریکه کاف خطاب مبنی ومعرفه است این هم مبنی ومعرفه است درواقع «یازید» بمنزله ادعوك میباشد

تذکر- دروقتیکه اسماء مبنیه مثل هذا وهؤلاء واسماء مقصوره مثل فتی واسماء منقوصه مثل قاضی منادی واقع شوندضمه مقدر است

فعل محذوف است بنابراین عامل و ناصب حرف ندا است .

نتیجه که ازاین دوسطر میتوان گرفت اینست که ندا ومنادائی مانند **«یازید»** جمله است الا اینکه بنظر سیبویه یك جزء جمله که فعل وفاعل باشد مقدر است ، به نظر مبرد نایب مناب یك جزء جمله در کلام است .

## توابع منادی

**صفت تأکید عطف بیان بدل معطوف**

هریك ازموضوعات فوق رامیتوان بعنوان تابع بعد ازمنادی ذکر کرد الا اینکه توابع اقسام منادی احکامشان مختلف است وهریك روی اصول خاصی اعراب میپذیرند .(۱)

### تابع منادای مفرد معرفه (حال مفرد آن)

**یازَیْدُ الطَّویلُ** ( صفت ) ترکیب:«یاحرف ندا،زیدمنادی،الطویل صفت مرفوع حملا علی اللفظ »

**یازَیْدُ الطَّویلَ** ( صفت ) ترکیب:«یاحرف ندا،زیدمنادی ،الطویل صفت منصوب حملا علی المحل »

**یاتَمیمُ اَجْمَعُونَ** (تأکید) ترکیب : «یاحرف ندا، تمیم منادی، اجمعون تأکید مرفوع حملا علی اللفظ »

**یاتَمیمُ اَجْمَعِینَ** (تأکید) ترکیب : «یاحرف ندا ، تمیم منادی اجمعین تأکید منصوب حملا علی المحل»

**یا زَیْدُ اَخانا** (عطف بیان) ترکیب : «یا حرف ندا ، زید منادی اخانا مضاف ومضاف الیه منادای مستقل بحذف حرف ندا »

**یا رَجُلُ زَیْدُ** ( بدل ) ترکیب : «یاحرف ندا، رجل منادی زید بدل درحکم منادای مستقل »

---

(۱) حکم تأکید عیناً مانند حکم صفت است بطوریکه در بالاذکر شده اینده و تابع رامیتوان بدو حرکت رفع و نصب قرائت کرد رفع آن حمل تابع بر لفظ است و نصب آن حمل تابع بر محل .

درمورد عطف بیان و بدل و همچنین معطوف تابع درحکم منادای مستقل است باین معنا همان اعرابی را که در حال داشتن «یا» خواهد داشت بآن باید داد بهمین جهة است که درمثال آخر (صفحه بعد) رجلا منصوب است

یازیدٌ و رجلٌ (معطوف) ترکیب :«یاحرف ندا، زیدمنادی، واوعطف، رجل معطوف مرفوع درحکم منادای مستقل»

یا زیدُ ورجلاً (معطوف) ترکیب : «یاحرف ندا، زیدمنادی واوعطف، رجلامعطوف منصوب درحکم منادای مستقل»(۱)

### تابع منادای مفرد معرفه (حال مضاف آن)

یاالله مالکَ الملك (صفت) ترکیب:«یاحرف ندا، الله منادی، مالك الملك مضاف ومضاف الیه منصوب درحکم منادای مضاف ،»

یازیدُ اخانا (صفت) ترکیب : «یاحرف ندا، زیدمنادی ، اخانامضاف و مضاف الیه منصوب درحکم منادای مضاف ،»

یا زیدُ نفسهُ (تأکید) ترکیب : «یاحرف ندا، زید منادی ، نفسه مضاف و مضاف الیه منصوب درحکم منادای مضاف»

یا تمیمُ کلّکمْ (تأکید) ترکیب :«یاحرف ندا،تمیم منادی ،کل تأکیدمضاف ومنصوب کم مضاف الیه درحکم منادای مضاف »

یاغلامُ اباعبْدالله (عطف بیان) ترکیب : «یاحرف ندا ، غلام منادی ، اباعبدالله مضاف ومضاف الیه، منصوب درحکم منادای مضاف ،»

یا زیدُغلامَ عمْرٍو (بدل)ترکیب : «یاحرف ندا ، زید منادی غلام عمرو مضاف و مضاف الیه منصوب درحکم منادای مضاف »

یا زیدُ وعبدَ الله (معطوف)ترکیب : «یاحرف ندا، زیدمنادی،واوعطف،عبدالله مضاف ومضاف الیه معطوف درحکم منادای مضاف »

یازیدُ واباعبْدالله (معطوف) ترکیب: «یاحرف ندا ،زید ، منادی، واوعطف ، اباعبدالله مضاف ومضاف الیه منصوب درحکم منادای مضاف»

---

(۱)معطوف درمنادای مفرد اگر دارای الف و لام باشدقرائت آن برفع و نصب هردو جایز است بهمین جهة ابن مالك«دون ال» رادر بیت مزبور (صفحه بعد) قید کرده است: کلمه «والطیر» را بهمین جهة درآیه شریفه*

ابن مالك درمورد این دوقسم تابع چنین میگوید :

**تابع ذی الضّم المضاف دون ال　　　الزمه نصباً کازید ذاالحیل**

**وماسواه ارفع او انصب واجعلا　　　کمستقل نسقاً و بدلاً**

منادای مفرد معرفه که مضموم است تابعش رادرصورتیکه مضاف و بدون الف ولام باشد بایدوجوباً نصب دادمانند «ازیدذاالحیل» ای زید صاحب حیله (ذاحالت نصبی را داراست ومضاف است به حیله)

درصورتیکه تابع مضاف نباشد آنرامیتوان بدوحرکت رفع ونصب قرائت کرد مگردرموردعطف نسق (معطوف) وبدل که این دو درحکم منادای مستقل هستند .

تذکر- منادای مفرد معرفه ونکره مقصوده را منادای مبنی، مضاف وشبه مضاف ونکره غیر مقصوده را «منادای معرب» هم میگویند .

## تابع منادای مضاف (منادای معرب)

١- **یا عبدَاللهِ الکریمَ** (صفت) ترکیب: «یا حرف ندا ، عبدالله مضاف، ومضاف الیه منادی، الکریم صفت منصوب ، »

٢- **یاذاالمالِ بکرٌ** (بدل) ترکیب ، «یاحرف ندا، ذالمال مضاف ومضاف الیه منادی ، بکر بدل مرفوع درحکم منادای مستقل ،»

٣- **یااخانا زیدٌ** (عطف بیان) ترکیب : «یاحرف ندا، اخانا مضاف ومضاف الیه منادی ، زیدعطف بیان مرفوع در حکم منادای مستقل،»

٤- **یاعبدَاللهِ ورجلاً** (معطوف) ترکیب: «یاحرف ندا، عبدالله مضاف ومضاف الیه منادی، واوعطف، رجلا معطوف ومنصوب درحکم منادای مستقل»

٥- **یاعبدَاللهِ ورجلُ** (معطوف) ترکیب : «یاحرف ندا، عبدالله مضاف ومضاف الیه منادی، واوعطف، رجل معطوف مرفوع درحکم منادای مستقل ،»

---

* «یاجبال اوبی معه والطیر» ( ١٠-٣٤ ) بدووجه خوانده اند .

«وان یکن مصحوب ال ما نسقا　　*　　ففیه وجهان و رفع ینتقی »

ترجمه- اگرعطف نسق دارای الف ولام باشددر آن دووجه جایزاست «رفع ونصب» (مختار عده رفع است )

# منادای مبهم و تابع آن

**۱-یاهذا الرجلُ**

یاحرف ندا، هذا منادی، الرجل صفت(۱)

**۲-یاایها الرسولُ**

یا حرف ندا، ای منادی، ها تنبیه، الرسول نعت

**۳-یاایتها النفس المطمئنة**

یاحرف ندا، اية منادی، ها تنبیه النفس صفت، مطمئنه صفت نفس

**۴-یاهؤلاء الرجالُ**

یاحرف ندا، هؤلاء منادی، الرجال صفت

**۵-یاهذا ذاالمال**

یاحرف ندا، هذا منادی، ذاالمال بدل

**۶- یاهذا زید**

یاحرف ندا، هذا منادی، زید بدل

**یا اللهُ**

(یاحرف ندا، الله منادی)

اسمی که منادی واقع میشود باید بدون الف والام باشد زیرا حرف ندا بمنزله الف ولام بوده وافاده تخصیص میکند تخصیص هم میدانیم نوعی از تعریف است باوجود یکی احتیاجی بدیگری نیست درواقع در منادا حرف ندابدل ازالف ولام خواهدبود امادرمورد اسم جلاله «الله» که حرف ندا در آن داخل میشود باید گفت الف ولام دراین اسم جزء کلمه شده است و تنها اسم الله است که با بودن الف ولام حرف ندادر آن داخل شده ومورد استشهاد است ـ **اللهم** نیز منادائی است مانند یاالله که درعوض حرف ندای محذوف میم مفتوح ذکر شده است، درموردی که اسم دارای الف ولام است و منادا واقع میشود برای امکان این امر از کلمه‌ای **یاهذا** استفاده میشود یکی ازاین دو کلمه بعداز حرف ندا ذکر شده منادی قرار میگیرد واسم مورد نظر بعدازآن ذکر شده وترکیب آن صفت یا عطف بیان خواهد بود تعیین این دوموضوع (صفت یاعطف بیان) بسته به وضع کلمه، واین نوع منادی است که بنام منادای مبهم خوانده میشود.

---

(۱) درمورد عنوان الرجل درمنادائی مانند «یاایها الرجل» ابن یعیش چنین میگوید: « واعلم ان حقيقة هذا النعت وماكان مثله في نحو هذا الرجل انما هو عطف بيان وقول النحويين انه نعت تقريب وذلك لان النعت تحليه الموصوف بمعنى فيه او في شيء من سببه وهذه اجناس فهي شرح وبيان الاول كالبدل و التأكيد فلذلك كان عطف بيان ولم يكن نعتاً » این صفت و آنچه بمانند این است درجمله مثل «هذا الرجل» عطف بیان است اینکه نحویین عنوان صفت باین نوع اسم داده‌اند یك نوع تقریب و تشبیه است . صفت باید بیان حال موصوف خودکند بآنچه دراواست یابآنچه درمتعلقات اواست این نوع از اسماء اسم جنس بوده مانند بدل وتاکید شارح ومبین اسم مذکور درقبلند پس عطف بیان خواهند بود نه نعت.

## وضع ابن وابنه

این دو اسم که بعنوان صفت ذکر میشوند اعرابشان درمنادای مفرد علم مانند منادای مضاف است یعنی باید آندو را بنصب قرائت کرد وهمین اعراب را خواهند داشت دروقتی که مضافند و برای علم یا برای کنیه و یا برای لقب صفت باشند ، چیزی که دراینجا باید بیشتر بدان توجه نمود اعراب خود منادی است که برخلاف قاعده میتواند ازحرکت نون ابن که مفتوح است متابعت کند بنابر این، این نوع منادی را بدو وجه میتوان قرائت کرد : «رفع و نصب» (۱)

۱- یاجعفرُ بنَ محمدٍ
ابن صفت واقع شده برای علم درحالیکه مضاف است برعلم دیگر

۲- یا علیَّ بنَ ابیطالب
ابن صفت است برای علم مضاف است بر کنیه

۳- یا حسینُ ابنَ امیرِ المؤمنین
(ابن صفت است برای علم و مضاف است بر لقب)

بنا بر آنچه گفته شد اعراب ابن در هر حال مانند منادی مضاف نصب است، و منادی را هم میتوان بدو حرکت رفع و نصب قرائت کرد : حالت رفع آن از آن جهت است که منادای مفرد معرفه باید مرفوعاً خوانده شود و حالت نصب آن از آن جهت است که منادی متابعت از حرکت نون ابن میکند برخلاف قاعده .

## نداء المضاف الی یاء المتکلم
( منادای مضاف به یاء )

درو قتیکه منادی اضافه شود به یاء متکلم اگر منادی از اسماء معتلّه باشد با اثبات یاء آنرا باید مفتوحاً قرائت کرد و اگر از اسماء صحیحه باشد میتوان آنرا به پنج وجه قرائت نمود .

---

(۱) اینکه درمورد منادای مفرد که دارای وصف ابن باشد گفته شد جایز است متابعتاً از فتحه نون ابن مفتوحا قرائت شود این برخلاف قاعده جاریه است درمبحث صفت و موصوف خواهید دید که صفت در اعراب متابعت از موصوف خواهد کرد دراینجا بعکس موصوف از صفت در اعراب متابعت میکند علت این است که ابن در این گونه اسماء حکم اسم واحدی را دارد .

بنابر این در آیه شریفه «اذقال الله یاعیسی بن مریم» (۱۱۵-۵) عیسی را به تعبیری میتوان در تقدیر مرفوع دانست و به تعبیری منصوب .

یاسیدی یاسیدی یاسید یاسید یاسیدا یامولای

یاعبدی یاعبدی یاعبد یاعبد یاعبدا یامقتدای

واجعل منادی صحّ ان یضف لیا کعبد عبدی عبد عبدا عبدیا

دواسم «اب وام» نیز درصورتیکه منادی واقع شوند و بریاء متکلم اضافه شوند به وجوه مختلفه میتوان آنها راقرائت کرد :

یاابتِ • یاابتَ • یاابتا • یاابتاه یاامتِ • یاامتَ • یاامتا • یاامتاه

این دومنادی دراصل یاابی و یاامی بوده است ، یاء متکلم حذف شده ودرعوض محذوف تاء بآن دو اضافه شده است یا ابتی و یاامتی هم گفته نمیشود بعلت اینکه جمع بین عوض ومعوض منه صحیح نیست(۱)

## منادای مندوب

در مورد نارضایتی ازپیش آمد ها برای اظهار درد والم و برای بیان غصه وغم باحرف ندای «وا» جمله تشکیل میگردد که منادای آن بنام منادای مندوب خوانده میشود (با حرف ندای «یا» نیز گاهی منادای مندوب ذکر میشود)

چون اظهار ندبه و بیان درد همیشه برای شخص یاشیء معلومی است لذامندوب هیچگاه نکره یامبهم نخواهد بود حتی اگر درمورد مصیبت باشد ندبه باشهر اسم مندوب اظهارمیشود وچون زنها صبر شان در تحمل مصائب کمتراست ندبه بیشتر اختصاص باین جماعت دارد .

۱ـ وامحمد ۲ـ وامحمدا ۳ـ وامحمداه

(۲) منادای مندوب رابسه وجه میتوان عنوان نمود ۱ـ برفع ۲ـ بالف ۳ـ بالف وهاء سکت

---

(۱) نوشته اند درمورد تاء در یاابت و یاامت سیبویه ازخلیل سؤال کرد خلیل جواب داد این تاء بمنزله هاء درعمه وخاله میباشد که برای تانیث است ودلیل اینکه تاء برای تانیث است اینست که در وقف یاابه و یاامه گفته میشود امادرامه چون مؤنث است بودن تاء اشکالی نداردو درابه هم برای مبالغه است همچنانکه درراویه وعلامه برای مبالغه است ،

(۲) مندوب لفظا یامحلا منصوب خواهد بود بفعل مقدر «اندب» که وجوبا محذوف است

در حالت اول از جهت حکم مانند منادای مفرد معرفه مبنی ومرفوع و در حالت دوم وسوم مانند منادای مضاف منصوب است .

**وامن حفر بئر زمزماه،واعبدالمطلباه ✿ وامن قلع باب خیبراه،واامیرالمؤمنیناه**

الف وهاء سکت در منادای مندوب گاهی بصله ملحق میشود واین در وقتی است که موصول خالی ازالف ولام باشد ودرموردشخصی باشد که امرصله منحصراً مربوط باواست مانند دومثال اول وگاهی‌هم ممکن‌است بآخر مضاف‌الیه ملحق گردد مانند دو مثال دوم .

**وَیُندَبُ الْمَوْصُولُ بِالَّذِی اشْتَهَر   کَبِئْر زَمْزَمٍ یَلِی وَامَنْ حَفَر**
**وَ مُنْتَهَی الْمَنْدُوبِ صِلْهُ بِالاَلِف   مَتْلُوَّهَا اِنْ کَانَ مِثْلَهَا حُذِف**

ان کان مثلها حذف : در آخر بیت اشاره باسمی است مانند **واموساه** که الف‌موسی حذف‌شده والف‌ندبه بجای آن ذکرشده است .

تذکر - هرمندوب منادی خواهد بود ولکن هرمنادی مندوب‌نخواهدبود .

**فَکُلُّ مَنْدُوبٍ مُنَادَی ✿ وَلَیْسَ کُلُّ مُنَادَی مَنْدُوباً**

## منادای مستغاث

در دفع بلا و مصیبت شخصی گاهی از شخص دیگری برای غیر یاری میطلبد دراین‌باب آنکه یاری میکند « مستغاث» وآنکه او را یاری‌میکنند «**مستغاث له**» گفته میشود ازآن جهت که استغاثه با یاء حرف نداشروع میشود آنرا **درمبحث** منادی ذکرکرده‌اند .

### حالات مستغاث و مستغاث له

مستغاث را بسه وجه میتوان عنوان کرد ۱ - مجروراً بالام مفتوح حرف جر (لفظاً چون محلا مانند منادی منصوبست ) ۲ - مرفوعاً (مانند منادای مفرد معرفه ) ۳ - مختوماً بالف .

مستغاث له‌را نیز میتوان‌بسه‌وجه عنوان‌کرد ۱ -مجروراً بالام‌مکسورحرف‌جر

۲ - بالام مفتوح حرف‌جر (در ضمائر) ۳- بامن حرف‌جر (اگر استغاثه برعلیه باشد)

**۱- یالَلحاکِمِ لِلمَظْلُومِ** ترکیب : « یا حرف ندا ، للحاکم لفظاً مجرور به لام محلا منصوب بفعل مقدرادعومستغاث ، للمظلوم جارومجرور مستغاث له ، »

**توضیح** - ( مستغاث بالام مفتوح حرف جر لفظاً مجرور است- مستغاث له با لام مکسور حرف جر مجرور شده است - ترجمه-( ای‌حاکم بفریاد مظلوم برس )

**۲- یا قَوْمُ لِلْغَرِیقِ** ترکیب : « یاحرف ندا ، قوم منادای مستغاث لفظاً مرفوع ومحلا منصوب بفعل مقدر ادعوا ، للغریق جارو مجرور ، مستغاث له ، »

**توضیح** - (منادای مستغاث مرفوعاً ذکرشده در واقع‌مثال برای حالت‌دوم مستغاث است‌ترجمه (ای‌قوم‌بفریاد غریق برسید )

**۳-یا یُوسُفا لِاَخِیکَ** ترکیب : « یا حرف ندا،یوسفا منادای‌مستغاث ، لاخیک جارومجرور ، کاف‌مضاف‌الیه مستغاث له ،»

**توضیح** (منادای مستغاث مختوماً بالف ذکرشده‌است در واقع مثال‌برای حالت سوم‌است ترجمه (ای‌یوسف بفریادبرادرت برس)

**۴- یالَلّٰهِ لَهُمْ** ترکیب : «یاحـرف نداه الله منادای مستغاث لفظاً مجرور به لام محلا منصوب بفعل مقدر ادعو ، لهم جار ومجرور مستغاث له ، »

**توضیح** (مستغاث بالام مفتوح مجروراست ومستغاث له چون ضمیر است‌بالام مفتوح مجرور شده درواقع ذکرمثال برای‌حالت دوم‌مستغاث له‌است ترجمه(ای خدا بفریادایشان برس )

**۵- یالَلاَبطالِ مِنَ العُتاةِ المُفسِدِینَ** ترکیب : «یاحرف‌ندا ، للابطال‌جارومجرور منـادای مستغاث لفظاً مجـرور به لام‌محلا منصوب ، من‌العتاة

جار ومجرور ، المفسدین صفت ، مستغاث علیه »

**توضیح** - (این‌مثال برای حالت سوم از مستغاث له است چون استغاثه برعلیه بوده بامن‌حرف جر مجرور شده‌است - ترجمه (ای شجاعان برشما است سرکوبی سرکشان‌مفسد )

۶ - **یاللناسِ الاغنیاءِ للفقیرِ** ترکیب : « یاحرف‌ندا ، للناس جار و مجرور مستغاث محلا منصوب ، الاغنیاء صفت ، للفقیر جار و مجرور مستغاث له ، »

**توضیح** - ( این نوع منادی هم ممکن‌است دارای تابع باشد و تابع ممکن است‌متابعت ازلفظ کند مجرورشود وممکن‌است متابعت از محل کند منصوب شود ترجمه- (ای مردم غنی‌فقیررا دریابید) .

تذکر ۱-دراستغاثه مستغاث رانمیتوان حذف‌کرد امامستغاث له ممکن است حذف‌گردد بنابراین‌درجمله چهارم«لهم»رامیتوان‌حذف‌کردوبه **یالله** اکتفا نمود .

تذکر۲-بنابراین‌تذکراگر جمله بدین عبارت باشد **یالزید**( با لام مفتوح ) مستغاث است واگربدین عبارت باشد **یالزید**( بالام مکسور ) مستغاث له است که مستغاث آن‌حذف شده‌است .

تذکر۳-همین لام بعدازیاءحرف‌ندا برای‌تعجب‌هم‌بکارمیرودمثلااگر آب‌زیادی دیده‌شود که‌سبب تعجب باشد گفته میشود .

یاللماء (بفتح لام ) ترجمه چقدر آب . (دربیت **ذیل** لام‌لك برای‌تعجب‌استعمال‌شده)

**فَیالَكَ مِنْ لَیلٍ کَأَنَّ نُجومَهُ ❁ بِأَمْراسِ کَتّانٍ اِلیٰ صُمِّ جَنْدَلِ**

ای‌عجب ازبعضی شبها که گوئی ستارگان آسمان در آن شبها با ریسمانهای کتانی به‌صخره‌های‌سخت‌بسته‌شده- کنایه‌است‌ازاین که‌برای‌مهمومین ومغمومین‌اینگونه شبهارا سحری‌نیست (بیت‌فوق‌درذیل این بیت نوشته‌شود )

**اَلا اَیُّهَا اللَّیلُ الطَّویلُ اَلا انْجَلی ❁ بِصُبْحٍ وَ مَا الاِصْباحُ مِنْكَ بِاَمْثَلِ**

ای‌شب طولانی ظلمانی آیاباطلوع صبح تاریکی رابرطرف نمیکنی (من‌اینرا

میگویم ولی معلوم نیست) که روز روشن در نزد من از شب تار بهتر باشد (زیرا هم وغم من در روز بیش از شب است)

اکثراً در وقتیکه منادی ایها باشد حرف ندای یا را حذف میکنند و در مورد منادای مضاف واسم علم هم زیاد میشود که حذف میگردد.

رَبَّنا لاتُؤاخِذْنا اِنْ نَسِینا اَوْاَخْطَأْنا $\frac{۲۸۶}{۲}$ ترجمه ( پروردگار ما اگر ما بغفلت درراه هدایت ترك امر تو کرده و در امور خطا کرده‌ایم ازما درگذر ، )

یُوسُفُ اَعْرِضْ عَنْ هٰذا وَ اسْتَغْفِرِی لِذَنْبِكِ $\frac{۲۹}{۱۲}$ ترجمه ( ای یوسف ازاین سخن درگذر وای ذلیخا تو نیز برای خود آمرزش طلب)

## منادای مرخم

دروقتیکه جزئی یاقسمتی ازمنادی حذف گردد آن منادی را مرخَّم میگویند ترخیم که مصدر این اسم مفعول است بمعنای ترقیق صوت وانخفاظ صدا است یعنی باهستگی و نرمی سخن گفتن .

ازحذف آخر منادی جز تخفیف نظری نیست الاینکه همین تخفیف راهم برای حذف آن علت نمیگیرند میگویند آخر منادی بدون علت حذف میگردد یعنی باصطلاح نحوییین اعتباطاً «بدون دلیل»

ترخیم اختصاص بمنادی ندارد در غیر منادی هم در اشعار بعضی ازشعرا دیده میشود .

### شرائط ترخیم

درترخیم این چهار موضوع را باید رعایت کرد

**۱-منادی علم باشد ۲- منادی مندوب ومستغاث نباشد ۳-مرکب بترکیب اضافی یا اسنادی نباشد ۴- ازسه حرف بیشتر باشد**

(اگر منادی دارای تاء تأنیث باشد مطلقاً ترخیم میشود اعم ازاینکه علم باشد یا غیر علم سه حرف باشد یا بیشتر)

# اعراب مرخم

دروقتیکه ترخیم در اسمی صورت میگیرد ترخیم کننده ممکن است قسمت حذف‌شده رادرخاطر بگیرد وبقیه‌ندا راعنوان کند وممکن‌است اساساً از آن‌قسمت ساقط‌شده صرفنظر وبقیه‌اسم‌را بعنوان‌اسم‌علم مستقلی تلقی‌نماید اعراب منادای‌مرخم در این دو فرض مختلف میشود اگرشق اول‌را اختیارکند اعراب آخر مرخم همان اعرابی است که‌قبلا دارابوده اگر شق دوم رااختیار نمود بایدآنرا برفع قرائت‌نماید مثلااگر **حارث** رامرخم‌کنیم‌حرف«ر»رابدوحرکت‌میتوانیم‌تلفظ‌کنیم‌یکی‌بکسرویکی برفع (بکسر میخوانیم‌چون‌حالت قبل‌ازترخیم‌کسره‌است‌البته‌بادرخاطر داشتن‌حرف «ث»وبرفع‌میخوانیم‌چون‌آنرافرض‌کرده‌ایم منادای‌مستقلی‌است) **یاحار** «بکسر الراء» **یاحار** «برفع‌الراء» واگرجعفرراترخیم کنیم چون‌حرف‌فاء مفتوح‌است اگرشق‌اول‌را اختیارکردیم باید بگوئیم **یاجعف** «بفتح الراء» واگرشق دوم را اختیار کردیم باید بگوئیم **یاجعف** «برفع‌الراء» وهمچنین **درقمطر** که‌حرف ماقبل آخر ساکن است گفته میشود **یاقمط** «بسکون الطاء» **یاقمط** «برفع الطاء»

درمورد **یامسلمه** چنانچه‌ترخیم شود جزیك وجه مفتوح آن **یامسلم** صحیح نیست زیرا اگر برفع‌خوانده شودبامذکر اشتباه میشود زیرافرض اینست که‌تاءبرای تأنیث است تافرق باشد بین‌مذکر ومؤنث امااگر فرض‌شد بابودن تاء برای‌مذکرعلم است هردووجه آن «برفع وبفتح »جایزاست .

وَالْتَزِمِ الاَوَّلَ فِي كَمَسْلَمَةٍ　　　وَجَوِّزَ الْوَجْهَيْنِ فِي كَمَسْلَمَةٍ

# نمونهٔ چند از اسماء اعلام مرخمه

## حالات اسم قبل از ترخیم و بعد از ترخیم

| (قبل از ترخیم) | (بعد از ترخیم) | (حروف محذوفه) | (قبل از ترخیم) | (بعد از ترخیم) | (حروف محذوفه) |
|---|---|---|---|---|---|
| یاسعاد | یاسعا | د | یاجاریه | یاجاری | ه |
| یافاطمة | یافاطم | ة | یامنصور | یامنص | ور |
| یامسکین | یامسك | ی ن | یامختار | یامختا | ر |
| یامجید | یامجی | د | یافرعون | یافرع یافرعو | ون |
| یاغرنیق | یاغرن یاغرنی | ی ق | یاثبه | یاثب | ه |
| یاعضه | یاعض | ه | یامرجانه | یامرجان | ه |
| یاعاذله | یاعاذل | ه | یاامامه | یاامام | ه |
| یاثمود | یاثمو یاثمی | د | یابنون | یابنی یابنو | ن |
| یاطائفی | یاطائف | ی | یابصری | یابصر | ی |
| یاعمار | یاعم | ار | یامالك | یامال | ك |
| یامروان | یامرو | ان | یامسلمان | یامسلم | ان |
| یا حمراء | یاحمر | اء | یاصحراء | یاصحر | اء |
| یابرثن | یابرث | ن | یاهرقل | یاهرق | ل |
| یاسعدان | یاسعد | ان | یاقنفذ | یاقنف | ذ |

## حالت اعلام مرکبه در ندا

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| یابخت نصر | یابخت | نصر | یاحضرموت | یاحضر | موت |
| یاعمرویه | یاعمر | ویه | یاسیبویه | یاسیب | ویه |
| یامعدی کرب | یامعدی | کرب | یاخمسةعشر | یاخمسة | عشر |
| یاعبدشمس | یاعبدشمس | | یاعبدالله | یا عبدالله | |

## قواعدی چند که میتوان از ذکر این اعلام بخاطر سپرد

۱ ـ منادای مرخم ممکن است مفرد باشد و ممکن است مرکب.

۲ ـ در اعلام مفرد ممکن است یك حرف ساقط شود و ممکن است دو حرف که

قائم‌مقام یك حرف باشد «مانند مروان ـ وعثمان »

۳ ـ ممکن است یك حرف باحرف مد قبل حذف شود «منصور ـ منص ـ مسکین مسك ـ عمار ـ عم »

٤ـ دراعلام مؤنثه تاء تأنیث والف ممدوده، حذف میگردد «جاریه ـ جاری صحراء صحر

۵ ـ اگر ازسه حرف کمترباشد ودارای تأنیث باشد ممکن است آنرا مرخم نمود ثبه ـ عضه ثب عض .

٦ ـ هر اسم علم مرخمی رامیتوان بدو حرکت قرائت نمود بضم حرکت بنائی (حالت منادای مفرد معرفه) وحرکت اصلی خود (بفتح بکسر بضم ـ یا بسکون) هرچه هست

۷ ـ درمرکب قسمت مؤخر مرکب حذف میگردد ـ حضرموت ـ حضر . بخت نصر ـ بخت .

۸ ـ درترکیب اضافی نمیتوان چیزی حذف کرد ـ عبدالله ـ عبد شمس ـ وهم چنین دراسنادی تابط شراً .

۹ ـ اگر علم دارای یاء نسبت باشد فقط یاء حذف میشود ـ بصری ـ بصر طائفی ـ طائف .

۱۰ ـ محذوف درمنادای مرخم ممکن است یك حرف ـ دوحرف یا یك کلمهٔ باشد .

## حذف منادی

گاهی ممکن است که منادی را با بودن قرینه «حرف نداء» حذف کنند البته حذف منادی بندرت انجام میشود ولی برای نمونه وشاهد جمله ذیل رامیتوان عنوان کرد .

| یا بؤسٌ لِزیدْ | یاقومُ بؤسٌ لِزیدْ |
| --- | --- |
| یاحرف ندامنادی محذوف، بؤس مبتدا<br>لزید جارومجرور خبر | یاحرف نداء قوم منادی، بؤس مبتدا<br>الزید جارومجرور خبر |

یکی ازمواردی که ابتداء به نکره جایز بود مورد دعابود بنا براین ابتدائیت بؤس ازجهت اینکه نکره است موردایرادنیست چون درمقام دعااست .

☆ ☆ ☆

# اختصاص

در کتب نحوی اختصاص را بلحاظ اینکه شباهتی به نداء دارد در ذیل مبحث نداء ذکر کرده‌اند موضوع اختصاص اینست که ای «مضموماً» با هاء تنبیه و تابع مرفوع بعد از ضمیری (متکلم یا مخاطب) بمنظور تعظیم یا تصغیر یا بیان مقصود ذکر میگردد .

عامل اختصاص فعل اخص مقدر است وخود اختصاص نیز بعنوان حال محلا منصوب است «همین یك وجه»

گاهی ممکن است بجای ای اسم معرف بال یا مضاف بر معرف بال منصوباً «بعنوان مفعول » ذکر گردد» و گاهی ممکن است در اختصاص اسم علم ذکر گردد بعضی میگویند اختصاص منحصر است فقط به چها ر اسم - **معشر - آل - اهل - بنی** البته این نظر از جهت کثرت استعمال این چهار اسم است در این باب چنین نیست که منحصر باین چهار اسم باشد بلکه اصل اختصاص را همان وجه اول میدانند واینها را اجاری مجرای آن .

## مقایسه اختصاص با نداء

### وجه اختلاف

۱ ـ اختصاص دارای حرف ندا نیست

۲ ـ قبل از اختصاص جمله یا ضمیری ذکر میگردد

۳ ـ اختصاص میتواند معرف بال باشد

٤ ـ ایها الرجل ( یا مانند این ) در اختصاص حال است و در ندا مفعول

( زیرا ما قبل این نوع اختصاص جملهٔ کامل ذکر میگردد)

۵ ـ منادی مرفوع میشود اختصاص نمیشود (فقط ای در اختصاص مرفوع است «لفظاً»)

### وجه مشابهت

۱ ـ لفظاً مانند منادی است بخصوص در وقتیکه منادی حرف ندایش محذوف باشد

۲ ـ ندا خطاب است اختصاص هم خطاب است .

(منادی خطاب است به مخاطب اختصاص خطاب است به متکلم و مخاطب)

۳ ـ ندا عاملش مقدر است اختصاص هم عاملش مقدر است .

٤ ـ ای وهاء تنبیه و تابع معرف بال در منادی هست و در اختصاص هم عیناً وجود دارد

۵ ـ منادی واختصاص هر دو محلا منصوبند

# نمونه‌چنداز اختصاص

**۱ - اَنَا اَفْعَلُ کَذَا اَیُّهَا الرَّجُلُ** ترکیب«:انامبتدا، افعل‌فعل ضمیر فاعل ،کذا کنایه خبر،ای‌مبتدا ،ها‌تنبیه، الرجل‌صفت خبر محذوف »

**توضیح** (درترکیب ایهاالرجل گفته شدخبرآن محذوف است بایدآنراچنین‌فرض‌کرد«الرجل‌المذکوربجای‌ایهاالرجل‌مبتد اومن‌ارید خبرمحذوف آن»(آن‌مردذکرشده که‌من‌اراده میکنم که مراد«انا» باشد)وممکن‌است‌بهمین کیفیت ایها الرجل راخبرگرفت برای مبتدای‌محذوف (من‌ارید) درهردو صورت‌چون‌درقبل جمله کاملی گذشته‌ایهاالرجل‌جمله‌ایست‌درموضع حال‌که میتوان‌آنراچنین تعبیرکرد «انا‌افعل‌کذامتخصصاً من‌بین الرجال»

**۲-نَحْنُ نَفْعَلُ کَذَا اَیَّتُهَا الْعِصَابَةُ** ترکیب : «نحن مبتدا ، نفعل فعل ضمیر فاعل ، کذا کنایه در محل مفعول ، ایتها العصابه ترکیبش‌مانند فوق‌است یاخبری است برای‌مبتدای محذوف «من‌نرید»یامبتدا است تحت‌این‌عنوان«العصابةالمذکوره »ومن‌نرید مقدرخبرباشد درهردوصورت جمله درموضع حال است بااین‌عنوان نحن نفعل متخصصین من‌بین الاقوام .

**توضیح** (ذکراختصاص دراین دوجمله برای‌بیان مقصود است نظری‌به‌تعظیم یاتصغیرنیست ـ العصابة بمعنای جماعة است)

**۳-اَنَا اَکْرَمُ الضَّیْفَ اَیُّهَا الرَّجُلُ** ترکیب : « انامبتدا ،اکرم‌فعل‌ضمیرفاعل‌خبر، الضیف مفعول ، ایها الرجل مخصوص (ترکیب همان‌است‌که در جمله اول گفته شد )

**توضیح -** (این اختصاص درمقام تعظیم وتفاخر است میخواهد بگوید من‌مختص ومنفردم باکرام میهمان (اختص‌من‌بین الرجال‌باکرام‌الضیف ـ)

**۴-اَنَا الْمِسْکِیْنُ اَیُّهَا الرَّجُلُ** ترکیب : « انامبتدا ، المسکین خبر ، ایها الرجل

مخصوص ( ترکیب مانند قبل)

**توضیح** - ( این اختصاص در مقام تصغیر است میخواهد بگوید من بین مردان مختص به‌مسکنة وذلت هستم -(انامختص بالمسکنة من بین الرجال)

۵- **نَحْنُ الْعَرَبَ اَسْخَى النَّاسِ** ترکیب : « نحن مبتدا ، العرب مخصوص ، منصوب بفعل مقدر اخص ، اسخی افعل التفضیل خبر مضاف، الناس مضاف الیه- در اسخی بواسطه یاء ضمه در تقدیر است»

**توضیح** (در این جمله مخصوص اسم معرف بالف ولام است ودر مقام تفاخر وتعظیم گفته میشود )

۶- **نَحْنُ معشرَ العلمِ نُصلِحُ الامَّةَ** ترکیب : « نحن مبتدا ، معشر العلم مضاف و مضاف الیه مخصوص، نصلح فعل ضمیر فاعل ،الامة مفعول جمله خبر »

**توضیح** - (در این جمله مخصوص اضافه شده است باسم معرف بلام این عنوان نیز در مقام تعظیم است)

۷ - **نحن آلَ یسن کُرَماءُ** ترکیب : « نحن مبتدا ، آل یسن مضاف و مضاف الیه مخصوص ،کرماء (جمع کریم) خبر برای مبتدا »

**توضیح** (در این جمله اسم مخصوص «آل » مضاف است وکسب تعریف از یسن کرده ، که لقب پیغمبر اکرم است بیان در مقام تعظیم است - آل یسن را میتوان علم هم فرض کرد در این صورت اسم مخصوص اسم علم خواهد بود )

## بقیه منصوبات

**۱- خبر افعال ناقصه و افعال مقاربه ۲- اسم حروف مشبهة بالفعل ۳- اسم لا ونفی جنس**

موضوعات فوق را ازجهت اینکه انفکاك آنهااز اسماء مربوطه امکان نداشت درمبحث مرفوعات شرح داده‌ایم رجوع شود به‌صفحات ۳۲- ۳۸ -۴۵- ۵۹

درخصوص توابع هم قبلا تذکر داده‌ایم که درمبحث مجرورات عنوان میشوند .

**پایان منصوبات**

---

درمورد اختصاص بایدتوجه داشت بعضی اسماء هستند که باضماراز ید یااعنی منصوب میشوند*

# فصل چهارم مجرورات

## ۱ - مجرور بحرف جر

بطوریکه درفهرست کتاب اشاره‌شده مجرورات عبارتند از «**مجرور بحرف جر - مجرور باضافه - تابع مجرور**» دراین مبحث که قسم اول «مجرور بحرف جر» مورد بحث ماست این معنارا میبایستی متذکر شویم که اصولا حروف **دارای** معنای مستقلی نیستندما همانطوریکه یك اسم یا یك فعل رادرخارج ازجمله میتوانیم معنا کنیم حرف را نمیتوانیم، معنای کامل حروف ضمن جمله بدست میآید بهمین جهت است که درتعریف کلمات (اسم-فعل-حرف) گفته‌اند: «اگر کلمه مستقلا دارای معنائی بود بدون افاده زمان آن کلمه اسم است واگر مستقلا دارای معنائی بود با افاده زمان آن کلمه فعل است واگر استقلالا متضمن معنائی نبود آن کلمه حرف است بنابراین حروف آن کلماتی هستند که مستقلا دارای معنائی نیستند.

**اَلْكَلِمَةُ اِنْ دَلَّتْ عَلٰى مَعْنًى فِي نَفْسِهَا غَيْرَ مُقْتَرِنَةٍ بِزَمَانٍ فَهِيَ الْاِسْمُ وَاِنِ اقْتَرَنَتْ بِزَمَانٍ فَهِيَ الْفِعْلُ وَاِنْ لَمْ تَدُلَّ عَلٰى مَعْنًى فِي نَفْسِهَا بَلْ فِي غَيْرِهَا فَهِيَ الْحَرْفُ .**

---

*مدحاً یاذماً باینهامیگویند ینصب علی التعظیم او الشتم - اینهارا نباید با اختصاص اشتباه کرد درجملات ذیل اسماء منصوبه باضمار ارید یا اعنی منصوبند

۱- الحمدلله الحمید (اریدالحمید)　　　　۲- مررت به البائس المسکین (اعنی البائس)

درجمله اول چون الحمید منصوبا ذکرشده نمیتوان آنرا صفت برای الله دانست صفت باید در اعراب باموصوف مطابق باشد بنابراین باید آنرا باضمار فعلی مناسب منصوب دانست

درجمله دوم البائس را نیز نمیتوان برای ضمیر صفت گرفت زیرا برای ضمائر نمیتوان صفت آورد «ان الضمایر لا توصف» ناچاراً باید آنرا باضمار فعلی منصوب دانست (اگر البائس مکسور میبود آنرا میتوانستیم بدل فرض کنیم )*

زمخشری میگوید اگر مستقلا حرف دارای معنائی میبود فرقی مابین ضَرَبَ زَیْدٌ وَمٰا ضَرَبَ زَیْدٌ نبود - (با فرض معنای استقلالی نفی «ما» به ضرب نمیرسید)

وازهمین جهت است که حروف یابا اسم ذکرمیشوند یابافعل وَمِنْ ثَمَّ لاینفك مِنْ اِسْمٍ اَوْفِعْلٍ - گاهی ممکن است حرفی بعنوان نایب مناب جملهٔ به تنهائی ذکر گردد : سؤال میشود اَقٰامَ زَیْدٌ مخاطب جواب میدهد نَعَمْ دراینجا نباید تصور کرد که نعم مستقلا مفید معناست چون بتنهائی ذکر شده ، دراین گونه موارد بایددانست حرف نایب مناب جمله است مثلا «قدقام» درمبحث منادی هم گفته شد که بعضی حرف ندا رانایب مناب ادعومیدانند .

موضوع دیگر اینکه اساساً بحث حروف درنحو مورد ندارد مادرمباحث نحوی ازحروف بآن نظر بحث میکنیم که درمورد فعل بحث کردیم مافعل را عنوان کردیم از نظر عمل آن که به عنوان فاعل ومفعول اسم رارفع ونصب داد حرف نیزمورد بحث ما قرارمیگیرد ازاین نظر که به بینیم معمول آن چه عنوانی دارد وهمان مقداری هم که در ترکیب بحث ازاسم وفعل وحرف میشود برای اینست که موقعیت معمول آنها بدست آید - درمقدمه کتاب هم ضمن ذکر عوامل بعاملیت حروف اشاره شد .

## حروف مبانی و حروف معانی

حروف را میتوان بدو قسمت متمایز تقسیم کرد یك قسمت حروفی که بنای مفردات کلمات از آنها است (حروف هجائیه) ودیگر قسمتی که در عبارات کامل بین مفردات کلمات ربط میدهند قسمت اول بنام حروف مبانی ودوم بنام حروف معانی خوانده میشوند کلیه حروفی که تاکنون بآنها برخورد کرده ایم ازعامل وغیر عامل وهمچنین حروف جری که اکنون موردبحث ماست جزء دسته دوم یعنی حروف معانی خواهند بود.

---

*ودرمورد آیه شریفه «وامرأته حمالة الحطب» نصب حمالة بنابرشتم است باضمار فعل اريد و این وجه را دراین آیه بهتر ازسایر وجوه آن (خبر مبتدای محذوف یا صفت امرأته) میدانند- مراد از آن ام جمیل زن ابولهب است .

## حروف جر یا حروف اضافه

در وجه تسمیه حروف جر نظریات مختلفی هست بعضی میگویند با نها از این جهت حروف جر میگویند که معنای فعل را بسوی اسم میکشانند و بعضی میگویند چون در بعضی از افعال قوه برای رسیدن بمفعول کم است این حروف بافعال مدد میدهند که آنها بمفعول برسند:

**وَمِنَ الْاَفْعالِ اَفْعالٌ ضَعُفَتْ عَنْ تَجاوُزِ الْفاعِلِ اِلَی الْمَفْعُولِ فَاحْتاجَتْ اِلی اَشْیاءَ تَسْتَعِینُ بِها عَلی تَناوُلِهِ وَالْوُصُولِ اِلَیْهِ.**

و نظر دیگر اینست همانطوریکه جوازم آخر فعل را مجزوم میکنند و نواصب نصب میدهند این حروف هم از آن جهت که آخر اسم را مجرور میکنند با نها حروف جر گفته میشود . جر از عبارات بصریین و خفض از عبارات کوفیین است جر و خفض در این مورد هر دو بیك معنا است در وقتی هم که حرف جری از جلو اسمی کنده میشود و آن اسم منصوباً ذکر میگردد بآن منصوب بنزع خافض گفته میشود .

**وجه تسمیه حروف جر بحروف اضافه** - اضافه مصدر باب افعال ثلاثی آن ضیف بمعانی مختلفه آمده است از جمله **مال - عدل - خاف - حذر** آنچه با موضوع بحث ماسازش دارد معنای توجه و نسبت و ضم است **اَضافَ الشَّیْءَ اِلَی الشَّیْءِ : اَمالَهُ - اَسْنَدَهُ - ضَمَّهُ** چون حروف توجه میدهند افعال را باسماء و ضم میکنند آنها را باینها باین معنا که معنای افعال را باسماء میرسانند حروف اضافه نامیده میشوند

**وَیُسَمِّیها بَعْضُهُمْ حُرُوفَ الْاِضافَةِ لِهٰذَا الْمَعْنی اَیْ تُضِیفُ الْاَفْعالَ اِلَی الْاَسْماءِ اَیْ تُوصِلُها اِلَیْها**

## تعداد حروف جاره و معانی آنها

**باء تاء کاف و لام و واو منذ مذ و خلا رب حاشا من عدا فی عن علی حتی الی**

ابن مالك **کی - و لعل - و متی** را نیز جزء حروف جر ذکر کرده است و بنظر سیبویه لولا هم در ضمیر داخل شود جاره است **لولای - لولاك - لولاه** جار و مجرورند البته این جار و مجرور متعلق به چیزی نیست و موضع این ضمائر نیز بنابراینکه

مبتدا هستند رفع است وخبر محذوف،قاعده این است بعد از لولا ضمیر مرفوع ذکر گردد مانند «لولا انتم لکنا مؤمنین» نظر اخفش بهمین جهت بر خلاف است میگوید در امثله فوق لولا جاره نیست بلکه ضمیر مخفوض از ضمیر مرفوع نیابت کرده است یعنی (لولای از لولا انا)

هاك حروف الجر وهی من الی — حتی خلا حاشا عدا فی عن علی
مذ منذ رب اللام کی واو وتا — و الکاف و الباو لعل و متی

## من و الی

فاعلی که فعلی را شروع میکند چنانچه آنرا اظهار بدارد ابتدای آنرا بامن وانتهای آنرا باالی عنوان میکند من از منزل تا مدرسه رفتم **ذَهَبْتُ مِنَ الْبَیْتِ اِلَی الْمَدْرَسَةِ** این مسافت ابتدایش بامن وانتهایش باالی عنوان شده است حال چنانچه این مسافت یکجا درنظر گرفته شود بآن عنوان «غایة» داده شود درست تطبیق میکند با همان نظریکه نحویین از غایة دارند اینکه گفته میشود من برای ابتدای غایة است والی برای انتهای آن مقصود همین است الااینکه گاهی مکانی است مانند مثال فوق گاهی زمانی است مانند این مثال روزه گرفتم ازصبح تا عصر **صُمْتُ مِنَ الصَّبَاحِ اِلَی الْمَسَاءِ**

**الاصل فی معنی «من» ابتداء الغایة المکانیة او الزمانیة وفی معنی «الی» انتهاء الغایة الزمانیة والمکانیة**

استعمال من غالباً بهمین معنا است وازاین نظر که تنها حرفی است که ظروف غیرمتصرفه را (قبل-بعد-عند) مجرور میکند بآن ام الحروف واصل الحروف میگویند وازهمین جهت بحث آن مقدم برهمه حروف است.

«من» غیر ازمعنای فوق در معانی دیگری نیز استعمال شده که ذیلا ضمن مثال بیان میگردد.

۱ - (تبعیض) فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ کَفَرَ $\frac{۲۵۴}{۲}$ ترکیب : «فاء عطف، منهم

جارومجرور خبر مقدم ، من مبتدای مؤخر، آمن فعل ضمیر فاعل ، واوعطف ، منهم جارومجرور خبرمقدم ، من مبتدای مؤخر ، کفر فعل ضمیر فاعل ، »

**توضیح** (من درمنهم اول ودوم هردو تبعیض است باین معنا بعضی از آن مردم کسانی بودند که ایمان آوردند وبعضی کسانی بودند که کافر شدند)

**۲- (بیان جنس) ویلبسون ثیاباً خضراً من سندس واستبرق** ۳۱/۱۸ ترکیب : «واو عطف، یلبسون فعل ضمیرفاعل، ثیاباً مفعول، خضراً صفت ، من سندس جارومجرور ، واوعطف ، استبرق عطف به سندس ،»

**توضیح** (من درسندس برای بیان جنس است وبهمین جهت آنرا ترجمه میکنیم لباس ازجنس سندس واستبرق دربرمیکنند)

**۳-(تعلیل) مما خطیئاتهم اغرقوا** ۲۵/۷۱ ترکیب: « مماجارومجرور، خطیئات مجرور به من مضاف اضافه به هم ، هم مضاف الیه، اغرقوا فعل مجهول ضمیر نایب فاعل ، »

**توضیح** - (مادرجمله فوق زائده است وبرای تأکید ذکر شده است صورت واقعی جمله فوق اینست «من خطیئاتهم اغرقوا» وچون من مفید معنای تعلیل است آنرا باید معنا کرد بواسطه گناهانشان غرقه گشتند .

**۴-(بدل) ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة** ۳۸/۹ ترکیب : « همزه استفهام ، رضیتم فعل ضمیر فاعل ، باالحیوة جارومجرور ، دنیا مضاف الیه ، من الاخره جار ومجرور ، »

**توضیح** - (من درجمله فوق مفید معنای بدل است وبهمین جهة آنرا معنامیکنیم آیا بجای آخرت بزندگی دنیا مایل وراضی گشتید ؟ )

**۵-(مرادف معنای عن) فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله** ۲۲/۳۹ ترکیب « :فاء عطف ، ویل مبتدا ، خبرمحذوف ، للقاسیة جارومجرور ، قلوب فاعل برای قاسیه مضاف، هم مضاف الیه، من ذکر جارومجرور، اضافه

به‌الله، الله مضاف الیه ،»

**توضیح** (در جمله فوق قاسیه اسم فاعل قلوب را بعنوان فاعل مرفوع نموده - ومن مرادف است بامعنای عن و بهمین جهت آنرا معنامیکنیم وای برقلوبی که آنها راقساوت گرفته وازذکر خداغافل شده‌اند . )

**۶-(مرادف معنای فی) اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة** $\frac{۹}{۶۲}$ ترکیب : « اذا زمانیه ، نودی فعل مجهول ضمیر نایب فاعل ، للصلوة جارومجرور مفعول له ، من یوم جارومجرور اضافه به جمعه، جمعه مضاف الیه ، »

**توضیح** ( در آیه شریفه فوق من را میتوان بمعنای «فی» گرفت - هنگامیکه خوانده شدید برای نمازدرروزجمعه)

**۷-(زائده) وما تسقط من ورقة الا یعلمها** $\frac{۵۹}{۶}$ ترکیب : «واوعطف ، ما نافیه ، تسقط فعل، من زائده، ورقة لفظاً مجرور به من، محلا مرفوع فاعل، الا اداة حصر، یعلمها فعل فاعل مفعول ،» (۱)

## الی

**۱-(انتهاءغایة زماناً ) ثم اتموا الصیام الی الّیل** $\frac{۱۸۷}{۲}$ ترکیب: «ثم حرف عطف، اتموا فعل ضمیرفاعل ، الصیام مفعول، الی اللیل جارومجرور، »

**توضیح** (الی در آیهٔ فوق مقابل من است گفته شد من برای ابتدای غاية، والی برای انتهای غایة است)

**۲-(انتهاءغایة مکاناً) من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی** $\frac{۱}{۱۷}$ ترکیب «من المسجد الحرام جارومجرور، الی المسجد الاقصی جارومجرور، حرام واقصی برای مسجدین صفت هستند الا اینکه فعلا باذکر این صفات عنوان علمیت پیدا کرده‌اند »

**توضیح** (سیر ازمسجدالحرام یعنی ازمکه معظمه تامسجد اقصی یعنی

---

(۱) من در وقتی زائداست که در جلو اسم نکره قرار بگیرد و آن اسم فاعل یامفعول یامبتدا باشد البته با این شرط که مقدم باشد جمله را نفی - نهی - یااستفهام «بهل» مثال زائده درقسم اول گذشت «شماره ۷»
مثال ازقسم دوم ۱ - هل رأیت من رجل     مثال قسم سوم ۲ - هل لباغ من مفر

بیت‌المقدس غایةاست که من برای ابتدای آن والی برای انتهای آن ذکر شده با توجه باینکه این غایة مکانی است )

۳-(مرادف معنای مع)لاتأکلوا اموالهم الی اموالکم ۲/۴ ترکیب: «لاءناهیه تأکلوا فعل ضمیرفاعل ، اموال مفعول ، هم مضاف الیه، الی اموال جار ومجرور ، کم مضاف الیه ،»

**توضیح** (الی دراین آیه بمعنای مع باشد باید آنرا چنین ترجمه کرد اموال ایشان رابااموال خودنخورید )

۴-(تبیین ) قال رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه ۳۳/۱۲ ترکیب: «قال فعل ضمیرفاعل ، رب منادی(حرف ندای آن محذوف است )کسره دلیل برحذف یاء، السجن مبتدا احب خبر، الی جارومجرور، مما جار و مجرور، یدعو فعل، نون وقایه یاء مفعول ، الیه جارومجرور ، »

**توضیح** - (تبیین دراینجامراداین است که الی مبین فاعلیت مجرور خودمیباشد واین موضوع یابعدازفعل تعجب است یاافعل التفضیل و بهمین مناسبت در آیه فوق مجرور الی را فاعل گرفته و جمله را چنین ترجمه میکنیم یوسف علیه‌السلام گفت ای پروردگارمن زندان زامن از آنچه این گروه مرابدان دعوت میکنند دوست ترمیدارم)

۵-(مرادف معنای لام )قالوا نحن اولوا قوة واولوا بأس شدید والامر الیك ۳۳/۲۷ ترکیب : « قالوا فعل ضمیر فاعل ، نحن مبتدا ، اولوا قوة مضاف ومضاف الیه خبر ، واو لوابأس خبر بعداز خبر، شدید صفت ، واوعطف ، الامر مبتدا ، الیك جارومجرورخبر»

**توضیح** (قوم بلقیس گفتند ماصاحبان قوه وقدرتیم بااین وصف اختیار کارازصلح وجنگ برای تواست (الی بمعنای لام ترجمه شد) ماکار رابتو وامیگذاریم)

## حتی

۱- جاره بمنزله الی ۲- عاطفه بمعنی واو ۳- حرف ابتداء

درمورد حتی وکلمه بعداز آن نظریه نحوییین مختلف است سیبویه وخلیل میگویند

اسم بعد از حتی مجرور است به سبب حتی زیرا حتی حرفی است از حروف جاره .

**کسائی** میگوید جر بعدازحتی بواسطه اضمارالی میباشد .

**فراء** آنرا عاملی ازعوامل افعال دانسته واز نظر فراء حتی مانند کی‌وان از عوامل افعال است البتة نه بآن وجهی که عملش هم ملازم باافعال باشدزیرا در جمله مانند ، **سِرتُ حتّی أدخُلَها** عملی نداردومیگویددروقتیکه نیابت ازالی نماید اسماء رامجرور میکند درواقع حتی جاره از نظر فراء نایب مناب الی است .

بااین نظر ایراد میکنند ومیگویند فراء معنی اصلی حتی‌را با نظر خود ابطال نموده زیرا اسم مجرور بعد از حتی که داخل در حکم ما قبل وازجمله آن است با نظر فراء مفهومی ندارد میتوان دراین جمله : **قاتَلتُ السِّباعَ حتّی الأسوَدِ** گفت اسم مجرور بعدازحتی داخل درحکم ماقبل نیست ذکر حتی دراین مورد برای اینست که مفیداین معناباشد (من نه تنها قتـالم بـادرندگان بودبلکه باشیران هم مقاتله کردم) دراین مورد بجای حتی میتوان الی گذارد !

مؤلف - شایدنظر فراء ازنیابت ازالی در جملاتی است که مابعدحتی درحکم ماقبل نیست بدیهی است دراین جمله : **اِنَّ فلاناً لیصومُ الایامَ حتّی یومِ الفطرِ** - اسم بعداز حتی درحکم مـاقبل نیست دراین مورد میتوان حتی را نایب ازالي و بمعنای آن گرفت باری این گفتگو هادرمورد معنای اول حتی است که نازل بمنزله الی میباشد امادرمورد معنای دوم که نازل بمنزله واو عطف است بحثی نیست بمانند اسم بعدازواو اسم بعدازحتی درحکم ماقبل است .

**۱- قامَ القومُ حتّی زیدٌ ۲- رأیتُ القومَ حتّی زیداً ۳- مررتُ بالقومِ حتّی زیدٍ**

(درجمله اول زیدعطف به فاعل ودردوم عطف به مفعول ودر سوم عطف به مجرور است یعنی دراول فاعل دوم مفعول وسوم مجروراست)

درمورد معنای سوم نیزاختلافی نیست زیراکلام بعدازحتی دراین موقع ازحکم ماقبل مقطوع وحتی بمنزله حرف ابتداء میباشد یعنی بمانند حروف ابتداء جمله ما بعد آن یامبتدا وخبر ویافعل وفاعل است .

# نمونه چند از عمل حتی

| | جاره | عاطفه | استینافیه |
|---|---|---|---|
| ۱ | اسلمت حتی ادخل الجنة . | مات الناس حتی الانبیاء . | حتی اذا جاء امرنا |
| ۲ | ضربت القوم حتی زیدٍ . | دخلت البلاد حتی الکوفة . | فواعجبا حتی کلیب تسبنی |
| ۳ | سلام هی حتی مطلع الفجر . | قدم الحاج حتی المشاة . | رکب القوم حتی الامیر |
| ۴ | فذرهم فی غمرتهم حتی حین . | جائنی القوم حتی انت . | وزلزلوا حتی یقول الرسول |
| ۵ | سرت حتی تغیب الشمس . | اعجبتنی الجاریة حتی حدیثها . | سرت حتی ادخلها |
| ۶ | اکلت السمکة حتی رأسها . | اکلت السمکة حتی رأسها . | اکلت السمکة حتی رأسها |
| ۷ | لاافعل حتی تفعل | | ۷ یعلمه حتی فاق فی العلوم |

## توضیحات

۱-حتی بدو معنا مدخول خودرا مجرور میکند ۱-بمعنای الی ۲-بمعنای کی درووقتیکه بمعنای کی باشد باید حتماً مصدر مؤول مجرور باشد و در وقتیکه بمعنای الی باشد احتیاجی باین معنا نیست بهمین جهت تقدیر جمله اول کی ادخل الجنه است و پنجم الی غیاب الشمس

۲ ـ بندرت حتی بمعنای الا هم استعمال میشود در جمله هفتم مفید معنای الا میباشد ـ درواقع حتی جاره استعمالش دراسماء ، غایة ـ تعلیل ـ والا است ،

۳ ـ سزاوار است مجرور حتی موقت باشد درجملهٔ هم که غیرموقت است مانند جمله چهارم بموقت تأویل میشود .

٤ ـ مدخول حتی ممکن است جزء ما قبل (مثال٦) و ممکن است متصل بما قبل باشد ـ «نمت البارحه حتی الصباح .»

۵ ـ حتی برای مدخولش ممکن است افاده قوة و ممکن است افاده ضعف نماید (جمله۱ـوجمله۳ردیف دوم)

۶ ـ دروقتیکه حتی عاطفه باشد برضمیرداخل میشود جمله‌چهارم ردیف‌دوم درمورداول بندرت است (فتی حتاك)

۷ـ درقسم‌سوم حتی (استینافیه) خبر مبتدا بایدازجنس فعل‌مقدم باشد مثلادر جمله سوم بایدگفت الامیر راکب .

۸ ـ مراد ازاستیناف نه‌این‌است که‌بعدازآن مبتداو خبر باشد بلکه مقصود این‌است جمله‌مستأنفه باشد یعنی‌ارتباطی بماقبل نداشته‌باشد دراین صورت ممکن است‌مدخول‌حتی‌جمله‌اسمیه و یافعلیه‌بوده باشد.

۹ـ دروقتیکه‌مدخول حتی‌فعل‌مضارع‌باشد تعیین آن‌ازجاره‌واستینافیه مشگل است‌معمولاجاره فعل‌مستقبل واستینافیه حال یامؤول‌بحال است‌اما دروقتیکه ماضی باشداستینافیه است (مثال۷ـ)

۱۰ دروقتیکه مدخول حتی کلمه‌باشدکه‌حرف‌ابتداءباشد ( جمله ۱ـ «اذا» ) حتی استینافیه است .

## خلا ـ حاشا ـ عدا

درموردا‌ین‌سه‌کلمه‌ازجهت‌اینکه متضمن معنای‌استثناءهستند قبلا درباب‌استثناء بحثی شده وچون‌بعنوان جاره مدخول‌خودرا مجروره‌میکنندد‌راین‌موقع که‌بحث حروف جاره‌بمیان‌است بایدازآنها نیزذکری‌بشود .

بطورکلی‌درمورد اینکه این‌سه‌کلمه‌میتوانند بعنوان‌جاره‌مدخول‌خودرامجرور کنند اختلافی‌نیست : ودراینکه **خلاوعدا** ازجهت اینکه «ما»مصدریه درآنهاداخل میشودومیتوانند مدخول خود را بعنوان مفعولیت‌منصوب‌کنند بحثی‌نیست‌صحبت‌در کلمه حاشا است که‌ازنظر سیبویه حرف‌است **«وَلَمْ یَحْكِ سیبَوَیْه‌ِفی حاشا الّاالجرَّ»** و میگوید اگر حاشا فعل میبود مانند عدا و خلا ما مصدریه در آن داخل میشد ومی‌توانستیم بگوئیم **اَتانِی القومُ‌ماحاشی زیداً** چون گفته نشده پس فعل نیست ، دیگران برای‌حاشا سه وجه ذکر کرده‌اند **۱ـ وجه‌فعلی ۲ـ وجه‌حرفی بمنزله‌الا ۳ـ وجه‌اسمی .**

### مثال از هر سه وجه

« وجه حرفی »

۱-اتانی القوم خلا زیدٍ ۲-قام القوم حاشا زیدٍ ۳-ذهب القوم عدا زیدٍ

« وجه فعلی »

۱-صبر القوم خلا زیداً ۲-لقیت القوم حاشا زیداً ۳-جائنی القوم عدا زیداً

« وجه اسمی »

$\frac{31}{12}$ وقلن حاش لله ما هذا بشراً ان هذا الا ملك کریم (۱)

ترکیب : «واو عطف ، قلن فعل ضمیر فاعل ، حاش تنزیهیه، لام زائده، الله مجرور بلام ، ما مشبهة بلیس ، هذا اسم ما ، بشراً خبر، ان نافیه، هذا مبتدا ، الا اداة حصر، ملك خبر، کریم صفت ، » (۲)

## فی

حرف جر «فی» درمواردی مختلف مورد استعمال دارد در یکی از آن موارد معنای ظرفیت است درمعنای ظرفیت ممکن است استعمال آن بحقیقت وممکن است استعمال آن بمجاز باشد همانطوریکه مادرزبان فارسی هم میگوئیم آب در کوزه است و این خانه در دست من است و دررا بحقیقت ( جمله اول ) و بمجاز (جمله دوم) استعمال میکنیم درزبان عربی نیز اگر بگوئیم ۱-الرجل فی الدار ۲-الماء فی الکاس ۳-التلامیذ فی المدرسة «فی» رادراین جملات بمعنای حقیقی خود استعمال کرده ایم زیرا دار- کأس- مدرسه-درحقیقت عنوان ظرفیت دارند اما اگر گفتیم ۱-النجاة فی الصدق ۲-افی الله شك ۳-ولکم فی القصاص حیاة «فی» رادراین جملات بمعنای مجازی استعمال کرده ایم زیرا مجرور فی دراین جملات درحقیقت عنوان ظرفیت ندارند.

---

(۱) زنان مصر از فرط تعجب گفتند منزه است خدای متعال ازصفت عجز ، این جوان از جنس آدمی نیست این نیست مگر فرشته بکمال وجمال -

(۲) «ان» یکی ازادوات نفی است و بمانند «ما» درنفی حال مورد استعمال دارد داخل درجمله اسمیه وفعلیه هردو میشود

« ان یتبعون الا الظن » « ان الحکم الا لله »*

## معانی دیگر «فی»

۱-(مصاحبه) جاءَفِي الْقَوْمِ (آمد بمعیت قوم) ترکیب: «جاء فعل ضمیر فاعل، فی القوم جار ومجرور»

۲- (تعلیل) قُتِلَ فِي ذَنْبِهِ (بعلت گناهش کشته شد) ترکیب: «قتل فعل مجهول ضمیر نایب فاعل، فی ذنب جار ومجرور، ها مضاف الیه»

۳ (مقایسه) ماعِلْمي فِي بَحْرِهِ الّاقَطْرَةٌ (علم من در دریای او نیست مگر قطره‌ای) ترکیب: «ما نافیه، علمی مضاف ومضاف الیه مبتدا، فی بحر جار ومجرور، ها مضاف الیه، الا اداة حصر، قطرة خبر»

۴-(مرادف معنای با) اَنْتَ بَصيرٌ فِي عَمَلِكَ (تو بینائی بکارت) ترکیب: «انت مبتدا، بصیر خبر، فی عمل جار ومجرور، کاف مضاف الیه»

۵-(مرادف معنای الی) رَدَّيَدَهُ فِي جَيْبِهِ (دستش را بسوی جیبش برد) ترکیب: «رد فعل ضمیر فاعل، یده مضاف ومضاف الیه مفعول، فی جیبه جار ومجرور، هاء مضاف الیه»

۶-(مرادف معنای من) مَضَتْ عَلَيَّ ثَلاثَةُ اَشْهُرٍ فِي ثَلاثِ سِنينَ (بر من سه ماه از سه سال گذشته) ترکیب: «مضت فعل، علی جار ومجرور، ثلاثة فاعل، اشهر تمیز، فی ثلاث جار ومجرور، سنین تمیز.

## عن

حرف جر «عن» در دو وجه مورد استعمال دارد یک وجه آن معنای اسمی است و یک وجه آن معنای حرفی است در وجه اول بمعنای جانب استعمال شده واکثراً با حرف جر «من» ذکر میگردد مانند.

هُوَجَلَسَ مِنْ عَنْ يَسارِ الْخَليفَةِ      اَنَاجَلَسْتُ مِنْ عَنْ يَمينِ الْمَلِكِ

*در مورد «ان» نظر سیبویه اینست که ان جز نفی عملی ندارد در جمله اسمیه مدخول آن مبتدا و خبر است- نظر عده دیگر این است که بمانند ما «ما مشبهة بلیس» رفع باسم میدهد ورفع به خبر «ترکیب در آیه صفحه قبل نظر سیبویه رعایت شده».

ودروجه‌دوم‌معنای آن بشرح زیر است .

۱-(مجاوزة) ترحل عن مکان فیه ضیم ترکیب: "ترحل فعل ضمیر فاعل، عن مکان جارومجرور متعلق به ترحل، فیه جارو مجرور خبر مقدم، ضیم مبتدای مؤخر »

ترجمه ( ازمکانی کـه در آن بعدل رفتار نمیشود پای‌بیرون نه ـتجاوزکن )

۲-(بدل) واتقوا یوما لاتجزی نفس عن نفس شیئا ترکیب :« واو عطف، اتقوا فعل ضمیر فاعل، یوماً مفعول ، لانافیه ، تجزی فعل مجهول نفس نایب فاعل، عن نفس جارومجرور، شیئاً مفعول »

ترجمه (تقوی پیشه کنید و برحذرباشید از آنروزکه در پیش است و کسی رادر آن روز اختیاری نیست که عهده‌دارامر دیگری گردد)

۳-(تعلیل) مافعل ذالك الاعن اضطرار ترکیب : «مانافیه، فعل فعل ضمیر فاعل، ذالك مفعول ، الا اداة حصر ، عن اضطرار جار و مجرور»

ترجمه (او نکرد اینکاررا مگر بواسطه اضطرار)

۴-(مرادف بعد) قال عما قلیل لیصبحن نادمین ترکیب : «قال فعل ضمیر فاعل، عماقلیل جار ومجرور(مازائده)لام تأکید، لیصبحن ازافعال ناقصه، ضمیر اسم آن ، نادمین خبر »

ترجمه(خدای متعال فرموده بدکاران پس ازاندك زمانی از کردار زشت خود پشیمان خواهندشد )

۵-(مرادف علی)احببت الاحسان الی الفقراء عن کثرة الصلاة ترکیب: «احببت فعل ضمیرفاعل الاحسان مفعول ، الی الفقراء جار و مجرور ، عن کثرة جارومجرور ، الصلاة مضاف الیه»

ترجمه (من احسان بفقراء رابر کثرة صلاةدوست ترمیدارم)

## علی

حرف جر «علی» درمعنای استعلاء بطورحقیقت وبطور مجازهر دو استعمال میشود اگربگوئیم :

هُوَصَعِدَ عَلَی الْمِنْبَرِ        لَهُ عَلَیَّ اَلْفُ دِرْهَمٍ

«علی» رادرجمله اول بحقیقت وودردوم بمجاز درمعنای استعلاءاستعمال کرده‌ایم درغیراین معنادرمعانی دیگری‌نیز مورداستعمال‌:اردازجمله :

۱-(مصاحبه) بَذَلَ الْمالَ عَلی فَقْرِهِ ترکیب : « بذل فعل ضمیر فاعل ، المال مفعول ، علی‌فقره جارومجرورهامضاف‌الیه ،

ترجمه (باوجود فقرش مال‌را بخشید)

۲-(مرادف‌معنای‌عن) رَضِیَ عَلَیْهِ ترکیب :«رضی فعل‌ضمیرفاعل ، علیه‌جار ومجرور .

ترجمه (ازاو راضی گشت)

۳-(تعلیل) عَلامَ تَضْرِبُنِی ترکیب : «علام جارومجرور ، تضرب‌فعل‌ضمیرفاعل نون وقایه یاء مفعول

ترجمه (بچه‌علت مرامیزنی)

۴-( مرادف‌معنای‌فی) دَخَلَ الْمَدِینَةَ عَلی حِینِ غَفْلَةٍ مِنْ اَهْلِها ترکیب : «دخل فعل‌ضمیر فاعل ، المدینه مفعول ، علی‌حین‌جارومجرور،مضاف غفلة مضاف‌الیه ، من‌اهل‌جارومجرور ، هامضاف‌الیه »

ترجمه (داخل در آنشهر شددروقتی که‌اهلش غافل‌بودند)

۵- (مرادف‌معنای‌باء) حَقِیقٌ عَلی اَنْ لااَقُولَ ترکیب : « حقیق خبر برای مبتدای‌محذوف ، (هذا) علی‌جار، ان‌ناصبه ، لانافیه، اقول‌فعل ضمیرفاعل ، جمله‌تأویل بمصدر »

ترجمه ( این‌سزاواراست به‌نگفتن‌من)

٦-(استدراك یعنی مرادف معنای لکن)

۱-بـــل تداوینا فلم یشف ما بنا　　۲-علی ان قرب الدار خیر من البعد

۳-علی ان قرب الدار لیس بنافع　　۴-اذا کان من تهواه لیس بذی ود

۱- بهرچه مارا مداوا کردددرد ما تسکین نیافت . ۲ - لکن آنچه مسلم است قرب وملازم آستان بودن بهتر از کناره گیری است . ۳ - اگرچه ملازم بودن هم نفعی نخواهد بخشید . ٤ - اگر معشوق نسبت به عاشق خود اظهار محبتی نکند . (۱)

تذکر - گاهی ممکن است علی بطور اسم استعمال گردد دراین صورت حرف جر «من» در آن داخل شده و بمعنای «فوق» خواهد بود . (۲)

## مذو منذ - رب

راجع به دو کلمه مند ومذ در پاورقی صفحه ۹۲ مشروحاً بحث شده است امادر خصوص رب باید گفت بین نحویین دراینکه آیا این کلمه اسم است یا حرف اختلاف است عده میگویند حرف است ودلیل آنها متکی است باین معنا که رب نقیض کم است از جهت معنی کم برای تکثیر است رب برای تقلیل، از کم خبر داده میشود از رب نمیتوان خبر داد کم اسم است رب حرف .

۲- در کم حرف جر داخل میشود در رب حرف جر داخل نمیشود در دنبال کم فعل ذکر میگردد در دنبال رب جز اسم نمیتوان ذکر کرد وضع اول مختص باسماء است وضع دوم مختص بحروف، بنا براین کم اسم است و رب حرف. کسائی وتابعین او که نظری مخالف نظر فوق دارند میگویند رب اسم است ودلیل آنان متکی است باینکه از بعض عرب شنیده شده که گفته اند «رُبَّ رجلٌ ظریفٌ» (برفع صفت و موصوف) ظریف را خبر از رب گرفته اند. دلیل دیگر آنان این است که حروف معمولا در وسط جمله ذکر میشوند چون رب در صدر جمله است پس اسم خواهد بود بهرحال آنچه مورد قبول است وجمهور آنرا پذیرفته اند نظر اول است .

(۱) باباميگويد: چه خوش بی مهر بانی هر دو سر بی　　که یك سر مهر بانی درد سر بی

(۲) نهضت من علیه «من فوقه»

# مدخول رب و حالات آن

۱- رُبَّ خطیبٍ فصیحٍ نبغَ فینا

رب خطیب جار و مجرور محلا مرفوع مبتدا، فصیح صفت، نبغ فعل ضمیر فاعل فینا جار و مجرور

۲- وَ رُبَّ رجلٍ ابوه قائمٌ

رب رجل جار و مجرور محلا مرفوع مبتدا، ابوه مضاف و مضاف الیه مبتدا، قائم خبر

۳- رُبَّ وزیرٍ خطیرٍ حادثتهُ وهو اخفضُ منكَ جانباً

رب وزیر جار و مجرور، خطیر صفت حادثته فعل فاعل مفعول، و او حالیه، هو مبتدا، اخفض خبر منك جار و مجرور،

۴- رب رجلٍ صالحٍ لقیت

رب رجل جار و مجرور محلا منصوب مفعول، صالح صفت، لقیت فعل فاعل

۵- ربما الخلیل مقبل

رب جار ما کافه، الخلیل مبتدا، مقبل خبر

۶- ربما ضربةٍ بسیفٍ صقیل

رب ضربة جار و مجرور (ما زایده) محلا مرفوع مبتدا، بسیف جار و مجرور خبر صقیل صفت

۷- ربه رجلاً قدرایت

ر به جار و مجرور، رجلا تمیز محلا منصوب مفعول، قد تحقیقیه، رأیت فعل و فاعل

۸- ربهن جوارٍ قد ملكت

ربهن جار و مجرور، جوار تمیز، قد تحقیقیه ملکت فعل ضمیر فاعل

## توضیحات

۱- درجمله اول چون بعد از رب فعل لازم ذکر شده رب و مجرورش در محل رفع است بنابر اینکه مبتدا باشد و جمله بعد خبر.

۲- درجمله دوم بعد از رب و مجرورش جمله اسمیه مبتدا و خبر واقع شده این مبتدا و خبر در محل رفع است تا خبر باشد برای رب رجل.

۳- درجمله سوم چون بعد از رب فعل متعدی با مفعول ذکر شده رب و مجرور آنرا میتوان محلا مرفوع گرفت بنابر اینکه مبتدا باشد و میتوان منصوب گرفت بنابر اشتغال.

٤- درجمله چهارم چون فعل متعدی بدون مفعول بعد از مجرور رب ذکر شده رب رجل در محل نصب است تا مفعول بوده باشد.

۵- درجمله پنجم «ما» کافه در رب داخل شده و از عمل باز مانده جمله بحال اصلی خود مبتدا وخبر باقیست.

٦- درجمله ششم «ما» زائده در رب داخل شده مجرور رب بحال جری باقیست.

۷- درجمله هفتم ضمیر بر رب داخل شده «دخول ضمیر بر رب بندرتست» دراین حال اسم منصوب تمیز است وچون بعداز آن فعل متعدی غیر مشغول بضمیر واقعشده ربه رجلا بعنوان مفعولیت درمحل نصب است.

۸- درجمله هشتم همان ضمیر بطور جمع ذکر شده ذکر تثنیه وجمع این ضمیر از نظر کوفیون است دیگران این را جایز نمیدانند میگویند این هاء باید درحال مفرد باشد وبهمین جهت آنرا هاء موحده مینامند.

۹- کلمه رب باید درصدر کلام واقع شود مجرور ونعت مجرور هم باید نکره بوده باشد واگر بعداز آن هم جمله فعلیه ذکر گردد باید فعلش ماضی باشد و اگر احیانـا مضارع ذکر شود مؤول بمـاضی خواهد بود **رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ** (۱)

۱۰- ذکر هاء موحده دررب «مثال۷» برای تعظیم وتفخیم است این ضمیر را ضمیر مجهول گویند زیرا مرجعی درقبل ندارد زمخشری این ضمیر را ضمیر تنکیر میگوید.

۱۱- رب استعمالش هم درتقلیل است وهم درتکثیر جماعتی معتقدند استعمالش بمعنای اول بیشتر است و عده‌ای میگویند بمعنای دوم **تَرِدُ لِلتَّكْثِيرِ كَثِيراً وَ لِلتَّقْلِيلِ قَلِيلاً**.

۱۲- رب را بلغات مختلف ضبط کرده‌اند ۱-رب ۲-ربة ۳-ربما ٤-ربتما بضم راء وبفتح، بتشدید وبتخفیف.

## لام جاره

لام مفرده بسه قسم تقسیم میشود: ۱-لام عامل جر ۲- لام عامل جزم ۳- لام غیر عامل

---

(۱) ربما (بتخفیف باء) چه بسا او قاتی که بر کفار بگذرد (یا گذشته باشد) و آرزو کنند ایکاش ما مسلمان میبودیم
لام عامل جزم همان لام امر است که بر افعال مضارع داخل شده و آخر آنها را مجزوم میکند «لیضرب»*

قسم اول که مورد بحث است با اسماء ظاهره مکسور است «لزید» ، با ضمایر مفتوح «لك» (با یاء متکلم مکسور است «لی») و بمعانی زیادی استعمال شده ازجمله:

۱- (اختصاص) **اَلْمالُ لِزَیْدٍ** (ملکی) **اَلْجُلُّ لِلْفَرَسِ اَلْجَنَّةُ لِلْمُؤْمِنِ وَالْاِبْنُ لِزَیْدٍ** (غیر ملکی)

۲- (لام عاقبة) **لِدُوا لِلْمَوْتِ وَابْنُوا لِلْخَرابِ** (بزائید برای مردن و بسازید برای خراب شدن)

۳- (تعلیل) **ضَرَبْتُهُ لِلتَّأْدِیبِ** (باینجهت اورا زدم که ادب آموزد)

۴- (استحقاق) **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ -- اَلْمُلْكُ لِلّٰهِ - اَلْعِزَّةُ لِلّٰهِ - وَ الْاَمْرُ لِلّٰهِ - وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِینَ**

۵- (مرادف الی) **سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ** (خدا بسوی کسی که اورا ستایش کند توجه مینماید)

۶-(مرادف علی) **وَیَخِرُّونَ لِلْاَذْقانِ یَبْکُونَ** (گریان برروی بسجده افتند)

۷- (زائده) **وَاِذْ بَوَّأْنا لِاِبْراهِیمَ مَکانَ الْبَیْتِ** (ای محمد «ص» بیاد آور که جای دادیم ابراهیم علیه‌السلام را در موضع خانه کعبه)

۸- (تبلیغ) **قُلْتُ لَهُ - اَذِنْتُ لَهُ - فَسَّرْتُ لَهُ**

۹- (تعدیه) **ما اَشَدَّ حُبَّ زَیْدٍ لِعَمْرٍو** (چقدر زید عمرو را دوست میدارد)

۱۰- (قسم) **لِلّٰهِ لَاَفْعَلَنَّ هٰذا** (بخدای قسم هر آینه اینکار را می کنم)

---

* لام غیرعامل آن لامی است که پیوسته مفتوح است و باقسام ذیل تقسیم شده است

۱- لام ابتداء که مؤکد مضمون جمله است و معمولا در دو مورد ذکر میگردد ۱- در مبتدا ۲- بعد از ان (مکسور)

(۱- لَاَنْتُمْ اَشَدُّ رَهْبَةً) (۲ اِنَّ رَبّی لَسَمیعُ الدُّعاءِ)

۲- لام زائده که این نیز بیشتر در دو مورد ذکر میگردد ۱- در خبر مبتدا ۲- در خبر ان (مفتوحه)

۳- لام جواب (جواب لو - جواب لولا - جواب قسم)

۱۱-(صیروره) وُلِدَالاِنْسانُ لِحَیٰوةٍ اَبَدِیَّةٍ (عاقبت اینست که انسان برای حیوة ابدخلق شده‌است)

۱۲-(مرادف بعد) اَقِمِ الصَّلٰوةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ (برپای دار نماز را بعد زوال‌ظهر یعنی‌دروقت تمایل آفتاب بغرب)

۱۳-(مرادف من) سَمِعْتُ لَهُ صُراخاً (ازاوصدای ناله شنیدم)

۱۴- (تعجب) یاللْماءِ وَیاللْعُشْبِ (چقدر آب وچقدر گیاه )

## =کی=

نظر نحویین درمورد کی مختلف است زیرا هم براسم‌داخل‌میشود هم‌برفعل‌در آن‌موقع که براسم‌داخل شده‌باتفاق حرف‌جراست «کیمه» کی‌مابوده است .

در آنموقع که برفعل‌داخل‌میشود دونظر هست‌اگرهمراه‌بالام‌باشد جِئْتُ لِکَیْ تَقُومَ آنرا ناصبه میدانند واگربدون‌لام باشد جِئْتُ کَیْ تَقُومَ هردو وجه‌آنرا (ناصبه و جاره) صحیح‌میدانند واز اینجهت که متضمن معنای لام تعلیلست آن‌را مرادف بالام گرفته‌اند واز آنجهت که مدخول‌خودرا تأویل بمصدرمیبرد آنرا بمنزله ان مصدریه گرفته‌اند‌بهرحال خلاصه‌نظریه‌ها بقرار ذیل‌است .

۱-اخفش‌میگوید« کی »درتمام‌مواردجاره‌است‌و نصب‌فعل‌بواسطه‌ان‌مقدراست.

۲- کوفیین گویند ناصبه است همیشه .

۳- ابن‌سراج نظرش اینست که ناصبه‌است‌ودخولش‌بر کلمه مابواسطه‌مشابهت بالام است .

٤ ـ دیگران میگویند حرفی است مشترك جـاره است در موردی مانند

---

(٤)-لام‌داخله براداة شرط «ان» که بنام‌لام‌موطئه خوانده‌شده«لئن اخرجوا لا یخرجون‌معهم»

(٥)- لام‌ملحقه باسماءاشاره برای‌بعد -«تلك - ذالك»

(٦) -لام‌ال «الرجل»

«کیما» «کیمه» و ناصبه است درموردی مانند **جِئْتُ لِکَیْ تَقُومَ = جِئْتُ لِاَنْ تَقُومَ** (آمدم تا که برخیزی)

وجاره است بوجهی مانند «**جِئْتُ کَیْ تُکْرِمَنِي = جِئْتُ لِاِکْرامِكَ**» (برای اکرام تو آمده‌ام)

۵- یك نظر هم وجه اسمی آنست که میگویند مخفف از کیف است

## واو - باء - تاء

قبلا درضمن واوها راجع بواو جاره که متضمن معنای قسم است اشاره کردیم چون اینحرف درقسم نیابت از باء، وتاء هم نیابت ازاینحرف را دارد وازجهت معنی هم هر سه مرادفند مناسب دید که ازهرسه دریکجا بحث شود.

استعمال باء درقسم بطور اصالت است و بهمین جهة ذکر فعل «**اقسم-احلف**» تنها بااین کلمه سازش دارد.

باء اعم از واو وواو اعم از تاء است وهریك بدل ازدیگریست، باء درظاهر وضمیر هردو داخل میشود، واو تنها دراسم ظاهر داخل میگردد وتاء منحصراً مختص است باسم جلاله الله، **اقسم بالله - والله - تالله**.

واو خصوصیت دیگری هم دارد وآن اینست که متعلقش همیشه محذوف است و اگر واوی هم بعد از آن ذکر گردد واو عطف خواهد بود.

بندرت دیده میشود که واو جاره را شعراء بمعنای رب استعمال کرده‌اند البته دراینموقع بآن واو رب گفته میشود.

**وَلَيْلٍ كَمَوْجِ الْبَحْرِ اَرْخَى سُدُولَهُ       عَلَيَّ بِاَنْوَاعِ الْهُمُومِ لِيَبْتَلِي**

چه بسا شبها که برای ابتلاء و آزمایش، سیل غم وغصه چون موج دریا بر من روی آور بوده است

## = باء =

باء غیر ازقسم درمعانی دیگری نیز مورد استعمال دارد از جمله:

۱ـ (الصاق) اَمْسَكْتُ بِالشَّجَرَةِ (با آندرخت چسبیدم)

۲ـ ( استعانه) كَتَبْتُ بِالْقَلَمِ (بکمك قلم نوشتم)

۳ـ (مصاحبه) اِذْهَبْ بِسَلامٍ (برو مع السلام)

٤ ـ (ظرفیه) سارَ بِاللَّيْلِ (در شب سیر کرد)

٥ـ (بدل) باعَ الْكُفْرَ بِالْايمانِ (بجای ایمان کفر را اختیار کرد)

٦ـ (تعدیه) ذَهَبْتُ بِهِ اِلَى الْبَيْتِ (اورا بمنزل روانه کردم)

۷ ـ (سببیه) فَكُلّاً اَخَذْنا بِذَنْبِهِ (ما همه را فرد فرد برای گناهشان مؤاخذه میکنیم)

۸ـ (زائده) مواردی هست که باء در آن موارد فقط برای تأکید ذکر میگردد و چون در این موارد اسم با حالت مجروریت عنوان اصلی خودرا ازدست نمیدهد لذا باء زائده تلقی میشود از آنجمله موارد ذیل است:

## باء زائده و موارد آن

۱ـ (درمبتدا) بِحَسْبِكَ دِرْهَمٌ (بحسبك مبتدا) خَرَجْتُ فَاِذاً بِزَيْدٍ فِي الطَّريقِ (بزید مبتدا)

۲ـ (در خبر) جَزاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِها (بمثل خبر است) بایدتوجه داشت این موضوع قیاسی نیست آنچه ذکر شده همین است.

۳ـ (در فاعل) كَفَى بِاللهِ شَهيداً (بالله فاعل) اَحْسِنْ بِزَيْدٍ (بزید فاعل)(۱)

٤ـ (درمفعول) وَلاتُلْقُوا بِاَيْديكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ - اَلَمْ يَعْلَمْ بِاَنَّ اللهَ يَرى

٥ـ(درخبرلیس) لَيْسَ زَيْدٌ بِقائِمٍ «قائما» لَيْسُوا بِها بِكافِرينَ «کافرین»

---

(۱) درمبحث مبتدا و خبر مثال نهم جمله تعجبیه است و آن یك نوع از صیغه تعجب است که بدان کیفیت گفته میشود نوع دوم آن بصورت امر است احسن بزید که از این امر هم اراده تعجب می شود فعل هر دو صیغه تعجب جامد است در اینجا فاعل فعل بزید میباشد که لفظا به باء زائده مجرور و محلا مرفوع است.

۶-(درما «حجازیه») مَا زَیْدٌ بِقَائِمٍ «قائما» مَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِینَ «غائبین»

تذکر ۱- درغیر این صور باء زائده نخواهد بود بایدتوجه داشت که ازاین حدود وازاین موارد تخطی نشود.

تذکر ۲- گاهی درحالیکه عاملش منفی باشد «فمارجعت بخائبة» ودر دو اسم «عین ونفس» باء زائده دیده میشود.

## -کاف-

۱-لَیْسَ الْخَبَرُ کَالْمُعَایَنَةِ ۲-اُذْکُرُوا اللّٰهَ کَمَا هَدَاکُمْ ۳-لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْئٌ

تشبیه — تعلیل — زائده (تأکید)

کاف حرف جر درسه معنای فوق تشبیه-تعلیل-توکید مورد استعمال دارد در معنای دوم غالبا با «ما» «مصدریه» ذکرمیگردد درهمین جمله هم «ما» هدی را تأویل بمصدر برده وواقع آن چنین است اُذْکُرُوا اللّٰهَ لِهِدَایَتِهِ اِیَّاکُمْ (خدارا یاد کنید از آن جهة که شمارا براه راست هدایت کرده است.

در مواردی ممکن است کاف را بمعنای مثل گرفت البته دراین معنی عنوان اسمی بخودمیگیرددر همین جمله زَیْدٌ کَالْاَسَدِ تجویز کرده اند که گفته شود زَیْدٌ مِثْلُ اَسَدٍ بدین تعبیر «کَاَسَدٍ» مضاف ومضاف الیه است وبعنوان خبریت درمحل رفع خواهد بودتا خبر باشد برای زید.

تذکر- کاف خطاب ملحقه باسماء اشاره (ذلك-تلك) وکاف ملحقه بضمایر منصوب را (ایاك-ایاکما) تحت عنوان کاف غیرجاره ذیل همین مبحث عنوان کرده اند الااینکه ضمیر منصوب ومجرور مخاطب ومخاطبه (ضربك-کتابك) راکه عنوان اسمی داشته وضمیر هستند ازقسمت بالا جدا نموده اند.

## لعل ومتی

علت ورود لعل ومتی درحروف جاره بااینکه اولی ازحروف مشبهة بالفعل و دومی ازاسماء استفهام وشرط است این است که دو نفر ازشعرا این دو کلمه را طوری استعمال

کرده که عنوان جاره بخود گرفته‌اند یعنی مدخول آنها را مجروراً ذکر کرده‌اند البته گفته آنها نیز متکی باستعمال عرب بوده است ولی باید توجه داشت که این استعمال خیلی بندرت است وشاید بیش ازاین دو بیت دیده نشده زیرا استشهاد کلیه نحویین بهمین دو بیت است در واقع گفته این دو بیت مورد استشهاد کلیه نحویین قرار گرفته .

مضمون بیت اول درمورد لعلّ (شاعر کعب بن سعید غنوی)

**فقلتُ ادعُ اخری وارفعِ الصّوتَ جهرةً**

**لعلَّ ابی المغوارِ منکَ قریبٌ(۱)**

شاهد حالت جری‌اب است که بعدازلعل قرارگرفته .

مضمون بیت دوم درمورد متی (شاعر ذویب)

**شرِبن بماءِ البحرِ ثمّ ترفّعتْ متی لججٍ خُضرٍ لهنّ نئیجٌ(۲)**

شاهد مجرور بودن لجج است که بعدازمتی ذکر شده .

درخاتمه مبحث حروف این موضوع راباید متذکرشویم که حروف را ازنظر معنی بسه قسمت تقسیم کرده‌اند :

۱ـ آنهائیکه جزمعنی حرفی متضمن معنی دیگری نیستند :

**من-الی- فی-باء -لام- رب- واو-حتی-تاء (۹حرف)**

۲ـ بطوراسم هم درجمله بکارمیروند :

**علی -عن-کاف -مذ- منذ (۵ حرف)**

۳ـ بمعنی فعلی هم استعمال شده‌اند :

**حاشا - عدا -خلا (۳ حرف)**

---

(۱) بدو گفتم بار دیگر ندادرده و صدایت را بلندکن شاید این‌مرد کریم ( ابوالمغوار ) بتو نزدیك باشد و دعوترا اجابت نماید ( ابی المغوار کنیه مردی است از بزرگان و از رجال خیر عرب ) .

(۲) ازلجه های متراکم آب دریا ابرها خود راسیراب و بسمت آسمان درحالیکه مرآنهارا غرش بود بالا رفتند(ذکر بیت نه از نظرمضمون آنست بلکه از نظر استعمال‌متی است که بمعنای من(جاره) استعمال شده مضمون بیت لطفی ندارد زیرا تشکیل ابراز بخارآب است که ازدریاها وسایر نقاط دیگر زمین برخاسته دراثر بررودن‌درجو تقطیرو بصورت باران بزمین نزول میکند) .

# حکم ظرفیت حروف و متعلق آنها

حروف جاره (باستثنای حروف جاره زائده) اصولاً در وقتی که بر اسمی داخل شوند از جهت اینکه حکم ظرف را دارند متعلقی خواهند داشت و این متعلق یا فعل است یاشبه فعل

**لَيْسَ فِي الْكَلامِ حَرْفُ جَرٍّ اِلاَّ وَهُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفِعْلٍ اَوْ مَاهُوَ بِمَعْنَى الْفِعْلِ فِي اللَّفْظِ اَوِ التَّقْدِيرِ.**

زیرا گفته شد این حروف موصل معنای فعل یاشبه فعلند بمجرور خود یعنی مجرور باین حروف معمول مستقیم فعل یاشبه فعلند.

ممکنست این متعلق محذوف باشد در اینصورت اگر محذوف از افعال عموم **(وجد-حصل-ثبت-کان)** باشد بآن جار ومجرور اصطلاحاً ظرف مستقر گویند و اگر در کلام باشد ظرف لغو: **اِنْ كَانَ عَامّاً مُقَدَّراً فَمُسْتَقِرٌّ وَاِلاَّ فَهُوَ لَغْوٌ**

بنابراین در جمله‌ای مانند «**زَيْدٌ فِي الدَّارِ**» چون فعل یاشبه فعل در کلام نیست باید برای ظرف «دار» فعل یاشبه فعلی در تقدیر گرفت **زَيْدٌ «مُسْتَقِرٌّ» فِي الدَّارِ اَوْ زَيْدٌ «اِسْتَقَرَّ» فِي الدَّارِ**

## اضافه (مجرور باضافه)

قسم دوم از مجرورات اضافه است اضافه بر دو قسم است: ۱-اضافه معنوی ۲-اضافه لفظی

۱- اضافه معنوی اضافه اسمی است باسم دیگر بتقدیر حرفی (من، لام، فی) از حروف جر بین آن دو و این اضافه یا بمنظور کسب تعریف است (اضافه نکره بر معرفه) ویا به منظور کسب تخصیص است (اضافه نکره بر نکره).

۲- اضافه لفظی اضافه اسم است بمعمول خود و این اضافه را غیر محضه هم میگویند همان طوری که اولی را محضه هم مینامند

**وَذِي الْاِضَافَةُ اسْمُهَا لَفْظِيَّةٌ      وَ تِلْكَ مَحْضَةٌ وَ مَعْنَوِيَّةٌ**

## اضافه معنوی

**۱- کتابُ تلمیذٍ ۲- کتابُ التلمیذِ ۳- خاتمُ فضّةٍ ۴- درسُ المساءِ ۵- المقیمی الصّلوةِ**

درمثال اول چون کتاب وتلمیذ هردو نکره هستند اضافه نکره بر نکره است لذا مضاف ازمضاف الیه کسب تخصیص کرده است .

درمثال دوم چون مضاف الیه معرفه است مضاف کسب تعریف میکند وچون اضافه متضمن معنای اختصاص است لام در تقدیر گرفته میشود .

درمثال سوم چون مضاف الیه جنس مضاف است حرف جری که در تقدیر است «من» خواهد بود .

در مثال چهارم چون مضاف الیه برای مضاف ظرف است حرف جر مقدر «فی» است .

دراضافه معنوی مضاف نباید دارای «ال» باشد مثال پنجم که مضاف دارای الف ولام است اضافه لفظی است .

اسمی که مضاف واقع میشود اگر دارای تنوین باشد تنوین از آن ساقط واگر مثنی یاجمع مذکرسالم هم باشد نون ساقط میگردد . (مثال آخر مقیمین بوده نون ساقط شده است) (۱)

مثال سقوط نون درتثنیه «تبّت یدا ابی لهبٍ» (۲)

## اضافه لفظی

درمورد اسمائیکه مانند فعل عمل میکنند درپاورقی کتاب درمبحث شبه فعل بطورتفصیل بحث شده است همان مطالب که درآنجا عنوان شده دراین اضافه لفظی عینا تکرارمیشود البته نه اینکه کلیه آن اسماء ومعمول آنها تکرارشود بلکه فقط آن اسمائیکه دراضافه لفظی موقعیت دارند یعنی اسم فاعل ، اسم مفعول ، صفت مشبهه و معمول اینها، زیرا تنها همین صفات هستند که بحث اضافه لفظی را تشکیل میدهند البته

---

(۱) این مطالب رادرمورد اضافه معنوی بعنوان قاعده بایدضبط کرد .
(۲) دودست ابولهب راخسران وهلاکت نصیب گردید .

تکرار آن موضوعات هم نه ازاین نظر است که مثال یاموضوع منحصر بآنها باشد بلکه ازاین نظر است که ذهن خواننده بآنها آشنا است اگر آنها تکرار شود موضوع مورد بحث (اضافه لفظی) زودتر درك وفهمیده خواهد شد .

در آنجا گفته شد :

۱ـ المؤمن ذاکرٌ قلبُه (ذاکر اسم فاعل قلب معمول عنوان فاعلیت(۱)) کریمٌ خلقُه (کریم صفت مشبهه خلق معمول آن عنوان فاعلیت)

۲ـ التلمیذ مسرورٌ قلبُه (مسرور در اسم مفعول، قلب معمول آن عنوان نایب فاعل)

حال اگر این عوامل را برمعمول خودشان اضافه کنیم یعنی بگوئیم

۱ـ ذاکرِ القلبِ ۲ـ کریمِ الخلقِ ۳ـ مسرورِ القلبِ

اضافهٔ ترتیب داده‌ایم که نام آن اضافهٔ لفظی است ، پس اضافه لفظی اضافه صفت است (اسم فاعل ـ اسم مفعول ـ صفت مشبهه) برمعمول خود، یابعبارت دیگر اضافه دو اسمی است که اولی صفت ودومی معمول آن صفت است.

## عبارات ذیل بدقت خوانده شود

العظمةُ لك والکبریاءُ لجلالك یاقائمَ الذاتِ ومفیضَ الخیراتِ ، وواجبَ الوجودِ ، وواهبَ العقولِ ، وفاطرَ الارضِ والسمواتِ ومبدیءَ الحرکةِ والزمانِ ، ومبدعَ الحینِ والمکانِ وفاعلَ الارواحِ والاشباحِ وجاعلَ النورِ والظلماتِ ، ومحرِّكَ الافلاكِ والمدبِّراتِ .

یاسامعَ الدعاءِ ،یارافعَ السماءِ ، یادائمَ البقاءِ ؛ یا واسعَ العطاءِ، یا عالمَ الغیوبِ . یاغافرَ الذنوبِ ، یاساترَ العیوبِ . یاکاشفَ الکروبِ ، یامخرجَ النباتِ یاجامعَ الشتاتِ . یامنشرَ الرفاتِ .

(۱) دراضافه لفظی اسم فاعل نه تنها بر فاعل اضافه میشود بلکه بر مفعول هم اضافه میشود «کاتب الکتاب»

يَا فَاطِرَ الْخَلْقِ الْبَدِيعِ وَ كَافِلاً ‌ ‌ رِزْقَ الْجَمِيعِ سَحَابُ جُودِكَ هَاطِلٌ

يَا مُسْبِغَ الْبِرِّ الْجَزِيلِ وَمُسْبِلَ السِّـ ‌ ‌ ـتْرِ الْجَمِيلِ عَمِيمُ طَوْلِكَ طَائِلٌ

يَا عَالِمَ السِّرِّ الْخَفِيِّ وَ مُنْجِزَ الْوَ ‌ ‌ عْدِ الْوَفِيِّ قَضَاءُ حُكْمِكَ عَادِلٌ

رَبٌّ يُرَبِّي الْعَالَمِينَ بِبِرِّهِ ‌ ‌ وَ نَوَالُهُ أَبَداً إِلَيْهِمْ وَاصِلٌ

مُتَفَضِّلٌ أَبَداً وَ أَنْتَ لِجُودِهِ ‌ ‌ بِقَبَائِحِ الْعِصْيَانِ مِنْكَ تُقَابِلُ

## از توجه با آنچه گفته شد این قواعد بدست میآید

۱ـ حذف تنوین و نون تثنیه وجمع در اضافه تخفیفی است در لفظ (علت تسمیه اضافه اخیر هم بلفظی همین است)

۲ـ در اضافه معنوی امکان دارد که مضاف الیه معمول مضاف باشد ولی مضاف صفت نخواهد بود عَمَلُ الْمُؤْمِنِ (قبلا گفته ایم مصدر بفاعل خود اضافه میشود)

۳ـ در عمل اسم فاعل متذکر شده ایم اگر اسم فاعل بدون الف ولام ودال بر ماضی باشد اضافه میشود چون در این اضافه اسم فاعل عامل نیست پس اضافه اش معنوی است.

٤ـ در اضافه لفظی گفتیم مضاف ممکن است دارای الف ولام باشد این درصورتی است که مضاف الیه هم معرف بال یا مضاف برمعرفه باشد.

٥ـ مضاف مذکر اگر به مؤنث اضافه شود کسب تأنیث خواهد کرد وهمچنین است دروقتیکه مضاف مونث بمذکر اضافه شود (یعنی کسب تذکیر میکند) (۱)

٦ ـ اسمائی مانند اسم اشاره، ضمیر، موصول، اسماء شرط و استفهام ، اضافه نمی‌شوند بهمین جهت نمونه‌ای از اضافه این نوع اسماء دیده نشد (ای فقط اضافه می‌شود )

---

تعیین اضافه لفظی ومعنوی عبارات فوق درخواننده آن استعداد را ایجاد میکندکه در هر عبارتی اضافه به بیند نوع آنرا تشخیص دهد بنابراین از تعیین نوع آن غفلت نشود بخصوصه دراضافه‌های لفظی نوع معمول راهم تعیین نمائید یعنی به بینید معمول فاعل است ـ مفعول است ـ یا نایب فاعل.

۱ـ «کل نفس ذائقة الموت» کل مذکر است لکن چون بمؤنث اضافه شده کسب تأنیث کرده دلیل آن ذائقة است که خبر آن واقع شده است

۷- دراضافه‌معنوی‌دروقتیکه مضاف‌عام ومضاف‌الیه‌خاص‌باشد اضافه‌بیانی‌است «مدینة مصر»

۸ - در اسماء متحد المعنی مانند مترادفین وصفت و موصوف اضافه صحیح نیست زیرا مقصود از اضافه‌کسب تخصیص‌یاتعریف‌ازغیر است بنابراین گفته نمیشود «قَمحُ بُرٍّ» یا «رَجُلُ قائمٍ»

وَ لایُضافُ اسمٌ لِما بِهِ اتَّحَد ... مَعنیً وَاَوِّل مُوهِماً اِذا وَرَد

۱۰- بعضی اسماء از آن‌جهت‌که ابهام آنها زیاد است اگر برمعرفه هم اضافه شوندکسب تعریف‌نمیکنندمانند مثل -غیر وشبه بهمین‌جهت‌این‌نوع‌اسماء میتوانند برای‌نکره صفت باشند . مَرَرتُ بِرَجُلٍ مِثلِكَ

## حالات‌مختلفه بعضی اسماء دراضافه

دراضافه معنوی حالات‌بعضی ازاسماء مختلف است دراین‌خصوص ضمن‌بعضی ازترکیبات توضیحاتی داده‌شده ودرپاورقی‌کتاب نیزحالات‌بعضی اسماء رابیان‌کردیم ودرمبحث مفعول‌فیه نیز نسبت‌باسمائیکه غالبا مضاف‌هستند اشاره شده اینك ضمن اینکه نام چند اسم ازاسماء مضاف (ظروف وغیرظروف) دراینجابرده میشود مجددا راجع بحالات آنها تذکراتی داده میشود .

نوعاً این اسماء مضاف هستند وحالاتی را که ممکن است دارا باشند این است .

---

ان رحمة الله‌قریب من المحسنین - رحمة مضاف‌مؤنث‌است، چون‌کسب‌تذکیرنموده خبرآن مذکرذکرشده‌است .

یکی ازمفسرین دراینجا نظردیگری دارد میگوید ذکرقریب مذکرا از نظر تأویل رحمة به‌ترحم است یاممکن است صفت باشدبرای شیئی محذوف «شیئی قریب» ویااینکه ازاین‌جهت‌است که‌رحمة تأنیثش غیر حقیقی‌است بهرحال دراین زمینه مثالهای دیگری ذکرشده‌ازجمله بیت‌ذیل :

انارة العقل مکسوف بطوع هوی ※ وعقل عاصی الهوی یزداد تنویرا

«آن اشخاصیکه مخالفت هوی‌نموده و پیروعقل هستند ضمیرشان بنورعقل‌روشن وآنهائیکه‌از هوی‌پیروی میکنندهوی خورشید عقل‌رادرساحت‌دل‌آنان منکسف نموده‌است» .

خلوت دل نیست جای‌صحبت اغیار ... دیو چو بیرون رودفرشته درآید

**غیر، مثل ، بعد ، قبل ، اول، بعض ، فوق ، تحت ، یمین ، شمال ، امام وراء ، خلف ، قدام.**

۱ـ اگرمضاف‌الیه‌اینها محذوف باشد مبنی برضم خواهندبود مِنْ قَبْلُ

۲ـ اگرقرینه بتعین مضاف‌الیه‌درکلام باشد ویالفظاً اضافه‌شوندبرحسب‌عاملی که درجلو آنهادرآید معرب خواهندبودمِنْ قَبْلِ ذٰالِکَ .

۳ـ اگرمضاف‌الیه آنهارا فراموش‌شده فرض کنیم‌مثل اینکه نداشته اند معرباً باتنوین میتوان آنهاراذکر کرد .

**یوم . لیل . زمان . عام . حین. قبل.**

اسماء زمان متصرف مقطوع از اضافه باشندیا مضاف بمفرد باشند بر حسب عوامل اعراب میپذیرند ،

**اَتَیْتُ یَوْمَ الْجُمُعَةِ.اِنْتَظَرْتُ یَوْماً**

**کل . بعض . جمیع .مع .ای(۱)**

این اسماء رامیتوان‌مانندبالا درنیت مضاف دانست ومضاف‌الیه راحذف‌نمود وباتنوین آنها راقرائت کردعلیٰ کُلٍّ . جَمیعاً . مَعاً . اَیّاً

**کلا.کلتا . عند . لدی . قصاری**

این اسماء هم بر ظاهر اضافه میشوند هم برضمیر **کِلاَ الرَّجُلَیْنِ.لَدَیْهِ .**

**کِلْتَا الْمَرْاَتَیْنِ . عِنْدَنا**

**اولو ـ ذو ـ اولات . ذات**

این اسماء مخصوص باسم ظاهرند **اُوْلُوالْاَلْبابِ . ذٰاتُ الْبُرُوجِ**

**حیث . اذ . لما . اذا**

این‌اسماء مبنی‌هستند وبرجمله خبریه اضافه میشوند

**اِذْهَبْ اِذاذَهَبْتَ.جاسْتُ لَمّا دَخَلْتَ**

تذکرـ وضع مضاف‌الیه این نوع اسماء را باید از اعراب آنها تشخیص داد بنابراین بایدبه‌اعراب توجه‌نمود .

(۱)قبلا در پاورقی راجع به کلمه ای مفصلا بحث‌شده‌است .

# توابع

درخاتمه مبحث مرفوعات بحث توابع‌را بمبحث منصوبات واز آنجا بعللی که ذکر شد آنرا بمبحث مجرورات موکول‌نمودیم اینك که مبحث مجرورات نیز بپایان میرسد بنابوعده‌ای که شده‌است بایدبذکراین موضوع پرداخت .

دربعضی ازکتب‌نحوی درمبحث توابع‌نام پنج تابع‌برده شده این‌تابع پنجمی که آنها از آن‌نام‌برده‌اند‌عطف بحرف‌است .

عطف‌بحرف‌را دیگران ضمن‌عطف بیان ذکر کرده‌اند مانیز ازجهت سهولت امر بپیروی‌ازاین‌عده‌بحث‌عطف‌بحرف رابه‌مبحث‌عطف‌بیان‌موکول‌وتوابع‌را‌بهمان‌چهار موضوع مذکور منحصر میکنیم

**یَتبَعُ فِی‌الاِعْرابِ الْاَسْماءَ الاُوَلَ نَعْتٌ وَ تَوْکیدٌ و عَطْفٌ وَبَدَلٌ**

کسی که‌امر دیگری‌راپیروی‌میکندبآن **تابع** و آنکه‌امراوپیروی‌شده‌است آنرا **متبوع** گویند

شما امری‌را انجام میدهید من‌نیز بپیروی‌ازشما همان امررا انجام میدهم من تابع‌شماوشما متبوع من‌هستید .

کلمه بواسطه موقعیت خود اعرابی ازعامل میپذیرد کلمه دیگربدان ملحق ولفظا ازآن متابعت‌مینماید اولی‌را **متبوع** ودومی‌را **تابع** آن گویند .

میگوئیم **جاءَ رَجلٌ. رَأیتُ رَجلاً . مَرَرْتُ بِرَجُلٍ** کلمه دیگری بعنوان صفت بدنبال این‌اسماء ذکرمیکنیم اعرابی راکه اولی‌دارد بدومی هم میدهیم میگوئیم :

**جاءَ رَجلٌ عالِمٌ . رَأیتُ رَجلاً عالِمًا . مَرَرْتُ بِرَجُلٍ عالِمٍ**

رجل رامتبوع وعالم‌را در هرسه حال تابع لفظی آن متبوع مینامیم (۱)

کسی راصدا میزنندیکبار جواب میدهد مجددا صدا میزنند جواب خود را بمنظورتأکید دوباره تکرارکرده ومیگوید **نَعَمْ نَعَمْ** موقعیتی راکه کلمه اول دارد

---

(۱) تابع بردوقسم‌است تابع‌معنوی(مستثنی ـ حال ـ تمیز) تابع لفظی (نعت ـ توکید ـ عطف بیان بدل) .

عیناهمان‌رادومی واجد است اولی را«متبوع»ودومی را «تابع»گویند (تأکید لفظی تکرار حرف)

درتکراراسم وفعل نیزهمین‌طوراست، مطلبی گفته میشود، ازکسی اسمی‌برده میشود، گوینده‌بتصوراینکه شاید مطلب فهمیده نشود یا آن‌اسم‌شناخته نگرددمطلبی مبین اول‌ویااسمی اشهرازاولی‌بعنوان‌عطف بیان‌یا بدل‌ذکرمیکند مطلب‌واسم دوم‌را «تابع» ومطلب واسم اول‌را «متبوع» آن‌گویند.

شخصی میگویدکلمه اخلاص را برزبان راندم بتصور اینکه‌کلمه اخلاص را ممکن‌است ندانند چیست میگوید:

**لاإِلٰهَ‌الاّاللّٰهُ. قُلْتُ كَلِمَةَ الْإِخْلاصِ لاإِلٰهَ الاّاللّٰهُ** (بدل‌جمله‌ازمفرد) وممکن است بعکس بگوید: **قُلْتُ لا إِلٰهَ الاّ اللّٰهُ كَلِمَةَ الْإِخْلاصِ** (بدل مفرد ازجمله)

نام‌کسری راکسی عنوان میکند بلافاصله بتصوراینکه مبادا کسری شناخته نشود میگوید **انوشروان: قالَ كِسْرىٰ أَنُوشِرْوانُ** حالتی را که کسری دارد (فاعلیت دراین جمله) عینا انوشروان آن را واجد است (انوشروان بدل یا عطف بیان ازکسری است)

ازآنجائی‌که هریك ازتوابع‌بحث جداگانه واقسام متعددی دارند برای ذکر قواعد مخصوص هریك بااینکه درمبحث منادی نیزدراین‌خصوص مطالبی گفته شده میبایستی جداگانه بحث نمود.

## نعت یاصفت

صفتی‌که برای اسمی ذکرمیشود آن صفت یامتعلق بآن اسم است یا متعلق به متعلقات آن اسم دراین جمله:

**هٰذا كِتابٌ مُفيدٌ** (این‌کتاب مفیدی است) کلمه مفید وصفی‌است‌که‌کتاب‌را توصیف‌کرده‌است ودراین‌عبارت:

**هٰذا كِتابٌ مُفيدٌ مَطالِبُهُ** (این‌کتابی‌است‌که مطالبش‌مفید است)کلمه مفید

وصفی است که متعلقات کتابرا (مطالب) توصیف کرده اولی‌را صفت‌بحال موصوف و دومی‌راصفت بحال متعلق‌موصوف میخوانند وبعبارت‌دیگر اولی نعتی است حقیقی ودومی نعتی است سببی

**اَلنَّعْتُ هُوَ التَّابِعُ الدَّالُّ علی صِفَةٍ مِنْ صِفَاتِ مَنعُوتِه ویُقالُ لَه النَّعتُ الحَقیقی . اومِنْ صِفاتِ مُتَعلّقِ مَنعوتِه ویقالُ لهُ النَّعتُ السَّببی**

صفت ونعت‌هردو ، بیک‌معنی هستند الا اینکه نعت را در عوارض ظاهری و صفت‌را درافعال بیشتراستعمال‌میکنند .

«طویل ـقصیرـ احمق وعاقل» را نعت «قائم‌ـ قاعد ـداخل وخارج» راصفت گویند ، ازاینجاست‌که نسبت بذات‌اقدس الهی گفتن نعت‌موردی‌ندارد وگفته‌میشود صفات خدای متعال

وازآنجائیکه نعت در اسماء معرفه توضیح و در اسماء نکره تخصیص میدهد **اَلمَلِكُ العادِلُ** (توضیح) **مَلِكٌ عادِلٌ** (تخصیص) آنرانیزچنین‌تعریف کرده‌اند

**وَالصِّفَةُ لَفظٌ یَتبعُ المَوصُوفَ فِی اِعرابِه تَحلیةً وَتَخْصِیصاًلَه بذِکرِمَعنیً فِی المَوصُوفِ اوفِی شَیْءٍ مِن سَبَبِه**

ازآن جهت‌که ذکر صفت‌گاهی برای‌مدح است وثناء ، گاهی برای‌ذم است و طرد وگاهی‌هم ممکن‌است‌بمنظورتأکید استعمال‌شود بعضی‌ازنحوییین درتعریف آن این موضوع رانیز اضافه کرده‌اند (۱)

**اَلنَّعتُ تابِعٌ یدُلُّ عَلی مَعنیً فِی مَتبوعِه مُطلَقاً وفائدَتُه تَخصِیصٌ اوتَوضِیحٌ وَقَدیَکونُ لِمُجرَّدِ الثَّناءِ اوالذَّمِّ او التَّأکِید .**

وباز ازجهت اینکه‌صفت باموصوف خود در عدد ، نوع ، واعراب و همچنین معرفه‌ونکره میبایستی‌مطابقت‌داشته باشد از این‌لحاظ بدینطریق‌نیز تعریف‌شده‌است .

(۱) بالله العظیم (مدح) شیطان الرجیم (ذم) نفحة‌واحده (تأکید) .

**اَلنَّعتُ تابعٌ لِلمنعوتِ فی رفعهِ و نصبهِ وخفضهِ و تعریفهِ وتنکیرهِ سواءٌ کانَ النعتُ حقیقیاً اوکانَ النعتُ سببیاً (۱) .**

علت اینکه دراین تعریف اشاره بعدد ونوع نشده این است که در وقتی صفت ضمیر را رفع دهد (صفت حقیقی باشد ) در تمام موضوعات ( چهار موضوع از ده موضوع) یعنی در «رفع ، نصب ، جر ، مفرد ، تثنیه ، جمع ، مذکر ، مؤنث ، نکره ، ومعرفه» میبایستی باموصوف مطابقت داشته باشد واما دروقتیکه صفت اسم ظاهر را رفع دهد (صفت سببی باشد) مطابقت منحصر است بتعریف وتنکیر واعراب در این مثال: «**رأیتُ امرءةً باکیاً ولدُها**» می بینید صفت باموصوف ازلحاظ تذکیروتأنیث با موصوف مطابقت نداردبلکه مطابقت آن بافاعل اواست وهمچنین دراین مثال .

«**جالستُ رجلینِ حلواً حدیثُهما**» که درعدد باموصوف مطابقت ندارد

## نعت مشتق و نعت مؤول بمشتق

ازاسماء مشتقه **اسم فاعل . اسم مفعول . صفت مشبهه . افعل التفضیل** عموما **صفت واقع** میشوند

وازاسماء جامده هم این اسماء :**اسماء اشاره.اسماء موصول.اسماء عدد.اسماء منسوب . مصادر** وکلمه ای میتوانندصفت واقع شوند .

## مثال از اسماء مشتقه

**۱- قالَ لی رجلٌ کاتبٌ** «**اسم فاعل**» ترکیب: «قال فعل، لی جارومجرور رجل فاعل ، کاتب صفت»

**۲-مضیَ الوقتُ المعهودُ** «**اسم مفعول**» ترکیب : «مضی فعل ، الوقت فاعل المعهود صفت» .

---

(۱) جاء الرجل العاقل (حقیقی) ترکیب : «جاء فعل، الرجل فاعل العاقل صفت ضمیر فاعل .
- جاء الرجل العاقل ابوه (سببی) ترکیب جاء فعل الرجل فاعل العاقل صفت ابومضاف هامضاف الیه فاعل.

۳-**هٰذا رَجُلٌ کَرِیمُ الْخُلْقِ** «صفت‌مشبهه» ترکیب : « هذا مبتدا، رجل خبر ، کریم صفت‌مضاف ، الخلق مضاف‌الیه‌فاعل کریم»

۴-**سَقَطَ مِنَ الطَّبَقَةِ السُّفْلیٰ** «افعل التفضیل» ترکیب :«سقط فعل ضمیر فاعل من الطبقه‌جارومجرور، السفلی صفت»

## توضیحات

درمثال اول‌صفت‌حقیقی است‌لذا درچهارموضوع ازده موضوع‌صفت‌باموصوف مطابقت دارد :۱-رجل نکره کاتب نکره ۲- رجل مرفوع کاتب مرفوع ۳- رجل مذکر کاتب‌مذکر ٤- رجل مفرد کاتب مفرد.

درمثال دوم صفت حقیقی است فرقی‌که بامثال اول دارد اینست‌که صفت و موصوف معرفه‌هستند .

درمثال سوم‌صفت سببی‌است وکریم‌که صفت‌مشبهه‌است بفاعل‌خود اضافه‌شده است وبهمین جهت‌که اضافه شده با موصوف خود در تمام موضوعات مانند حقیقی مطابقت کرده‌است .

صفت درمثال چهارم حقیقی‌است وفرقی که با مثال اول ودوم دارد اینست‌که صفت بواسطه تأنیث موصوف‌مؤنث‌است.

## مثال ازاسماء جامده

۱-**رَفِیقُكَ هٰذا وَلَدی** (اسم‌اشاره) ترکیب :«رفیقك‌مضاف‌ومضاف‌الیه مبتدا ، هذاصفت ، ولدی‌مضاف‌ومضاف‌الیه‌خبر»

۲- **جاءَ تِلْمیذُ الَّذی بِیَدِه کِتابٌ** (اسم‌موصول) ترکیب : جاء فعل، تلمیذفاعل الذی موصول صفت ، بیده جارومجرور ، هامضاف‌الیه‌خبر مقدم کتاب مبتدای مؤخر.

**۳-هُنا رِجالٌ ثَلاثَةٌ** **(اسم عدد)** ترکیب :«هنا ظرف مکان خبر مقدم رجال مبتدای مؤخر ، ثلاثه صفت برای رجال»(راجع بمذکر بودن این اعداد قبلا اشاره شده است )

**۴-انا رجلٌ همذانِیّ** **(اسم منسوب)** ترکیب:«انامبتدا ، رجل خبر همذانی منسوب صفت»

**۵-هو رجلٌ عدلٌ** **( مصدر )** ترکیب :« هو مبتدا ، رجل خبر، عدل صفت.»

**۶- هو معلمٌ ایّ معلمٍ** **(ای وصفیه)** ترکیب:هو مبتدا، معلم خبر،ای وصفیه صفت مضاف، معلم مضاف الیه»

## توضیحات

میدانیم معارف (اسماء معرفه) عبارتند از :

**ضمائر- موصولات -اسماء اعلام- اسماء اشاره-اسماء معرف بال -اسماء مضاف بمعرفه.**

وضع این اسماء نسبت بموضوع مورد بحث «صفت» بدین ترتیب است :

ضمائر بطور کلی نه برای آنها صفت میآورند و نه برای کلمه صفت واقع میشوند علت قسمت اول از اینجهت است که چون ضمیر در نزد مخاطب معلوم است ومعین و استعمالش در وقتی است که اسمی گذشته این معنی گوینده را بی نیاز از ذکر صفت مینماید یعنی معنای ضمایر آنقدر در نهایت وضوح است که احتیاجی بذکر صفت نیست.

واما علت قسمت دوم از آن جهت است که ضمایر جامدند واز اسماء جامده اشتقاقی نیست تا متضمن وصفی باشند.

در این زمینه چنین گفته اند :

**مِنها مالاینعَتُ ولاینعتُ بِهِ وَهُوَ الضَّمیرُ لِوُضُوحِهِ وَجُمُودِهِ**

موصولات وبقیه (غیر از اسماء اعلام) هم صفت واقع میشوند هم میتوان برای آنها صفت آورد .

**وَمِنْهامايُنعت وَيُنعت بِهِ وَهُوَاسم الاشارَةِوالموصُوفِوَالمعرَّف بالالف وَ اللّامِوالمضاف**

**اسماء اعلام** - اسماء اعلام‌ازاینجهت که اشتقاقی در آنهانیست‌صفت‌نمیتوانند واقع‌شوند لکن موصوف میشوند یعنی برای آنها صفت میتوان ذکر کرد :

**وَمِنهامَا يُنعَتُ وَلا يُنعت بِهِ وَ هُوَالعَلَم**

تذکر ۱-اسمائیکه درامثله گذشته صفت‌واقع‌شدندعموماًمؤول بمشتق‌خواهند بود وهمچنین است اگراحیانا اسم‌جامدی صفت واقع شود مانند **رَأَيْت رَجُلاًاسداً** «**اى شجاعاً**»دو **کلمه«ذو وذات»** هم‌بصاحب وصاحبه تاویل میشوند

**جاءَ رجلٌ ذُومالٍ- وَامراةٌ ذاتُمالٍ**

تذکر ۲- ازاسماء موصول آنهائی‌صفت واقع‌میشوند که دارای‌الف ولام‌باشند «الذی -التی»

تذکر ۳- اسماء عدد معمولادر وقتی صفت‌هستند که‌بعدازمعدودذکرشوند.

## نمونه‌های مختلف از صفت و موصوف

| سببى | | حقيقى |
|---|---|---|
| المعاشرة الرَّديئة تُفسدالاخلاق الجيدة | ۱ | هذا رجلٌ معتمد عليه في الشَّدائد |
| صنَّف‌هذاالعالم الفاضل تصانيف عديدةً | ۲ | جاءَ الشَّابُ المشهود لهُ بالاستقامة |
| كتبت بحبرٍاسودعلى قرطاسٍ ابيض | ۳ | جالست رجلين حلواً حديثهما |
| حانَ الموعدالمضروبُ واليوم المشهودُ | ۴ | جالست نساءً حلواً حديثهن |
| هذه نغماتٌ مُطرِبةٌ (او مطرباتٌ) | ۵ | هذا ثوبٌ ممزقةٌ اطرافه |
| الجند المنظم يستخدم الحمام الزاجل | ۶ | الرجل الشريفُ المقصد محترم |
| جاءَ رجلٌ و امراةٌ عالمان | ۷ | جاءَ نيِ الرجل الفضلاءُ آباؤه |

رَأَيْتُ طَائِراً يَصِيحُ وَ وَلَداً يَضْحَكُ ٨ رَأَيْتُ رَجُلَيْنِ كَرِيمَي الْأَدَبِ
رَجَعْتُ مِنْ سَفَرِي أَعْرِفُ بِأَحْوَالِهِمْ مِنْ قَبْلُ ٩ رَأَيْتُ رَجُلاً حَسَانَ الْوَجْهِ
كَسَرْنَا أَقْلاماً عَدِيدَةً مِنْ بَنِينَ صَغِيرَةٍ ١٠ رَأَيْتُ الْفَتَاةَ الْكَرِيمَةَ النَّسَبِ

## توضیحات

١ـ دروقتیکه موصوف جمع مکسر یاجمع مؤنث سالم ویاملحق بجمع مذکر سالم باشد صفت جایز است بطور مفرد وبطور مونث ذکر گردد

(شاهد مثال ـ ١ـ٢ـ٥ ردیف اول)

٢ـ دروقتیکه موصوف جمع غیر عاقل باشد بهتر این است صفت مفرد مؤنث باشد.

(شاهد مثال ـ ٥ردیف اول)

٣ـاسم جمع وشبه جمع صفتش مفرد است

(شاهدمثال٦ردیف اول)

٤ـ موصوف اگر متعدد باشد(مذکراًومؤنثاً) صفت تابع مذکر است.

(شاهدمثال ـ٧ـ ردیف اول)

٥ ـ در وقتی که صفت از اسماء غیر منصرف باشد لفظا در اعراب باموصوف مطابقت ندارد (شاهدمثال ـ٣ـردیف اول)

٦ـ علت تغییر اعراب درصفت تغییر موقعیت درموصوفست موصوف اگر از مرفوعات باشد صفت مرفوع ، ازمنصوبات باشد صفت منصوب ، ازمجرورات باشد صفت هم مجرورخواهد بود ؛

پس بااین تعبیر میتوان گفت صفت آن تابعی است که معمول معمول است

(شاهدمثال١ـ٨ـ١٠ـردیف اول)

٧ـ قبلا گفتیم ازصفات «اسم فاعل، اسم مفعول ، صفت مشبهه ، افعل التفضیل» وصف واقع میشوند دراین امثله هم نمونه هائی ازهریك ذکر شده درموردصفت مشبهه باید توجه داشت اگروزن فعول باشد «مانندصبور» صفت درتأنیث باموصوف مطابقت

ندارد «رجل صبور» «وامرأة صبور»

(شاهد مثال ۱-۲-٤-۹- ردیف اول)

۸- افعل التفضیل چنانچه با من تمام شود یا بنکره اضافه شود بطور مفرد ومذکر ذکر میگردد . (مثال نهم «اعرف» حال است جمله را میتوان صفت گرفت)

(شاهد مثال ۹-ردیف اول)

۹- صفت گاهی مفرد است (بتثنیه وجمع هم در این مورد مفرد گفته میشود) مانند مثالهائی که بآنها اشاره شد وگاهی جمله (جملات بیشتر پس ازمعارف حال وپس از نکرات صفتند) وگاهی شبه جمله: ابْصَرْتُ هَزاراً فَوْقَ غُصْنٍ اوْ عَلَى غُصْنٍ.

(شاهد مثال - ۸ -ردیف اول)

۱۰- در جملاتی مانند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْحَمِيدُ ارْحَمْ عَبْدَكَ الذَّلِيلُ صفت را میتوان مرفوع خواند بنابراینکه خبر باشد برای مبتدای محذوف ومنصوب خواند بنا براینکه مفعول باشد برای فعل مقدر درهریك ازاین دو صورت گفته میشود نعت از تبعیت ماقبلش دراعراب بازمانده . (۱)

۱۱-در تعریف صفت سببی گفتیم آن صفتی که اسم ظاهر را رفع دهد (لفظا یا محلا) آن صفت سببی است بنابراین درامثله ردیف دوم دقت شود هرصفتی معمولی از اسماء ظاهر دارد.

درمثال اول معتمد که اسم مفعول است ومانند فعل مجهول عمل میکند جار و- مجرور بعد را رفع داده است مثال دوم نیز مانند مثال اول است الا اینکه دراولی اسم مفعول از ثلاثی مزیداست ودردومی از ثلاثی مجرد .

درمثالهای سوم-چهارم-پنجم وهفتم (ردیف دوم) مرفوع اسم ظاهر است ولی در بقیه مرفوع مضاف الیه است زیرا اضافه اضافه لفظی است یعنی مضاف الیه معمول مضاف است .

درحقیقت برای صفت سببی دو حالت هست یك حالت مقرون بضمیر منعوت (در مثالهای (۳-٤-۵) ویك حالت غیر مقرون بضمیر منعوت (مثالهای ٦-۸-۹-۱۰) ازجهت اینکه

---

(۱) درمقامی هم که قرینه در کلام باشد صفت یا موصوف را ممکن است حذف کرد .

حالت دوم تطابقش با منعوت عینا مانند صفت حقیقی است .

بعضی این نوع از صفت را هم بصفت حقیقی ملحق کرده و گفته اند :

**النَّعتُ الحقيقيُّ هو ما دلَّ على صفةٍ في نفسِ منعوتهِ او ما اُضيفَ الى المتَّصفِ بهِ معرَّفاً بال وحكمه مطابقة منعوته في التصريف. والنعتُ غير الحقيقيِّ هو ما دلَّ على صفةٍ في شيئٍ يتعلَّق بمنعوته او ما كان له نايبُ فاعلٍ مجروراً بالحرفِ وحكمُها حكمُ منعوتِهِما في الاعراب**

## تأكيد

**فَاَيْنَ اِلَى اَيْنَ النَّجاةُ بِبَغْلَتي　　　اَتاكَ اَتاكَ اللّاحقونَ اِحْبِسْ اِحْبِسْ**

دراین بیت کلمه اتاك وجمله احبس بمنظور تأکید تکرار شده است دراتاك چون فاعل اسم ظاهر است تکرار فعل است ومفعول وچون دراحبس ضمیر فاعل است تکرار فعل است وفاعل چون بافعل وفاعل جمله تشکیل میشود بنابراین تکرار اول تکرار لفظ وتکرار دوم تکرار جمله است .

موضوع تکرار در کلیه زبانها معمول ومتداول است چون منظور از آن تمکین معنی درذهن مخاطب وازاله ابهامی است که در محاورات پیش میآید.

چون استعمال الفاظ بعنوان مجاز درغیر معانی اصلی شایع است گاهی استعمال تأکید از این نظر می‌شود که متکلم بر مستمع ثابت کند که مرادش همان است که عنوان کرده درحقیقت بااین تعبیر تأکید جلوگیر ظن مخاطب است از اراده مجاز وبهمین جهت است که گفته اند .

**فائدةُ التأكيد تَمكينُ المَعنى في نَفْسِ المُخاطَبِ وَاِزالةُ الغَلط في التَّأويل**

«ترکیب» فا، عطف ، این ظرف مکان محلامنصوب مفعول فیه برای فعل مقدر(انجو) الی این جار ومجرور خبر مقدم ، النجاة مبتدای مؤخر ، به بغله جار ومجرور مضاف ، یاء مضاف الیه ، اتاك فعل ومفعول، اتاك دوم تأکید ، اللاحقون فاعل فعل اول (فعل دوم چون برای تأکید است فاعل ندارد) احبس فعل ضمیر فاعل ـ جمله دوم (احبس) تاکید

«ترجمه» مرا رهائی چگونه میسر است، بااین استر چگونه مرا نجاتی هست ، بکجا میتوانم بگریزم، تعقیب کنندگان مرا دریافتند نزدیك است بچنك آنان گرفتار شوم ، باید توقف کنم و از فرار درگذرم.

# تأکیدلفظی-تأکیدمعنوی

تأکید را توکید هم میگویند استعمال هردودراین موردیکسان است تأکید ریشه‌اش اکد وتوکیدوکد میباشد هردو بمعنای بستن ومحکم کردنست(استعمال توکید را دراین باب‌فصیحتر میدانند) اصطلاحاً تأکید بآن لفظی گفته میشودکه در عبارت ذکرشده ومجددا تکرارمیگردد اعم‌ازاینکه آن‌لفظ اسم ، فعل، یاحرف‌بوده باشد (زَیْدٌ ـ زَیْدٌجاءَ ـ جاءَ ـ جاءَ زَیْدٌ ـ نَعَمْ ، نَعَمْ) این‌نوع‌تأکید راکه کلمه یا جمله ماقبل تکرار میشود تأکیدلفظی‌میگویند . **اَلتَّوْکیدُ اللَّفْظیُ هُوَ اِعادَةُ اللَّفْظِ بِعَیْنِهِ اَوْ بِمُرادِفِهِ.**

تأکید معنوی باالفاظ خاصی‌است که‌عبارتنداز :

**نفس ـ عین ـ کل ـ کلا ـ کلتا ـ جمیع ـ اجمع ـ جمع ـ جمعاء ـ عامه- قاطبه ـ کافه .**

**۱ ـجاءَ زَیدٌنفسُه‌اوعینُه ۲ ـ رأیتُ زَیداً نفسَه‌اوعینَه۳ ـ مررتُ بزیدٍنفسِه‌اوعینِه**

## ـ تأکیدنسبت ـ تأکیدشمول ـ

دروقتیکه جملهٔ باکلمه نفس یاعین مؤکدشود آن‌تأکید را تأکید نسبت ودر صورتیکه تأکید بابقیه‌صورت کیرد آنرا تأکید شمول خوانند . بنا براین سه جمله فوق تأکید نسبت واین‌جمله :

**جاءَ القومُ کلُّهُمْ** ـ. تأکید شمول است .

این‌سه کلمه«**اَکْتَعَ ـ اَبْتَعَ ـ اَبْصَعَ** »رابعنوان‌تأکیداجمع‌میتوان‌استعمال‌نمود **جاءَالقومُ اجمعونَ اکتعونَ ابتعونَ ابصعونَ** به‌تعبیری میتوان گفت این‌سه کلمه تابع اجمع هستند .

کلمات **اجمع** ، **جمع و جمعاء**نیز معمولا بعدازکلمه کل ذکرشده‌وبه‌تعبیری میتوان اینهارا نیزتابع کل‌نامید .

**۱ـجاءَالرِّجالُ کلُّهم‌اجمعُ۲ـجاءَتِ الْعَشیرةُ کلُّهاجمعاءُ ۳جاءَتِ الْعشایِرُ کلُّهنَّ جُمَعُ**

وبعدكلٍ اكدوا باجمعا ✿ جمعاء اجمعين ثم جمعا

ازسه‌جمله فوق کل‌را میتوان حذف کرده وبه‌تابع بعدی اکتفانمود .

ودون کلٍ قد یجیء اجمع ✿ جمعاء اجمعون ثم جمع

کلا وکلتا درتأکید اسم مثنی مورداستعمال دارندا ولی برای تثنیه مذکر دومی برای تثنیه مؤنث .

۱- سافر اخواك كلاهما ✿ سافرت اختاك كلتاهما

۲- رايت الرجلين كليهما ✿ مررت بالمرأتين كلتيهما

مثال‌اول حالت‌رفعی‌است ومثال‌دوم حالت‌نصبی و جری‌درهردوحال **کلاو کلتا** مضاف هستند به‌ضمیر مؤکد خود .

## النكرات لاتؤكد بالتأكيد المعنوى

اسم‌نکره را باید باتأکید لفظی مؤکد نمود ذکر تأکید معنوی دنبال‌نکرات صحیح نیست بنا براین نمیتوان گفت **قَرَأْتُ كتاباً كلّه** صحیح این است که گفته شود **قرأت كتاباً كتاباً** علت‌این‌است برای‌نکره درخاطرهنوز حقیقتی‌ثابت نیست وتأکید معنوی هم برای تمکین معنای‌اسم و تقریر حقیقت آن‌است ، تمکین چیزی‌که هنوز حقیقتش ثابت نیست‌اصولا محال‌است .

امر دیگراینکه الفاظی‌که بعنوان تأکید معنوی استعمال‌میشوند معرفه هستند (سبب تعریف اضافه‌است بعضی‌تقدیراً مضافند «اجمع ونظیر آن» وبعضی‌لفظاً «کل و عین ) معرفه متابعت ازنکره نخواهدکرد زیراتأکید ازتوابع‌ومانندصفت‌است‌بایددر اعراب ، افراد ، تثنیه‌وجمع ، مذکرومؤنث وهمچنین معرفه بین‌آندو مطابقت‌حاصل باشدالااینکه در موضوعات اخیر مطابقت روی ضمائری است که این اسماء بر آنها مضاف هستند بهمین‌جهت‌است که گفته‌شد «**جاءالرجال كلهم**» .

یااینکه گفته‌میشود «**جائت هند عينهاوالنساء اعينهن**» . (۱)

---

(۱) درموقتیکه لازم باشدضمیر متصل مؤکدشود بهمان‌ضمیر بایدتابع‌رامتصل کرد باآنچه متبوع بآن*

## = نظر کوفیین =

دراین باب کوفیین باستناد بعضی اشعار (*) از شعرای عرب مؤکد نمودن نکره را بتأکید معنوی در صورتیکه مؤکد از اسماء نکره محدوده باشد (معلوم المقدار) جایز دانسته اند بنا براین با این نظر شهر، فرسخ، میل، ضربة ، حول، وماننداینها را میتوان بتأکید معنوي مؤکد نمود يَالَيتَ عِدَّةَ حَوْلٍ كُلِّهِ رَجَبٌ (*)

وَ اِنْ يُفِدْ تَوْكِيدُ مَنْكُورٍ قُبِلْ ❀ وَ عَنْ نُحَاةِ الْبَصْرَةِ الْمَنْعُ شَمِلْ

ترکیب شود

وَهٰذَا مَصِيرُ الْعَالَمِينَ جَمِيعِهِمْ ❀ وَمَا النَّاسُ اِلَّا رَاحِلٌ بَعْدَ رَاحِلٍ

اَيَا صَاحِبَ الذَّنْبِ لَاتَقْنَطَنْ ❀ فَـاِنَّ الْاِلٰـهَ رَؤُفٌ رَؤُفٌ

وَ لَاتَرْ حَلَنَّ بِلَا عِدَّةٍ ❀ فَاِنَّ الطَّرِيقَ مَخُوفٌ مَخُوفٌ

## عطف (عطف نسق)

درمقدمه مبحث توابع وعده کردیم که دراین مبحث عطف بحرف رانیز عنوان کنیم . وقتی بین دو کلمه یا دو جمله حرفي از حروف عطف واسطه شد معطوف و معطوف علیه تشکیل یافت آن عطف را عطف بحرف یاعطف نسق گویند لغتاً عطف بمعنای میل واعوجاج لکن در اینجا مقصود ازعطف اشتراك معطوف است در تأثیر عامل وعطف از اصطلاحات بصریین ونسق از اصطلاحات کوفیین است (۱)

---

* متصل است . «مررت بك بك»
ضمیر متصل تأکیدش باضمیر رفع منفصل است .
«کنت انت هنا» «عرفتك انت» «مررت بك انت»
دروقتیکه خواسته باشیم ضمیر مرفوع متصل بانفس یاعین تأکید شود اول آنرا باضمیر رفع منفصل مؤکد نموده سپس بانفس یاعین تأکیدمیشود :
«ضربت انت نفسك زیدا» «سافرت هند هی نفسها)
تذکر ۱- درضمیر منصوب ومجرور باتیان نفس یاعین احتیاجی نیست تنها ازوم آن باضمیر رفع متصل است .
تذکر ۲- جمیع - قاطبه - کافه - عامه اگر مضاف بهضمیر نباشند ترکیباً حال خواهند بود . بنا براین جمیعا حال است .

(۱) از تاریخیکه سیبویه در بصره و کسائی در بغداد و کوفه مقیم شده واز ایندو وجانشینان آنها (اخفش و کسائی) آراء خاصی درعلم نحو بوجود آمده نحاة بدو قسمت کوفی و بصری تقسیم شده اند .

گفته‌شد دروقتی که بعضی ازجمله به‌بعض دیگر بوسیله یکی ازحروف عطف مربوط شد آن‌عطف راعطف نسق گویند« **نَسَقَ الشَّیْءَ عَطَفَ بَعْضَهُ عَلی بَعْضٍ**»دراین نوع عطف‌بین معطوف‌و معطوف علیه ممکن است اشتراك درحکم واعراب باشد : **جَاءَ الْمُعَلِّمُ وَالتِّلْمِیذُ**(معطوف بامعطوف‌علیه‌هم درعمل‌متابعت‌داردهم دراعراب)وممکن است‌تنها اشتراك دراعراب‌باشد **جَاءَ الْمُعَلِّمُ لَا التِّلْمِیذُ** (تنها متابعت دراعراب‌است) چون‌درعطف نسق عموماً متابعت دراعراب‌است لذا آنرا چنین تعریف‌کرده‌اند .

**«عَطْفُ النَّسَقِ تَابِعٌ یَتَوَسَّطُ بَیْنَهُ وَبَیْنَ مَتْبُوعِهِ اَحَدُ الْحُرُوفِ الْعَاطِفَةِ وَحُکْمُهُ حُکْمُ مَتْبُوعِهِ فِی الْاِعْرَابِ»**

آن تابعی که بین آن ومتبوعش یکی ازحروف عطف واسطه باشد و دراعراب بامتبوع خود مطابقت کندآنرا عطف‌نسق مینامند .

## اقسام عطف نسق

عطف‌نسق رادربدو امرمیتوان چنین تقسیم کرده «عطف اسم‌براسم -عطف‌فعل برفعل - عطف جمله‌برجمله » وسپس آنرا بدین‌ترتیب تفکیك کرد .

۱ - عطف‌ظاهر برظاهر   **۱ -جَاءَنِی زَیْدٌ وَعَمْرٌو**   **۲ - رَأَیْتُ زَیْداً وَعَمْراً**

۲ - عطف‌ظاهر برضمیر   **۱ -اَنْتَ وَزَیْدٌ قَائِمَانِ**   **۲ -اِیَّاكَ اَکْرَمْتُ وَعَمْراً**

۳ -عطف‌ضمیر بر ضمیر   **۱ - اَنْتَ وَهُوَ قَائِمَانِ**   **۲ - اِیَّاكَ وَاِیَّاهُ ضَرَبْتُ**

٤ - عطف ضمیر برظاهر   **۱ - زَیْدٌ وَاَنْتَ قَائِمَانِ**   **۲ -ضَرَبْتُ زَیْداً وَاِیَّاكَ**

قسم‌اول عطف ظاهر برظاهر بدوقسمت عطف‌مفرد برمفرد وعطف جمله‌برجمله تقسیم‌میشود غرض‌ازعطف مفرد برمفرد‌اختصار درعامل واشتراك دومی است درتأثیر اول و غرض ازعطف جمله بر جمله ربط واتصال بعض است به بعض واعلام اینکه هنوزمتکلم اراده قطع جمله دوم رااز اول نکرده است .

**(درچهار مثال ذیل جمله برجمله مربوط است)**

۱ - قَامَ زَيْدٌ وَقَعَدَ عَمْرٌو (فعلیه برفعلیه) ۲ - زَيْدٌ مُنْطَلِقٌ وَعَمْرٌو قَائِمٌ (اسمیه براسمیه)

۳ - مَرَرْتُ بِرَجُلٍ يَقُومُ (فعلیه برفعلیه) ۴ - مَرَرْتُ بِزَيْدٍ يَكْتُبُ (فعلیه برفعلیه)

درعطف جمله برجمله اگر جمله دوم اجنبیه وغیر ملتبس باولی بوده باشد و متکلم نیز اراده اتصال کرده باشد حرف عطف را برای ربط حتماً باید ذکر کرد اما اگر ملتبس باولی و اجنبیه نباشد (حال یا صفت باشد) احتیاجی بذکر حرف عطف نیست . (جمله ۳ وجمله ٤)

تذکر ۱ = جملات بعدازنکرات صفات وبعد از معارف احوالند ( جمله ۳ صفت ، ٤ حال است) .

# عطف به ضمیر متصل وقواعد آن

مرفوع الموضع　　منصوب الموضع　　مجرور الموضع

۱ - قُمْتُ أَنَا وَزَيْدٌ　　۲ - ضَرَبْتُهُ وَزَيْداً　　۳ - مَرَرْتُ بِكَ وَبِزَيْدٍ

درمورد عطف بر ضمیر باید رعایت این قواعد راکرد اگر عطف بر ضمیری است که مرفوع الموضع است باید قبلا آنرا بضمیر منفصل مؤکدکرده سپس اسم بعدرا بآن عطف نمود (مثال ۱ )

اگرمعطوف منصوب الموضع باشدبدون تأکید عطف جایزاست (مثال۲)

چنانچه معطوف مجرور الموضع باشد عطف صحیح نیست مگر باعاده جار ( مثال ۳ )

تذکر ۱ـ چنانچه بین معطوف ومعطوف علیه کلمه فاصله شود عطف بر ضمیر متصل جایزاست .

۱ـ فَاجْمَعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَائَكُمْ (امرکم فاصله شده) ۲ ـ مَا أَشْرَكْنَا وَلاَ آبَاؤُنَا (لافاصله شده)

تذکر ۲ـ در مورد عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار بین بصریین و کوفیین اختلافی هست بصریین آنرا قبیح میدانند و میگویند فقط درمقام ضرورت در شعر جایزاست اما کوفیین شواهدی از آیات آورده و آنرا جایزمیشمرند،

محققین برای تحقیق بپاورقی صفحه ۷۸ جزء سوم جلد اول شرح مفصل میتوانند مراجعه کنند.

## - اقسام عطف از نظر اعراب -

**۱- لَيْسَ زَيْدٌ بِقَائِمٍ وَلَاقَاعِدٍ ۲- لَيْسَ زَيْدٌ بِقَائِمٍ وَلَاقَاعِداً ۳- لَيْسَ زَيْدٌ قَائِماً وَلَاقَاعِدٍ .**

درمثال اول معطوف مجرور است معطوف عطف شده است به لفظ .

درمثال دوم معطوف منصوب است معطوف عطف شده است به محل .

درمثال سوم معطوف مجرور است معطوف عطف شده است توهماً (توهماً بر اینکه باء برخبر لیس داخل میشود)

## نظریات نحویین درمورد عامل معطوف

۱ ـ سیبویه وجماعتی ازبصریین میگویند عامل در آن عامل دراولی است و برای این مدعا میگویند اختلاف عمل ازجهت اختلاف عامل است اگر عمل از حرف میبود اختلافی حاصل نبود .

۲ ـ عده دیگر میگویند عامل اول فعل مذکور وعامل درمعطوف حرف عطف است که نایب مناب عامل قبلی است . (قول ابن سراج)

۳ ـ بعض دیگر عقیدشان این است که عامل ، فعل محذوف است بعد از واو ودلیل این عده این است که میگویند جایز است فعل اظهار گردد .

## حروف عطف ومعانی آنها

واو ـ فاء ـ ثم ـ حتی ـ او ـ ام ـ لا ـ لکن ـ بل

**واو** ـ واو عطف که درزبان فارسی هم معمول است استعمال میشود بمنظور مشارکت معطوف ومعطوف علیه درعمل بدون اینکه ترتیبی منظور باشد ممکن است معطوف ومعطوف علیه عمل رادریك زمان انجام داده باشند وممکن است یکی قبل و دیگری بعد انجام داده باشد .

**اَلْوَاوُ هِيَ لِلْجَمْعِ بِدُونِ تَعْيِينٍ .**

فَاعْطِفْ بِواوٍ سابِقاً اَوْ لاحِقاً ٭ فِي الْحُكْمِ اَوْ مُصاحِباً مُوافِقاً

**فاء وثم** - فـاء برای تعقیب وثم برای ترتیب است باین معنا فاء برای مشارکت است باترتیب بی‌فاصله وثم برای مشارکت است باترتیب بافاصله. **اَلْفاءُ لِلتَّعْقِيبِ بِغَيْرِ مُهْلَةٍ وَثُمَّ لِلتَّرْتِيبِ بِمُهْلَةٍ.**

وَالْفاءُ لِلتَّرْتِيبِ بِاتِّصالٍ ٭ وَثُمَّ لِلتَّرْتِيبِ بِانْفِصالٍ

**حتّى** - حتی عاطفه برای مشارکت درحکم ومتضمن معنای تدریج است ومیتواند حکم را ازعالی بدانی وازدانی بعالی برساند ودر آن وقتی که عطف است باید معطوف جزء یامانند جزء معطوف‌علیه واسم ظاهر باشد ودراین موقع میتوان بجای حتی «واو» در جمله گذارد - **قَدِمَ الْحُجّاجُ وَالْمُشاةُ. ماتَ النّاسُ وَالْاَنْبِياءُ** ( در مبحث حروف جاره راجع به‌حتی مفصلا بحث‌شده‌است )

**او** - اودراین معانی مورد استعمال دارد :

۱ - (شك) **لَبِثْنا يَوْماً اَوْ يَوْمَيْنِ** (یك روزیـا دو روز در آنجـا متوقف بودیم)

۲ - (ابهام) **نَحْنُ اَوْ اَنْتُمْ عَلَى الْحَقِّ** (یاما برحق ویاشما برحقید)

۳ - (اباحه) **جالِسِ الْعُلَماءَ اَوِ الزُّهّادَ** (درمجالست باعلماء وزهاد آزادی هر کدام خواهی اختیار کن )

۴ - (تخییر) **خُذْ مِنْ مالِي دِرْهَماً اَوْ دِيناراً** (مختاری که‌ازمال من‌در همی یا دیناری برداری)

۵ - (تقسیم) **اَلْكَلِمَةُ اِسْمٌ اَوْ فِعْلٌ اَوْ حَرْفٌ** (کلمه باسم وفعل و حرف تقسیم شده است )

۶ - (مرادف الا) لاقتلن العدو او یخضع ( مگر دشمن خاضع و تسلیم شود و گرنه البته اورا میکشم )

تذکر - در این معنا فعل مضارع باضمار ان بعد از «او» منصوب است ·

۷- (مرادف بل) در این معنا در کتب نحویین استشهاد بگفته جریر شده وی «او» را بمعنی «بل» در این شعر بکار برده است .

ماذا تری فی عیال قد برمت بهم　　لم احص عدتهم الا بعداد
کانوا ثمانین او زادو ثمانیة　　لولا رجاؤک قد قتلت اولادی(۱)

ابن مالک تمام معانی او را (باستثنای معنای ششم «الا») در این بیت جمع کرده است .

خیر ابح قسم باو وابهم　　واشکک واضراب بها ایضاً نمی

**ام** - ام را بدو قسم تقسیم کرده اند ۱ - ام متصل - ۲- ام منقطع - متصل آنرا میگویند که بعد از همزه تسویه (سواء علینا اجزعنا ام صبرنا) یا بعد از همره استفهام (ازید فی الدار ام عمرو) واقع گردد .

درمورد اول فعلیکه بعد از همزه تسویه واقع میگردد مؤول بمصدر است تا مبتدا باشد برای خبریکه در ما قبل آن گذشته است در واقع جمله بالا بدین صورت خواهد بود - سواء علینا جزعنا و صبرنا - (در این امر شکیبائی و جزع ما ازجهة عدم فایده برای ما یکسان است)

درمورد دوم یعنی دروقتیکه ام بعد از همزه استفهام واقع است جواب باید به تعیین داده شود درواقع گفتن «لا» درجواب سؤال بالا صحیح نیست یا باید گفت زید فی الدار و یا باید گفت عمرو ، علت تسمیه این ام بام متصله برای این است که ماقبل و مابعد ام ازهم بی نیاز نیستند . (این ام را معادله هم میگویند) .

---

(۱) جریر در قصیده ای هشام بن عبدالملک را مخاطب قرار داده پس از ستایش چنین میگوید: ماذا تری الخ .
ترجمه - ای هشام درمورد اهل بیت من چه تدبیر کرده وچه نظر میدهی من بواسطه فرزندانم سخت دل تنگم شماره آنانرا جز بکمک محاسبین ز بردست نمیدانم ۰ ۸ نفر بودند بلکه ۸ نفر نیز بر آنان اضافه گردید اگر امیدم بتو نمیبود هر آینه فرزندان خود را میکشتم .

امنقطع آنست که مسبوق به‌خبر محض (۱) یا مسبوق بهمزه غیراستفهام (۲) ویا مسبوق باستفهام بغیر همزه‌بوده باشد (۳) یعنی گاهی ممکن است به‌تنهائی ذکر گردد و گاهی ممکن است بااستفهام انکاری یاطلبی همراه باشد وبآن از آن جهت منقطعه میگویند که‌متضمن معنای بل اضراب بوده‌ومیان دوجمله واقع میشود که بهم مربوط نیستند.

ابن هشام درمغنی برای ام‌دووجه‌دیگرذکرمیکند ۱-زائده۲- مرادف لام تعریف مثال اززائده:

**یالیتَ شعری ولامنجیَ مِن الهَرَمِ   امْ هل علی العیشِ بعدَ الشیبِ مِن نَدَمِ (۴)**

مرادف لام تعریف:

**لیس مِنِ امبِرِّ امصیامُ فِی امسفرِ.**

نسبت بوجه دوم نظرمیدهد که‌شاید این استعمال ازبعض اهل یمن بوده باشد میگوید شنیدم یکی از اهل یمن گفت من این جمله راخود از یك یمنی شنیده ام **خذِ امرمح وارکب امفرس.**

لا - معطوف به‌لا دراعراب مطابقت ازمعطوف‌علیه‌دارد ولکن‌درحکم‌ندارد یعنی‌لاحکم‌رابرای ماقبل‌اثبات واز مابعد نفی میکند و در وقتی عطف میتواند باشد که‌برمفرد داخل شود: **هوشاعرٌ لاکاتبٌ.**

لکن - لکن در آن‌وقتی حرف عطف‌است که‌مقرون بواو نبوده و بعد از آن جمله نباشد وبر آن مقدم‌باشد نفی‌یانهی یعنی بااین سه‌شرط (بعدازآن مفردباشد - بعد از نفی یا نهی باشد - با واو همراه نباشد) میتواند حرف عطف بوده باشد اگر چنانچه مسبوق بایجاب‌شد یاداخل‌برجمله گردیدیابـاواو ذکر شد دراین‌موقع‌حرف ابتداء خواهدبود.

(۱) «تنزیل‌الکتاب‌لا ریب‌فیه من‌رب‌العالمین ام‌یقولون»
(۲) «الهم‌ارجل یمشون‌بهاام‌لهم ایدیبطشون‌بها»
(۳) «هل‌یستوی الاعمی والبصیرام‌هل یستوی‌الظلمات والنور»
(٤) ترجمه: در آن‌وقتی که‌جوانی‌سپری‌و به‌پیری که‌از آن‌مفری نیست گرفتارهستم‌ایکاش‌میدانستم‌برای‌من ندامتی‌خواهدبود؟

| لكن (حرف ابتداء) | لكن (حرف عطف) |
|---|---|
| وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ | لَيْسَ زَيْدٌ كَاتِباً لَكِنْ شَاعِراً |

بل - درتعریف بل چنین نوشته‌اند :

بَلْ حَرْفُ عَطْفٍ لِلْاِضْرَابِ عَنِ الْمَذْكُورِ قَبْلَهَا وَجَعْلِهِ فِي حُكْمِ الْمَسْكُوتِ عَنْهُ

دروقتیکه نظراین باشد که حکمی رااز اسمی باسم دیگر منتقل و نسبت به اسم اول حکم مسکوت باشد ازحرف عطف «بل» استفاده میشود .

الْاِضْرَابُ هُوَ اِثْبَاتُ الْحُكْمِ لِمَا بَعْدَهَا بَعْدَ ثُبُوتِهِ لِلْاَوَّلِ

دروقتیکه گفته‌شود ذَهَبَ زَيْدٌ بَلْ عَمْرٌو حکم ذهاب درمورد عمرومسلم‌است اما در مورد زید جایزاست ثبوت وجایز استعدم‌ثبوت بسته‌براینکه چه‌اراده‌بشود.

بدیهی است موضوع‌فوق‌درجمله‌ایست که‌مسبوق به‌نفی یانهی نباشد چنانچه بل‌درجملهٔ واقع‌باشد که‌مسبوق به‌نفی‌یانهی‌باشد اثبات‌منحصرمیشود باسم‌بعدازبل .

۱-قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ بَلْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ۲-مَا قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ بَلْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

تذکر ۱- قطعاً از امثله فوق استنباط‌شد که معطوف به بل باید مفرد باشد نه‌جمله .

تذکر ۲- دراثبات‌حکم نسبت به‌معطوف «بل»مانند «لکن»است بهمین‌جهت ابن‌مالك میگوید .

وَ بَلْ كَلٰكِنْ بَعْدَ مَصْحُوبَيْهَا كَلَمْ اَكُنْ فِي مَرْبَعٍ بَلْ تَيْهَا

وَانْقُلْ بِهَا لِلثَّانِ حُكْمَ الْاَوَّلِ فِي الْخَبَرِ الْمُثْبَتِ وَالْاَمْرِ الْجَلِي

## عطف (عطف بیان)

گفته شدیکی ازتوابع‌عطف‌بیان‌است عطف‌بیان آن تابع‌جامدی است که‌اشهر ازمتبوع خودباشد : قَالَ كِسْرٰى : اَنُوشِرْوَانُ (عطف‌بیان)

عَطْفُ الْبَيَانِ هُوَ تَابِعٌ جَامِدٌ اَشْهَرُ مِنْ مَتْبُوعِهِ

اگر متبوع عطف‌بیان معرفه باشد آنرا توضیح واگر نکره‌باشد آنرا تخصیص خواهد داد .

**عَطْفُ الْبَيانِ وَهُوَ التّابِعُ الْجامِدُ الْمُوضِحُ لِمَتْبُوعِهِ فِي الْمَعارِفِ وَالْمُخَصِّصُ لَهُ فِي النَّكِراتِ .**

**۱- اِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللّٰهِ ۲- مِنْ وَرائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقىٰ مِنْ ماءٍ صَدِيدٍ**

درمثال اول چون متبوع معرفه است (المسیح) تابع (عیسی علیه السلام) آنرا توضیح میدهد و در مثال دوم چون متبوع ( ماء ) نکره است تابع (صدید) آنرا مخصص کرده است .

عده ازنحویین نکره بودن عطف‌بیان و متبوع آنرا جایز نمیدانند وعده جایز میدانند ابن‌مالك ازجمله کسانی است که جایز میداند وروی‌همین‌نظر میگوید .

**فَقَدْ يَكُونانِ مُنَكَّرَيْنِ كَما يَكُونانِ مُعَرَّفَيْنِ**

تذکر - هر عطف بیان را میتوان در محل معطوف علیه قرار داد بنابراین در جمله بالا میتوان گفت قال انوشروان و چون در تعریف بدل‌کل ازکل خواهیم گفت: **هُوَ كُلُّ ثانٍ كانَ عَيْنَ الْاَوَّلِ** (بدل‌کل ازکل آن تابعی است‌که عین‌اول‌است) پس میتوانیم انوشروان رابدل ازکسری فرض‌کنیم (بدل‌کل ازکل) .

عطف بیان‌چون تابعی است شبیه به‌صفت درچهار امراز امور ده گانه یعنی‌در اعراب ، افراد ، تثنیه و جمع ، تعریف و تنکیر و تذکیر و تأنیث باید با متبوع متابعت کند .

**فَذُو الْبَيانِ تابِعٌ شِبْهُ الصِّفَةِ حَقِيقَةُ الْقَصْدِ بِهِ مُنْكَشِفَةٌ**

گفته شدعطف بیان مانند صفت‌است بایدبخاطر داشت که‌صفت متضمن حالی ازاحوال موصوف است‌که بسبب آن‌موصوف تمیزداده میشود درصورتیکه‌عطف‌بیان چنین نیست‌بلکه تفسیراسم‌اول است‌باسم دیگرمرادف آن‌که درعرف واستعمال اشهر ازآن است .

فَالصِّفَةُ تَتَضَمَّنُ حالاًمِنْ اَحوالِ الْمَوْصُوفِ یَتَمَیَّزُ بِهاوَ عَطْفُ الْبَیانِ لَیْسَ کَذٰلِکَ اِنَّما هُوَتَفْسیرُ الاَوَّلِ بِاسْمٍ آخَرَمُرادِفٍ لَهُ یَکُونُ اَشْهَرَ فِی الْعُرْفِ وَ الاِسْتِعْمـالِ مِنْ غَیْرِاَنْ یَتَضَمَّنَ شَیْئاً مِنْ اَحْوالِ الذّاتِ .

## وجه اختلاف صفت با عطف بیان

۱ ـ صفت مشتق یا نازل بمنزله مشتق است درصورتیکه عطف بیان جامد است .

۲ ـ عطف لازمه‌اش این است که معرفه باشد این ملازمه درصفت نیست .

۳ ـ صفت اعم ازموصوف است نمیتواند اخص باشد این شرط درعطف بیان نیست بلکه عطف بیان باید اعرف واشهر از متبوع باشد .

٤ ـ صفت را میتوانیم باضمار فعلی نصب ( بعنوان مفعولیت ) یا به تقدیر اسمی رفع (بعنوان ابتدائیت ) دهیم درصورتیکه درعطف بیان این امر صحیح نیست .

تذکر ـ از آنجائیکه بین عطف بیان و بدل کل از کل چندان تفاوتی نیست ذکر امثله این باب بخاتمه مبحث بدل موکول میشود .

## بدل

لغتاً بدل بمعنای عوض است دراین مبحث منظور از بدل آن اسم یا جمله ایست که بمنظور ایضاح بعد از اسم یا جمله دیگری ذکر شود این جمله یا اسم را تابع و آنرا متبوع گویند (علت این است که دراعراب لاحق از سابق تبعیت دارد) این تابع و متبوع را در این باب بدل و مبدل منه مینامند یعنی تابع رابدل و متبوع را مبدل منه .

باید توجه داشت بدل اسم مصدر است واز ذکر اسم مصدر دراینجا اسم مفعول ( مبدل )مراد است .

درتوابع قبلی یعنی صفت ـ توکید ـ عطف بیان اگر دقتی شود این معنا بدست میآید که آن توابع هیچکدام در جمله مقصود درحکم نبودند یعنی اگر در جمله حکمی بود مربوط به صفت تأکید یاعطف بیان نبود بلکه مربوط بآن اسمی بود که اینها

مکمل آن بودند ، این تابع بعکس آنها است مقصود درحکم است یعنی اگر بگوئیم **قَامَ الرَّجُلُ اَخُوكَ** حکم قیام براخوك که بدل است حمل میشود در صورتیکه اگر بگوئیم **قَامَ الرَّجُلُ الْعَالِمُ** حکم قیام برالعالم که صفت است محمول نیست بهمین جهت درتعریف بدل گفته اند :

**اَلْبَدَلُ هُوَ تَابِعٌ مَقْصُودٌ بِالْحُكْمِ بِدُونِ وَاسِطَةٍ وَ الْغَايَةُ مِنْهُ هِيَ اِيضَاحُ الْمُبْدَلِ مِنْهُ**

بدل آن تابع بی واسطه ایست که مقصود درحکم و بمنظور توضیح مبدل منه ذکرمیگردد .

تذکر - قید بدون واسطه در تعریف فوق برای این است که عطف نسق از این تعریف خارج شود زیرا عطف نسق مقصود درحکم است منتهی باواسطه، قام زید وعمرو (حکم قیام برعمرو حمل میشود همانطوری که برزید حمل شده است)

**فَخَرَجَ بِقَوْلِهِمُ الْمَقْصُودُ بَقِيَّةُ التَّوَابِعِ وَ بِقَوْلِهِمْ بِلَا وَاسِطَةٍ الْعَطْفُ**

**اَلتَّابِعُ الْمَقْصُودُ بِالْحُكْمِ بِلَا وَاسِطَةٍ هُوَ الْمُسَمَّى بَدَلاً**

## اقسام بدل

**۱ - کل ازکل ۲ - جزء ازکل ۳ - بدل اشتمال ٤ - بدل غلط**

**۱ - جَاءَ الْاَمِيرُ اَمِيرُ الْقَوْمِ**

جاء فعل الامیر فاعل ، امیرالقوم مضاف ومضاف الیه بدل کل ازکل

**۲ - طَابَ الْاَمِيرُ قَلْبُهُ**

طاب فعل الامیر فاعل، قلبه مضاف ومضاف الیه بدل جزء ازکل

**۳ - اَعْجَبَنِي الْاَمِيرُ حِلْمُهُ**

اعجب فعل نون وقایه یاء مفعول الامیر فاعل، حلمه مضاف ومضاف الیه ، بدل اشتمال

**۴ - رَأَيْتُ زَيْدًا اَلْفَرَسَ**

رأیت فعل ضمیر فاعل ، زیدا مفعول ، الفرس بدل غلط

## توضیحات

بدل کل ازکل که بآن بدل مطابق هم گفته میشود آن بدلی است که بامبدل منه هیچگونه تفاوتی نداشته وعین همان است ، درمثال اول منظور از امیرالقوم همان امیری

است که باالف ولام باحالت دفعی بدنبال فعل جاءذکر شده است .

بدل جزء ازکل آن بدلی است که جزء یا بعض یا قسمتی از مبدل منه است درمثال دوم قلب جزء و بعض ازامیراست، دراین نوع بدل برای ارتباط باید در بدل ضمیری که ارجاعش بمبدل منه است موجود باشد .

بدل اشتمال آن بدلی است که جزء مبدل منه نبوده بلکه ازمتعلقات مبدل منه است وزوال آن ازمبدل منه امکان دارد در مثال سوم حلم از امیر ممکن است زائل گردد اماقلب امکان ندارد دراین نوع بدل نیزضمیری برای ارتباط دربدل موجوداست .

بدل غلط آن بدلی است که مغایر بامبدل منه است وهیچگونه نسبتی بین آن ومبدل منه موجود نیست ذکراین نوع بدل ممکن است از روی سهوونسیان بوده باشد متکلم اراده اسم دوم را داشته بغلط اول را عنوان کرد است ( **رَأَیْتُ زَیْداً حِمَاراً** ) دربین فصحاء واهل ادب ذکراین نوع بدل معمول نیست

این عبارت خلاصه ایست از آنچه دربالا گفته شد :

**وَالْبَدَلُ اِمَّا اَنْ یَکُونَ الْاَوَّلَ فِی الْمَعْنی اَوْ بَعْضَهُ اَوْ مُشْتَمِلاً عَلَیْهِ اَوْ یَکُونَ عَلی وَجْهِ الْغَلَطِ .**

## احکام بدل و مبدل منه

قبلا تذکر دادیم که بدل تنها با مبدل منه در اعراب باید مطابقت داشته باشد تطبیق درسایر موضوعات شرط نیست ، بنابراین ممکن است بدل معرفه ازمعرفه ،نکره ازنکره ، معرفه ازنکره،نکره ازمعرفه ظاهر ازضمیر یا ضمیراز ظاهر بوده باشد وحتی ممکن است جملهٔ بدل ازجملهٔ دیگر ذکرشود .

## نمونه های مختلف از بدل

۱ـ بدل معرفه ازمعرفه ـ **اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ صِرَاطَ الَّذِینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ** $\frac{۶}{۱}$

**توضیح** مبدل منه(الصراط المستقیم)معرفه است بدل(صراط الذین) نیز بسبب اضافه معرفه است ـ نوع بدل **کل از کل**

۲ـ بدل نکره از نکره -اِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازاً حَدَائِقَ وَاعْنَاباً ۳۲/۷۸

**توضیح** مبدل‌منه (مفازاً) نکره است، بدل (حدائق ومعطوف آن اعناب) نیز نکره است ـ نوع بدل اشتمال یا بعض از کل (۱)

۳ ـ بدل معرفه از نکره ـ وَ اِنَّكَ لَتَهْدِي اِلى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ صِرَاطِ اللّٰهِ ۵۲/۴۲

**توضیح** مبدل‌منه (صراط مستقیم) صفت وموصوف نکره است، بدل (صراط الله) بواسطه اضافه معرفه ـ نوع بدل کل از کل .

٤ ـ نکره از معرفه ـ لَنَسْفَعاً بِالنَّاصِيَةِ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ۱۶/۹۶ (۲)

**توضیح** مبدل‌منه (بالناصیه) معرفه است بسبب الف ولام، بدل (ناصیه) نکره است ـ نوع بدل کل از کل ـ این نوع بدل را در وقتی نیکو میشمارند که بدل دارای صفت باشد ( کاذبة خاطئة هردو صفتند **وَلا يَحْسُنُ بَدَلُ النَّكِرَةِ مِنَ الْمَعْرِفَةِ حَتّٰى تُوصَفَ** ـ ریشه فعل «سفع» ازجهت اینکه مؤکد بنون تأکیداست « لنسفعن » بصورت الف باتنوین نوشته شده است .

## نمونه‌های دیگری از بدل

| ضمیر از ضمیر | ضمیر از ظاهر | ظاهر از ضمیر |
|---|---|---|
| **۳ ـ رَايْتُهُ اِيَّاهُ** | **۲ ـ رَأَيْتُ زَيْداً اِيَّاهُ** | **۱ ـ رَأَيْتُهُ زَيْداً** |
| رأیت فعل‌ضمیر فاعل، هامفعول | رأیت فعل‌ضمیر فاعل زیداً مفعول | رأیت فعل‌ضمیر فاعل، هامفعول |
| ایاه بدل کل از کل | ایاه بدل کل از کل | زیدا بدل کل از کل |

ازتمام ضمائر بدل میتوان ذکر کرد مگر ازضمیر مخاطب ومتکلم اگر گفته شود : «مررت بك زید » (بدل ازمخاطب) یا «مررت بی زید » (بدل ازمتکلم) این بدل صحیح نیست زیرا ضمیر مخاطب ومتکلم درنهایت وضوح است احتیاج به بیان ندارد .

(۱) این بیت نیز برای شاهد دراین نوع بدل عنوان شده است :

وكنت كذى رجلين رجل صحيحة * ورجل رمى فيها الزمان فشلت

ترجمه: من بمانند فرادی بودم که دو پای دارند پائی سالم و پائی که حوادث دهر آنرا آسیب زده لنگ میبود.

(۲) این آیه مرادف است با این آیه «فيؤخذ بالنواصي والاقدام» ترجمه البته وی را به پیشانی ، آن پیشانی عاصی خطاکار رو بآتش کشند .

وَاعْلَمْ اَنَّ الْمُضْمَرَاتِ كُلَّهَا لَكَ اَنْ تُبْدِلَ « الْاَضْمِيرَ الْمُتَكَلِّمِ وَ الْمُخَاطَبِ » فَلَايَحْسُنُ الْبَدَلُ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عِنْدَ اَكْثَرِ النَّحْوِيِّينَ .

## نمونه‌های دیگری از بدل

١ ـ فعل از فعل ـ قَامَ زَيْدٌ ذَهَبَ ترکیب : «قام فعل زید فاعل، ذهب فعل ضمیر فاعل ، بدل از قام»

**توضیح** (این نوع بدل در وقتی صحیح است که هردو فعل معناً و زماناً متفق باشند )

٢ ـ فعل از اسم ـ زَيْدٌ مُتَّقٍ يَخَافُ اللّٰهَ ترکیب : «زید مبتدا ، متق خبر ، یخاف فعل ضمیر فاعل، الله مفعول جمله فعلیه بدل از متق»

**توضیح** (جمله فعلیه بدل است از شبه فعل (متق)

٣ ـ جمله از جمله (اسمیه) قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ اللّٰهُ الصَّمَدُ ترکیب : « قل فعل ضمیر فاعل ، هو ضمیر شأن مبتدا ، الله مبتدا احد خبر، جمله مبتدا وخبر خبر برای هو ، (ضمیر شان) الله مبتدا ، الصمد خبر بدل»

**توضیح** (در جمله آخر میتوان صمد راصفت الله گرفت والله خبر مبتدای محذوف (هو) بوده باشد (هو الله الصمد) ومیتوان الله الصمد (صفت وموصوف) راخبر بعد از خبر گرفت) .

٤ ـ جمله از جمله (فعلیه) اِرْحَلْ عَنَّا لَاتُقِيمَنَّ عِنْدَنَا ترکیب : « ارحل فعل ضمیر فاعل ، عنا جار ومجرور ، لاء ناهیه تقیمن فعل ضمیر فاعل مؤکد بنون تأکید ثقیله ، عند ظرف مضاف نامضاف الیه ، جمله بعد بدل از جمله قبل »

## موارد اختلاف عطف بیان با بدل

چون در بسیاری از موارد عطف بیان وبدل یکی هستند وکمتر ممکن است که نتوان عطف بیان را بدل یا بدل را عطف بیان فرض کرد و حتی گفته شده :

کلّما جاز ان یکون عطف بیانٍ جاز ان یکون بدلاً موارد اختلاف بشرح زیر درج میگردد تادرتعیین آندو اشتباهی نشود.

۱ - بدل ممکن است جمله باشد عطف بیان جمله نمیشود.

۲ - ضمیر عطف بیان نمیشود وازضمیرهم عطف بیان ذکر نمیشود بخلاف بدل که ممکن است هم ضمیر باشدوهم تابع ازضمیر (مثالهائی از این نوع بدل ذکر شد).

۳ - بدل نکره از معرفه و معرفه ازنکره جایز است درصورتیکه عطف بیان باید با متبوعش مطابقت کنداگرمعرفه استمعرفه واگر نکره باشدنکره ذکرشود.

٤ - بدل ازجمله صحیح است لکن عطف بیان ازجمله صحیح نیست.

٥ - عطف بیان جمله نمیشودبدل ممکن است جمله باشد.

٦ - عطف بیان درنیت نیست که بجای متبوع ذکرشود امادر بدل این نیت هست.

۷ - بدل ممکن است فعل یاتابع ازفعل بوده باشد در صورتیکه عطف بیان نه ممکن است فعل ونه ممکن است تابع ازفعل بوده باشد.

## شواهدی ازآیات درمورد بدل

**۱ - اللهُ نَزَّلَ احسنَ الحدیثِ کتاباً متشابهاً** $\frac{۲۳}{۳۹}$ - ترکیب: «الله، مبتدا نزّل فعل ضمیرفاعل، احسن مفعول مضاف، الحدیث مضاف الیه، کتاباً بدل، متشابهاً صفت جمله خبر برای مبتدا»

**توضیح** - (دراین جمله مبدل منه معرفه وبدل نکره است راجع باین نوع بدل اشاره شد بهتراین است که بدل دارای وصف باشد - متشابهاً را حال هم میتوان گرفت - بغیرازاین دوکلمه دربعد آیاتی هم هست که برای کتاب وصفند).

**۲ - اِنّ یومَ الفصلِ کانَ میقاتاً یومَ ینفخُ فِی الصُّور** $\frac{۱۷}{۷۸}$ ترکیب: «ان از حروف مشبهة بالفعل، یوم اسم ان مضاف، الفصل مضاف الیه، کان ازافعال ناقصه، ضمیراسم کان، میقاتاً خبر، یوم بدل از یوم الفصل، ینفخ فعل

مجهول فی‌الصوز جارومجرور نایب فاعل‌جمله کان میقاتامحلا مرفوع خبر برای‌ان »

**توضیح** - ( مبدل‌منه در این جمله معرفه‌است بسبب اضافه‌و بدل نیز معرفه است بسبب اضافه مبدل منه باسم معرف بالف و لام مضاف است ، بدل بر جمله‌فعلیه )

۳ - **ضَرَبَ اللهُ مثلاً رجلاً فیهِ شرکاءُ متشاکسون** $\frac{۲۹}{۳۹}$ ترکیب : «ضرب‌فعل،الله فاعل ،مثلا مفعول ،رجلا بدل ، فیه جارومجرور خبرمقدم ،شرکاء مبتدای مؤخر، متشاکسون صفت‌برای شرکاء»

**توضیح** - (مبدل منه (مثلا) نکره‌است بدل (رجلا) نیز نکره الا اینکه‌بجمله بعدوصف شده‌است)

۴- **فاخرج لهم عجلاً جسداً له خوارٌ** $\frac{۸۸}{۲۰}$ ترکیب : « فاء عطف اخرج فعل ضمیرفاعل ، لهم‌جار ومجرور ، عجلامفعول ، جسداً بدل، له‌جار ومجرور خبر مقدم،خوار مبتدای مؤخر »

**توضیح** - (مبدل منه «عجلا» نکره است بدل «جسداً» نیز نکره است الااینکه بجمله‌بعد توصیف‌شده )

۵ - **وینزّل من السماء من جبالٍ فیها من بردٍ** $\frac{۴۳}{۲۴}$ ترکیب : واو عاطفه ینزل فعل‌ضمیر فاعل ، من‌السماء جارومجرور، من‌جبال جار ومجرور بدل ازمن‌السماء ، فیها جارومجرور ، من‌برد جارومجرور »

**توضیح** - ( جارومجرور «فیها» در مقام وصف است برای بدل ، جارومجرور « من‌برد» نیز درمحل جر است بعنوان صفت دیگر - مفعول فعل ینزل محذوف است - درواقع تقدیر این‌است - ینزل من‌جبال سماویة بردیة برداً )

۶ - **وما انسانیه الا الشیطان ان اذکره** $\frac{۶۳}{۱۸}$ ترکیب : « و او عاطفه، ما نافیه انسی‌فعل‌یاء مفعول اول ، هاء مفعول دوم ، الاداة حصر، الشیطان

فاعل ، ان حرف نصب ، اذکر فعل ضمیر فاعل هامفعول، جمله مؤول بمصدر بدل ازها »

**توضیح** - (قبلا اشاره کردیم آوردن بدل ازضمیر بخلاف عطف بیان جایز است در این آیه جمله ان اذکره بدل است ازها در انسانیه وجمله بدین صورت تعبیر شده است : وماانسانی ذکره الاالشیطان )

۷ - **لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَٰنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ** ۴۳/۳۳ ترکیب : «لام حالیه جعلنا فعل ضمیر فاعل ، لمن جار و مجرور مفعول ، یکفر فعل ضمیر فاعل ، بالرحمن جارومجرور ، لبیوت جارومجرور مضاف ، هم مضاف الیه بدل اشتمال از «لمن یکفر بالرحمن» سقفاً مفعول دوم برای جعلنا ، من فضة جارومجرور »

**توضیح** - (مبدل منه لمن یکفر بالرحمن لفظاً مجرورومحلامنصوب است بدل نیزلفظاً مجرورومحلا منصوب است )

۸ - **ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ** ۵/۷۱ ترکیب : « ثم عاطفه تاب فعل ، الله فاعل ، علیهم جارومجرور ، ثم عاطفه ، عموا فعل ضمیر فاعل واوعطف ، صموا فعل ضمیر فاعل ، کثیر بدل ازضمیر ، منهم جارو مجرور »

**توضیح** - (مبدل منه در آیه ضمیری است که مربوط به فعل عموا وصموا است (واو) و بدل (کثیر) که اسم نکره است بدل ازاین واو است ، دو وجه دیگر برای کثیر بیان شده یک وجه فاعلیت در این صورت واو تنها علامت جمع خواهد بود (رجوع شود به صفحه ۱۰۹) وجه دیگر خبر برای مبتدای محذوف)

۹ - **وَأَسَرُّوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا** ۲۱/۳ ترکیب : « واو عاطفه ، اسروا فعل ضمیر فاعل ، النجوی مفعول ، الذین محلا مرفوع بدل از واو در اسروا ، ظلموا فعل ضمیر فاعل»

**توضیح** - (الذین درمحل رفع است بنابراینکه بدل باشد ازواو در اسروا، سه وجه دیگر میتوان فرض کرد ۱ - واو در اسروا علامت جمع باشد به تنهائی الذین درمحل رفع باشد، بعنوان فاعلیت (صفحه ۱۰۹) ۲ - در محل رفع باشد تا خبر باشد برای مبتدای محذوف «هم الذین ظلموا» ۳ - در محل نصب باشد بنا بر ذم بفعل مقدر «اعنی» )

**۱۰ - هل هذا الا بشر مثلکم** $\frac{۳}{۲۱}$ ترکیب : « هل از اداة استفهام (در این آیه مجازا از آن اراده نفی شده) هذا مبتدا ، الا اداة حصر ، بشر خبر، مثل صفت مضاف، کم مضاف الیه ، تمام جمله درمحل نصب بدل از نجوی (در آیه قبل)

**توضیح** - (مبدل منه این آیه مفرد است و تمام آیه که بدل واقع شده جمله است )

**۱۱ - ومن یفعل ذالك یلق اثاما یضاعف له العذاب** $\frac{۶۸}{۲۵}$ ترکیب : « واو عاطفه

---

هل یکی از ادوات استفهام است: ادوات استفهام عبارتند از همزه، هل، ما، من، متی، ایان، کیف، این، انی، لم، ای.

چون استفهام بدو قسمت «طلب تصور وطلب تصدیق» تقسیم شده استعمال این ادوات در این دو قسم استفهام بدین ترتیب است :

۱- هل منحصرا استعمالش در طلب تصدیق است .

۲- همزه چون عمومیت دارد در استفهام هم برای طلب تصور بکار میرود هم برای طلب تصدیق .

۳- غیر از این دو بقیه در استفهام استعمالشان منحصر است در طلب تصور .

الهمزة ترد لطلب التصور نحو (ازید قائم ام عمرو) ولطلب التصدیق :(ازید قائم) وهل مختصة لطلب التصدیق نحو (هل قام زید) و بقیة الادوات مختصة لطلب التصور .

موضوع تصور و تصدیق - در وقتیکه مورد شك و تردید در استفهام عامل فعل باشد (در وقوع فعل تردیدی نباشد) روی آن جهة استفهام بشود استفهام طلب تصور است :(علی و سعید را در حال سفر می بینیم و میدانیم یکی از این دو بایستی مسافرت برود تردید حاصل میشود که کدام یك از این دو مسافر است سؤال میکنیم آیا علی مسافر است یا سعید (اعلی مسافر ام سعید) چون در وقوع فعل تردیدی نبوده تردید در عامل است استفهام طلب تصور است .

فالاستفهام عن التصور یکون عند التردد فی تعیین احد الشیئین .

چنانچه مورد شك و تردید وقوع فعل بوده باشد (تردید نسبت به عامل نباشد) روی آن جهت استفهام بشود استفهام طلب تصدیق است .

علی را در حال سفر نمی بینیم تردیدی نسبت به سفر او برای ما حاصل میشود سؤال میکنیم آیا علی مسافر است «اعلی مسافر» چون در نسبت وقوع سفر تردید شده استفهام طلب تصدیق است .

والاستفهام عن التصدیق یکون عن نسبة تردد الذهن فیها بین ثبوتها و اثباتها .

من شرطیه مبتدا ، یفعل فعل ضمیر فاعل فعل شرط ،ذالك مفعول یلق فعل ضمیر فاعل جزای شرط،اثاماً مفعول،جمله درمحل رفع خبر برای مبتدا ، یضاعف فعل مجهول ، له جار ومجرور ، العذاب نایب فاعل، جمله بدل ازجمله یلق اثاماً»

**توضیح** - (در این آیه مبدل منه جمله است بدل نیز جمله است مبدل منه مجزوم است بدل نیزمجزوم شده است.جمله دیگری هم بعدازاین آیه هست که آن نیز مجزوم است )

۱۲ - **فیه آیات بینات مقام ابراهیم** $\frac{۹۷}{۳}$ ترکیب : «فیه جارومجرور خبر مقدم آیات مبتدای مؤخر ، بینات صفت، مقام ابراهیم بدل بعض از کل (بدل از آیات)یاعطف بیان بنابراینکه متضمن همه آیات باشد»

**توضیح** - (دراین آیه درمورد موقعیت مقام ابراهیم بین نحویین اختلاف نظر هست عده آنرا بدل جزء ازکل میدانند زمخشری میگوید عطف بیان است،بقول زمخشری ایراد میکنند میگویند اشتباه کرده است زیرا عطف بیان با متبوع خود در معرفه ونکره باید مطابقت نماید دراینجا مقام ابراهیم معرفه و آیات بینات نکره است )

۱۳ - **جَعَلَ اللّٰهُ الْکَعْبَةَ الْبَیْتَ الْحَرامَ قِیاماً لِلنّاسِ** $\frac{۹۷}{۵}$ ترکیب : « جعل فعل الله فاعل ، الکعبه مفعول اول ، البیت الحرام عطف بیان ، قیاماً مفعول دوم ، للناس جار ومجرور »

**توضیح** - (دراین آیه البیت الحرام ازآن جهت عطف بیان گرفته شده که جهت مدح درآن ملحوظ باشد )

۱۴ - **ما قلت لهم الا ما امرتنی به ان اعبدوا الله ربی و ربکم** $\frac{۱۱۷}{۵}$ ترکیب: مانافیه ، قلت فعل ضمیر فاعل ، لهم جار ومجرور مفعول ،الاادات استثناء ، ما موصوله مستثنی ، امرت فعل ضمیر فاعل ، نون وقایه یاء مفعول ، به جارومجرور،ان مفسره اعبدوا فعل ضمیر فاعل ، الله

مفعول ، ربی مضاف ومضاف الیه بدل(ازالله) واو عاطفه ربکم مضاف ومضاف الیه عطف برربی » جمله ان اعبدو الله محلا مجرور بدل ازهاء دربه »

**توضیح** - (جمله «ان اعبدوالله » رازمخشری عطف بیـان از هاء دربه گرفته بااینکه گفته شدعطف بیان ضمیر نمیشود وازضمیرهم عطف بیان ذکر نمیشود زمخشری میگوید اگرجمله ان اعبدوالله رابدل فرض کنیم ازآنجائیکه مبدل منه در حکم سقوط است ممکن است موصول بدون عائد بمـاند قاضی بیضاوی میگوید دربدل این شرط نیست که مبدل منه آن جایز باشد درهمه جاساقط شود .

**وَلَيْسَ مِنْ شَرْطِ الْبَدَلِ جَوازُ طَرْحِ الْمبدَلِ مُطْلَقاً**

موضوع دیگری که دراینجا بـاید متذکرشد این است که حرف «ان» در این آیه درروقتی صحیح است که مفسره بآن اطلاق شود که ماده قول که در قبل آن گذشته به امر تأویل شود ( **ماامرتهم الابما امرتنی به**) زیرا ان اعبدوالله را نمیتوان مقول قول قرار داد .

**۱۵ - اِنَّمااَعِظُكُم بِواحِدَةٍ اَنْ تَقُومُوا لِلّٰهِ مَثْنیٰ وَفُرادیٰ** $\frac{۴۶}{۳۴}$ ترکیب : «انّ ازحروف مشبهة بالفعل ملغی ازعمل ما کافه ملغی ازعمل، اعظکم فعل وفاعل مفعول ، بواحدة جارومجرور ،ان مفسره ، تقوموافعل ضمیر فـاعل، لله جار و مجرور، جمله محلا مجرور بدل یاعطف بیان از واحده، مثنی حال، واوعاطفه، فرادی عطف به مثنی»

**توضیح** - ( جمله ان تقوموا لله را ) میتوان عطف بیان ومیتوان بدل گرفت چون متبوع مجروراست تابع نیزمحلا درهردو حال مجروراست ـ ومیتوان آنرا خبر گرفت برای مبتدای محذوف (هو) دراین صورت محلا مرفوع است ـ ومیتوان آنرا باضمار فعل «اعنی» منصوب گرفت .

**وَمَحَلُّهُ الْجَرُّ عَلَى الْبَدَلِ اَوِالْبَيانِ اَوِالرَّفْعِ اَوِالنَّصْبِ بِاِضْمارِ هُوَاَوْاَعْني**

**پایان مجرورات**

# فصل پنجم

## ملحقات

موضوعاتی که دراین فصل ذیل عنوان ملحقات از آنها بحث میشود (اخبار بالذی ـ اشتغال ـ تنازع) موضوعاتی هستند که در نحو کمتر از آنها بحث شده علت این است عبارات وجملاتی که متضمن این مباحث هستند کمتر است چندین صفحه عبارت را ممکن است ما مطالعه کنیم و به یکی از این مباحث برخورد نکنیم ولی از آنجائیکه عنوان کتاب با اختصار منافات داشته و از هر بابی هم که تا کنون بحث شده است بتفصیل بحث شده لازم است اولا از ذکر آنها خودداری نشود و درثانی بتفصیل بحث شود وچون این ابواب از مباحث مشکل علم نحو است باید بادقت بیشتری آنها را مطالعه کرد .

## اخبار بالذی وفروع آن والف ولام

**الذی** یکی از اسماء موصول است مقصود از فروع تثنیه ، جمع ، و مؤنث آن «التی» است ومراد ازالف ولام الف ولام موصول است که براسم فاعل ، ومفعول داخل میشود .

این باب وضع شده است بجهت تمرین و آزمایش محصلین تامعلوم شود دراین زمینه معلومات آنها تاچه حد است .

اگر بکسی گفته شود خبر بده بالذی (اخبر بالذی) مقصود نه این است که بسبب الذی خبر بده بلکه نظر این است که الذی را مبتدا قرار ده و از آن بوسیله اسمی که موردنظر است خبرده بااینکه ظاهر عبارت حکایت ازمعنای اول میکند مع الوصف منظور موضوع دوم است .

نوعاً این سئوال دروقتی پیش میآید که اسمی درجملهٔ گذشته باشد و طرف بخواهد از آن اسم خبر بگیر دجملهٔ گفته میشود باین مضمون «قَامَ عَلِیٌّ «یا» رَأَیْتُ عَلِیّاً

سئوال کننده میخواهدجملهٔ تشکیل‌شود که «علی»در آن جمله‌خبر باشدبطرف‌میگوید اخبر بالذی او باید بگوید **اَلَّذِي قَامَ عَلِيٌّ** (در مورد جمله اول) **وَالَّذِي رَأَيْتَهُ عَلِيٌّ** (درمورد جمله‌دوم)ـ الذی‌درهر دوجمله‌مبتداوعلی‌درهر دوجمله‌خبراست عائدموصول درجمله‌اول ضمیرمستتراست ودرجمله‌دوم ضمیربارزمتصل .

درحقیقت‌اگر کسی‌درخصوص‌اسمی گفت‌اخبر بالذی‌باید آن‌اسم‌راخبر و الذی‌را مبتداقرار دادیعنی جمله‌ای بایدتشکیل دادکه مبتدای آن‌الذی وخبر آن اسم‌مورد نظر باشد درمورد جمله بالا اگر گفته شود بسبب الف و لام خبر ده باید گفت **اَلْقَائِمُ عَلِيٌّ** .

**مَاقِيلَ اَخْبِرْعَنْهُ بِالَّذِي خَبَرٌ عَنِ الَّذِي مُبْتَدَأً قَبْلَ اسْتَقَرّ**

## چند مثال مختلف

| بعدازاسناد | قبل‌ازاسناد |
|---|---|
| اَلَّذِي ضَرَبْتُهُ زَيْدٌ | ۱ - ضَرَبْتُ زَيْداً (مفرد) |
| اَللَّذَانِ ضَرَبْتُهُمَا الزَّيْدَانِ | ۲ - ضَرَبْتُ الزَّيْدَيْنِ (تثنیه) |
| اَلَّذِينَ ضَرَبْتُهُمُ الزَّيْدُونَ | ۳ - ضَرَبْتُ الزَّيْدِينَ(جمع) |
| اَلَّتِي ضَرَبْتُهَا هِنْدٌ | ۴ - ضَرَبْتُ هِنْداً (مؤنث) |

درتمام این چهارجمله اسماء موصول‌مبتدا واسماء بعدخبرند وآنچه ازفعل‌و فاعل ومفعول دروسط‌واقع شده صله وعائد هستند درواقع قاعده این‌است که فعل جمله قبل دروسط مبتدا وخبر قرار گیرد و عائدی هم که‌لازم است بدنبال آن فعل ذکر شود .

**وَمَا سِوَاهُمَافَوَسِّطْهُ‌صِلَةً عَائِدُهَاخَلَفُ‌مُعْطِي‌التَّكْمِلَةِ**

ازامثله‌بالا این موضوع استفاده میشود چنانچه درجمله قبل اسم مورد نظر مفردباشد بایدموصول مفرد باشد اگر‌تثنیه باشد باید موصول تثنیه و چنانچه جمع

باشد بـايد موصول هم جمع باشد چه مذکر وچه مؤنث یعنی درعدد و تأنیث و تذکیر مطابقت لازم است .

وَ بِالَّذَيْنِ وَالَّذِينَ وَالَّتِي      اَخْبِرْ مُرَاعِياً وِفَاقَ الْمُثْبَتِ

درمورد خبر بوسیله الف ولام بایدتوجه داشت هر آن اسمی که از آن میتوان بالف ولام خبر داد به الذی هم میتوان خبر داد لکن چنان نیست هر اسمی که از آن به الذی میتوانیم خبر دهیم بتوانیم بالف ولام هم خبر دهیم .

**فَكُلُّ مَا يُخْبَرُ عَنْهُ بِالْاَلِفِ وَاللَّامِ يَصِحُّ اَنْ يُخْبَرَ عَنْهُ بِالَّذِي وَ لَيْسَ كُلُّ مَا يُخْبَرُ عَنْهُ بِالَّذِي يَجُوزُ اَنْ يُخْبَرَ عَنْهُ بِالْاَلِفِ وَاللَّامِ فَكَانَ الْاِخْبَارُ بِالَّذِي اَعَمَّ •**

در این باب الف ولام قائم مقام الذی است (اسم است در حقیقت) محلی که دراین باب برای الذی هست (ابتدائیت) عیناً برای الف ولام هم هست در واقع الف ولام هم محلا بعنوان ابتدائیت (مبتدا) مرفوع است «القائم علی» باید ترکیب شود ال موصول مبتدا، قائم قائم مقام فعل ضمیر مستتر عائد، علی خبر .

اسمی که میخواهیم بوسیله الذی از آن خبر دهیم درهرجمله که باشد اسمیه یا فعلیه (**زَيْدٌ قَائِمٌ - ضَرَبْتُ زَيْداً**) از آن اسم میتوانیم خبر دهیم ( **اَلَّذِي هُوَ قَائِمٌ زَيْدٌ - اَلَّذِي ضَرَبْتُهُ زَيْدٌ**) اما شرط خبر دادن بوسیله الف ولام این است که آن اسم در جمله فعلیه بوده باشد وفعل آنهم ازافعالی باشد که صحیح باشد صیغه سازی صله الف ولام از آن ( جامد نباشد بتوانیم اسم فاعل یامفعول از آن بنا کنیم )

درواقع بالف ولام ازاسمی که درجمله اسمیه است ویااینکه درجمله فعلیه است وفعلش غیر متصرف است (مانند الرجل در نعم الرجل) نمیتوان خبر داد(١) .

---

( ١ ) نعم فعل مدح است چهار صیغه هست که بنام افعال مدح و ذم خوانده شده اند دو فعل برای مدح « نعم وحبذا» و دو فعل برای ذم « بئس وساء» این افعال جامدهستند جز ماضی صیغه دیگری از آنها بنا نمیشود، اسم مرفوعی هم بعداز فاعل بنام مخصوص بمدح یامخصوص بذم با آنها ذکر میگردد .

درحب ذا فاعل است ودر بقیه هم فاعل بایدمعرف بال (جنسی) باشد یامضاف بر اسمی باشد که آن اسم دارای الف ولام است .

« نعم العبد انه اواب » « بئس الشراب وسائت مرتفقاً» حبذا بستان یحمل فی خرج»

انت نعم المتاع لو کنت تبقی   *   غیر ان لا بقاء للانسان

زمخشری میگوید :

**وَمَجَالُ الَّذِيْ فِي بَابِ الْاِخْبَارِ اَوْسَعُ مِنْ مَجَالِ اللَّامِ الَّتِي بِمَعْنَاهُ حَيْثُ دَخَلَ فِي الْجُمْلَتَيْنِ الْاِسْمِيَّةِ وَ الْفِعْلِيَّةِ جَمِيْعاً وَ لَمْ يَكُنْ لِلَّامِ مَدْخَلٌ اِلَّا فِي الْفِعْلِيَّةِ .**

دراین باب میدان عمل برای الذی وسیع تراست، الذی میتواند مبتداباشدبرای دواسم، اسمی که‌درجمله فعلیه‌است واسمی که‌درجمله اسمیه‌است،الف‌ولام‌تنهامیتواند مبتدا باشد برای آن اسمی که‌در جمله فعلیه است .

## وضع عائد دراخبار بالف‌ولام

صله الف و لام اگر اسم ظاهر را رفع دهد عائدش ممکن است ظاهر گردد وممکن است بحال استتار باقی باشد .

**اَلْوَاقِي الْبَطَلَ اللّٰهُ** (خبر ازفاعل‌عائدمستتر) **اَلْوَاقِيهِ اللّٰهُ الْبَطَلُ** (خبر ازمفعول‌عائدظاهر)

ال موصول مبتدا، واقی قائم‌مقام فعل‌صله ضمیر فاعل، (عائدمستتر) البطل مفعول، الله خبر

ال موصول مبتدا، واقی قائم‌مقام فعل‌صله ،هاعائد؛ الله فاعل برای واقی، البطل خبر،

واگر ضمیررارفع داده‌باشد چنانچه بر گشت ضمیر بالف‌ولام باشد عائد بحال استتار باقی خواهدماند .

**بَلَّغْتُ مِنْ اَخَوَيْكَ اِلَى الْعَمْرَوَيْنِ رِسَالَةً**　**اَلْمُبَلِّغُ مِنْ اَخَوَيْكَ اِلَى الْعَمْرَوَيْنِ رِسَالَةً اَنَا**

بلغت فعل‌ضمیر فاعل،من اخوین، جار و مجرور، کاف‌مضاف الیه، الی العمروین جار و مجرور، رسالة مفعول،

ال موصول مبتدا، مبلغ قائم‌مقام فعل،ضمیر فاعل، صله ال،من اخوین جار و مجرور ؛کاف مضاف الیه ، الی العمروین جار و مجرور،رسالة مفعول،انا خبر

واگر بر گشت‌ضمیر بغیر الف ولام‌بوده باشدبایدازصله‌منفصل‌و بارزاًذکر گردد .

**بَلَّغْتُ مِنَ الزَّيْدَيْنِ اِلَى الْعَمْرَوَيْنِ رِسَالَةً. اَلْمُبَلِّغُ اَنَا مِنْهُمَا اِلَى الْعَمْرَوَيْنِ رِسَالَةً الزَّيْدَانِ**

بلغت فعل‌ضمیر فاعل،من الزیدین جار و مجرور، الی العمروین جار و مجرور ،رسالة مفعول،

ال موصول مبتدا ،مبلغ قائم‌مقام فعل، انا فاعل،منهما جار و مجرور ، الی العمروین جار و مجرور ،رسالة مفعول، الزیدان خبر

# اسمائیکه برای الذی خبر واقع نمیشوند

بعللی که بعداً ذکر میشود این اسماءرا نمیتوان برای الذی خبرقرار داد ،

۱ - اسماءشرط واستفهام،۲ -حال وتمیز،۳- ضمیرعائد،۴ - ضمیرشأن،

۵ - موصوف بدون صفت،۶ - مضاف بدون مضاف الیه ،۷- مصدر،(۱)

**اسماء شرط واستفهام** - اسماء شرط واستفهام درهرجمله که بوده باشند باید درصدرجمله قرار گیرند (صدارت‌طلب هستند) اگر بخواهیم آنهارا برای الذی مسند قراردهیم لازمه اش این است که در آخرجمله ذکرشوند ذکر آنهادر آخرجمله برخلاف موقعیت آنهااست بهمین‌جهت نمیتوان از آنها خبرداد .

**حال و تمیز**- این‌دواسم چنانکه شرح آنها درقبل گذشت ونمونه هائی هم از آنها ذکرشد میبایستی نکره‌باشند اگربنا شود به‌الذی از آنها خبردهیم لازمه خبر دادن معرفه شدن است بهمین جهت‌ازاین‌دواسم هم‌نمیتوان خبرداد .

**ضمیر عائد**-لازمه‌خبردادن‌ازضمیرعائد این‌است که‌مبتدایاموصول بی‌عائدبماند اگربخواهیم‌ازاین جمله «زیدمنطلق» خبردهیم‌باید‌بگوئیم«الذی‌زیدمنطلق‌هو»مرجع این‌ضمیر اگرالذی باشد مبتدابی عائد است واگرمبتداباشد موصول بی‌عائداست بدین‌جهت ضمیرعائد هم‌نمیتوان مسندقرارداد (یعنی‌خبرقرارداد)

**ضمیرشأن**- جای‌ضمیرشأن وحدیث‌دراول‌جمله است‌اگرازضمیرشأن‌خبردهیم اولاً لازمه‌اش این‌است که‌ازصدارت‌بیفتد ودرثانی مرجعش‌ظاهرشود (ضمیر شأن غیر عائد بظاهراست) جمله آنرا تفسیر میکنند بنا بر این ضمیر شأن مسند واقع نمیشود.

**موصوف بدون‌صفت**- اگر ازموصوف به‌تنهائی به‌الذی خبرداده شودلازمه‌اش این‌میشودضمیری که‌جای‌موصوف‌مینشیندتوصیف‌شود.

دراین‌جمله **رَأَيْتُ رَجُلاً ظَرِيفاً** اگر بخواهیم‌ازرجل خبر دهیم باید بگوئیم **الَّذِي رَأَيْتُهُ ظَرِيفاً رَجُلٌ** در اینجا ضمیربه‌ظریف وصف شده وحال آنکه‌گفته ایم برای

---

(۱) بایددرنظرداشت‌غیرازاسماءفوق آنچه ذکرضمیرازآن‌صحیح نیست دراین‌باب‌مسندقرار نمیگیرد یعنی فعل،جمله، جارومجرور،حرف، نکرات بطورکلی‌صلاحیت این‌موضوع رانداررند .

ضمائر صفت نمیتوان آورد «اِنَّ الضَّمائِرَ لاتُوصَفُ»

اگر ازموصوف باصفت خبر داده شد این محظور پیش نخواهد آمد «اَلَّذِي ضَرَبْتَهُ رَجُلٌ ظَرِيفٌ»

**مضاف بدون مضاف الیه** - ازمضاف به تنهائی اگر خبر دهیم باید ضمیری را که بجای مضاف ذکر کرده‌ایم اضافه کنیم چون ضمائر اضافه نمیشوند ازمضاف هم به تنهائی نمیتوان خبرداد اما اگر مضاف بامضاف الیه همراه شد این محظور در پیش نبوده میتوان از آنها خبر داد ضَرَبْتُ غُلامَ زَيْدٍ - اَلَّذِي ضَرَبْتُهُ غُلامُ زَيْدٍ.

**مصدر** - اگر از مصدر خبر دهیم ضمیری که بجای مصدر مینشیند لازمه اش این است که عامل شود یعنی معمول بعد را بآن ضمیر نسبت دهیم چون کنایه مصدر (ضمیر ازمصدر) عامل نیست لذا ازمصدر هم نمیتوان خبر داد.

دراین جمله ضَرْبِي زَيْداً قائِماً زیداً مفعول وقائماً حال است اگر بخواهیم از آن خبر دهیم باید بگوئیم اَلَّذِي هُوَ زَيْداً قائِماً ضَرْبِي با این ترتیب هو که کنایه از مصدر است عامل میشود وَالْمَصْدَرُ اِذا اُضْمِرَ لايَعْمَلُ

## محل عائد و وضع آن در اخبار به الذی

ضمیری که بعنوان عائد دراخبار به الذی ذکر میشود اگر آن ضمیر مربوط به مبتدا ویاخبر است باید منفصلا ذکر گردد ، اگرمربوط به مفعول یا مضاف الیه است باید متصل بفعل بوده باشد، ودر محل ضمیر منفصل نیز باید توجه داشت که ضمیر مربوط بجای اسم مربوط ذکر شود یعنی اگر ازمبتدا خبر داده شد ضمیر را باید بجای مبتدا نشانید (۱) واگر ازخبر خبر داده شد ضمیر باید بجای خبر ذکر شود (۲).

(۱) زیدقائم (مبتداوخبر) «الذی هو قائم زید» (ضمیر بجای مبتدا ذکر شد).

(۲) زیدقائم (مبتداوخبر) «الذی زید هو قائم» (ضمیر بجای خبر ذکر شد).

در مثال اول خبر ازمبتداو درمثال دوم خبر ازخبر است.

# اشتغال

اسمی که دنبال آن فعلی باشد و آن فعل عامل در ضمیری باشد که راجع بآن اسم است یاعامل باشد در اسمی که آن اسم مضاف بر ضمیر آن اسم است آن اسم را «مشغول عنه» میخوانند (۱)

**اَلْاِشْتِغالُ هُوَ اَنْ يَتَقَدَّمَ اِسْمٌ وَ يَتَأَخَّرَ عَنْهُ فِعْلٌ عامِلٌ فِي ضَميرٍ عائِدٍ اِلَيْهِ اَوْ فِي اِسْمٍ مُضافٍ اِلَى ضَميرِهِ .**

اعرابی که آن اسم دارد گاهی وجوباً نصب است وگاهی وجوباً رفع وممکن است درمواردی رفع ونصب هردو جایز باشد اختلاف اعراب ازجهت موقعیت اسم وازجهت ادواتی است که با آن اسم ذکر میگردد .

**اِنَّ مَسائِلَ هذَا الْبابِ عَلى خَمْسَةِ اَقْسامٍ - اَحَدُها مايَجِبُ فيهِ النَّصْبُ، وَالثّانِي مايَجِبُ فيهِ الرَّفْعُ، وَالثّالِثُ مايَجُوزُ فيهِ الْاَمْرانِ وَالنَّصْبُ اَرْجَحُ، وَالرّابِعُ ما يَجُوزُ فيهِ الْاَمْرانِ وَ الرَّفْعُ اَرْجَحُ، وَ الْخامِسُ ما يَجُوزُ فيهِ الْاَمْرانِ عَلَى السَّواءِ .**

اگر گفته شود زَيْداً ضَرَبْتُهُ (بنصب زید) برای زید باید عاملی ازجنس فعل بعد درتقدیر گرفت ونصب آنرا بسبب آن عامل پنداشت یعنی باید فرض کرد جمله فوق اصلش این بوده است «ضَرَبْتُ زَيْداً ضَرَبْتُهُ» چون فعل بعد فعل قبل راتفسیر میکند وبی نیازاز ذکر آن هستیم آنرا ساقط میکنیم بهمین جهت در بعضی از کتب نحوی برای این مبحث این عنوان راذکر کرده‌اند .

**بابُ ما اُضْمِرَ عامِلُهُ عَلى شَريطَةِ التَّفْسيرِ**

تذکر- جمله فوق رابرفع هم میتوان قرائت کرد در این صورت احتیاجی به تقدیرفعل نیست زیرا زید بعنوان ابتدائیت مرفوع است زَيْدٌ ضَرَبْتُهُ .

---

(۱) زیداً ضربته مثال از نوع اول - زید ضربت غلامه مثال از نوع دوم .

عده از نحویین (کوفیین) نظرشان این است که نصب مشغول عنه بواسطه فعل مذکور در بعد است باین معنی فعل بعد، هم دراسم قبل عمل کرده وهم درضمیر .

دیگران میگویند این نظر صحیح نیست زیرا اگر چه ازلحاظ معنی اسم و ضمیر هردو یکی هستند وحکایت ازیك فردی میکنند لیکن ازجهت لفظ این دو مغایرند (آن اسم است این ضمیر) .

فعل مفعول خودرا گرفته ومشغول به ضمیر آن اسم است دیگر مورد ندارد که بگوئیم زید نیز بعنوان مفعولیت منصوب است برای اثبات این مدعا این جمله را ذکر میکنند : زَيْداً مَرَرْتُ بِهِ میگویند اگر عاملی برای زید مقدر نباشد نصب آن بچه فعلی خواهد بود فعل بعد مشغول به ضمیر قبل است وبیش از این مفعول هم نمیتواند داشته باشد .

نباید ازنظر دورداشت که درجمله اول «زَيْدٌ ضَرَبْتُهُ» فعلی که مقدر است از جنس فعل بعد بوده ودرجمله دوم «زَيْدٌ مَرَرْتُ بِهِ» آن فعل مقدر ازجنس فعل بعد نخواهد بود بهمین جهت درمثال دوم رفع اقوی ازنصب است .

سیبویه میگوید درمثال «زَيْداً ضَرَبْتُهُ» از نظر فصاحت کلام عرب نصب بهتر است لکن رفع اجود از آن است زیرا دررفع احتیاجی باضمار و تقدیر نیست .

**اِنَّ النَّصْبَ فِي زَيْداً ضَرَبْتُهُ عَرَبِيٌّ فَصِيحٌ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ وَالرَّفْعُ اَجْوَدُ لِاَنَّ الرَّفْعَ لَايَفْتَقِرُ اِلَى اِضْمَارٍ وَلَاتَقْدِيرِ مَحْذُوفٍ .**

## اعراب مشغول عنه

### نصب «وجوباً» (١)

دروقتیکه قبل ازاسم مشغول عنه ادواتی باشد که معمولا آن ادوات بافعل ذکر میشوند نصب مشغول عنه واجب است .

**١ - اِنْ زَيْداً اَكْرَمْتَهُ اُكْرِمْكَ**

ان حرف شرط، زیداً مشغول عنه منصوب بفعل مقدر، اکرمت فعل ضمیر فاعل، ها مفعول، فعل شرط ، اکرمك فعل ضمیر فاعل جزای شرط .

**٢ - حَيْثُمَا زَيْداً تَلْقَهُ فَاَكْرِمْهُ**

حیثما اسم شرط ، زیداً مشغول عنه منصوب بفعل مقدر، تلقه فعل ضمیر فاعل، ها مفعول فعل شرط، فاء رابط جواب، اکرم فعل ضمیر فاعل، ها، مفعول

لاتجزعي انْ منفساً اهلكته ✿ واذا هلكت فعند ذلك فاجزعي(۱)

ابن مالك دراین مورد میگوید :

والنصب حتم ان تلا السابق ما ✿ يختص بالفعل كان و حيثما

## رفع «وجوباً» (۲)

دروقتیکه بعدازاسم مشغول‌عنه کلمه‌ذکرشود که نگذارد فعل بعد در اسم‌قبل عمل کند در آن‌موقع رفع مشغول‌عنه واجب است .

معمولا این کلمات نمیگذارند مشغول عنه معمول فعل بعد باشد.

**اداة شرط - اداة‌استفهام - اداة تحضیض - لام ابتداء - کم خبریه - حروف مشبهة بالفعل - موصول - واوحال - مانافیه - اذافجائیه .**

۱ - الصديق ان زرته يكرمك ۲ - العلم هل اتقنته ۳ - ابوك هلا احترمته

۴ - الاستاذ لانا مكرمه ۵ - الفقير كم اعطيته ٦ - الكسلان انى عاقبته

۷ - زيد الذي ضربته ۸ - سافرت والشعب ينهاه الخطيب عن الحرب

۹ - زيد ما لقيته ۱۰- دخلت فاذاً الولد يوبخه ابوه

درتمام این امثله مشغول عنه رفعش واجب است زیرا افعال بعدبواسطه موانع نتوانسته‌اند دراسم قبل عمل کنند .

## نصب «مختاراً» (۳)

درموارد ذیل مشغول عنه بنصب خوانده میشود ( مختاراً ) اگر برفع هم آنرا بخوانیم جایز است .

۱ـ دروقتیکه بعد ازفعلی واقع شود که دال بر طلب است (درموردامر ـ نهی ـ ودعا)

اباك اكرمه السائل لاتنهره اخاك وفقه الله

---

(۱) ترجمه : ای زن برای اموال نفیسی که من از بین میبرم جزع مکن، جزع تو باید در آنوقتی باشد که من از بین میروم .

شاهددر نصب مشغول عنه است (منفسا) که بفعل مقدر منصوب ست.

۲ ـ در وقتیکه قبل از آن ذکر شود اداتی که غالباً بافعل همراهند (همزه استفهام - (اذا زمانیة ـ حرف نفی)

أَزَيْداً ضَرَبْتَهُ　　إِذازَيْداً تَلْقاهُ فاكْرِمْهُ　　مازَيْداً لَقيتَهُ

۳ ـ دروقتیکه بعداز جمله فعلیه واقع شود مشروط باینکه بین عاطف واسم مشغول عنه کلمه فاصله نشود (۱)

قامَ زَيدٌ وَعَمْراً أكْرَمْتَهُ　　قامَ زيدٌ و اَماعَمْرو فاكْرمتَهُ
(بی فاصله بنصب)　　(بافاصله برفع)

وَاخْتِيرَ نَصْبٌ قَبْلَ فِعْلٍ ذِي طَلَبْ　　وَ بَعْدَ ما ايلاؤُهُ الْفِعْلَ غَلَبْ

وَ بَعْدَ عاطِفٍ بِلا فَصْلٍ عَلى　　مَعْمُولِ فِعْلٍ مُسْتَقِرٍّ اَوَّلاً

## رفع «مختاراً» (۴)

دراین جمله « زَيدٌ ضَرَبْتَهُ »کلمه ذکر نشده که مشغول عنه را ازفعل بعدمنصرف کند یعنی همراه آن ادواتی نیست که آنرا بجبر بابتدائیت سوق دهد هم مرفوعاً قرائت میشود وهم منصوباً لکن از آنجائیکه ترجیح درعدم اضمار است رفع را بر نصب مقدم میدارند . دراینگونه موارد یعنی موردی که با اسم همراه نباشد آنچه ایجاب نصب میکند و همراه نباشد آنچه ایجاب رفع میکند و نه آنچه نصب در آن ترجیح دارد مشغول عنه مختاراً برفع قرائت میشود .

وَالرَّفْعُ فِي غَيرِ الَّذِي مَرَّ رَجَحْ　　فَما اُبيحَ افْعَلْ وَدَعْ مالَمْ يُبَحْ

## رفع و نصب برابر (۵)

رفع ونصب مشغول عنه در آنوقتی یکسان است که در ما قبل جمله گذشته باشد دارای اسم وفعل (صدرجمله اسم ـ عجز آن فعل) مشغول عنه بصدرعطف میشود

---

(۱) دراین دو آیه مشغول عنه منصوب است
یدخل من یشاء فی رحمته «والظالمین» اعدلهم عذاباً الیما .
فریقاهدی «وفریقا» حق علیهم الضلاله .
(۲) عجز: جزء جمله

مرفوعاً قرائت میشود زَیْدٌ قَامَ وَعَمْرٌو اَکْرَمْتُهُ بعجز عطف میشود به نصب قرائت میشود زَیْدٌ قَامَ وَعَمْراً اَکْرَمْتُهُ

**وَاِنْ تَلَا الْمَعْطُوفَ فِعْلاً مُخْبَراً ... بِهِ عَنِ اسْمٍ فَاعْطِفَنْ مُخَیَّراً**

## وضع مشغول عنه با عوامل که جاری مجرای فعلاند

راجع به عمل اسم فاعل و اسم مفعول مفصلا بحث کرده‌ایم اگر در جمله که عامل ایندو بودند و مشغول عنه وجود داشت اگر اسم فاعل بمعنای ماضی باشد در مشغول عنه عملی ندارد باید برفع خوانده شود و چنانچه بمعنای حال یا استقبال باشد نصب مشغول عنه (بنابر اعمال) جایز است.

**زَیْدٌ اَنَا ضَارِبُهُ اَمْسِ ... زَیْداً اَنَا ضَارِبُهُ الْآنَ**

اگر در وصف الف و لام باشد الف و لام مانع است که وصف در مشغول عنه عمل کند.

**زَیْدٌ اَنَا الضَّارِبُهُ (صحیح) ... زَیْداً اَنَا الضَّارِبُهُ (غلط)**

**وَسَوِّ فِي ذَا الْبَابِ وَصْفاً ذَا عَمَلٍ - بِالْفِعْلِ اِنْ لَمْ یَکُ مَانِعٌ حَصَلَ**

# تنازع

**اِذَا کُنْتَ تُرْضِیهِ وَیُرْضِیکَ صَاحِبٌ ... جِهَاراً فَکُنْ لِلْغَیْبِ اَحْفَظَ لِلْعَهْدِ (۱)**

در بعضی از جملات دیده میشود که دو عامل بر یك معمول رو کرده‌اند یعنی در جمله دو عامل هست و یك معمول و هر یك از آن دو عامل را از آن خود میدانند چون در هیچ موقع یك معمول بیش از یك عامل نخواهد داشت لذا بین این دو عامل بر سر این معمول نزاعی هست و بهمین جهت این مبحث را مبحث تنازع میخوانند.

---

ترکیب: اذا شرطیه، کنت از افعال ناقصه ضمیر اسم آن، ترضیه فعل و فاعل و مفعول، فعل شرط خبر آن (ضمیر بارز عائد است بر صاحب) واو عاطفه، یرضیك فعل و مفعول، صاحب فاعل، جهاراً (عیاناً) منصوب بنا بر ظرفیت، فاء رابط جواب شرط، کن از افعال ناقصه ضمیر اسم آن، فی الغیب جار و مجرور متعلق به کن (الف و لام عوض از مضاف الیه است ـ غیبة) احفظ خبر کن، للعهد جار و مجرور متعلق باحفظ.

ترجمه: همچنان که درظاهر برفیق خود اظهار محبت کرده و اورا از خود راضی میکنی و او نیز بتو محبت کرده و در پی ارضاء خاطر تو است در غیبت او نیز نسبت بعهدی که با او داری وفادار باش.

**اَلتَّنازُعُ عبارَةٌ عن توجُّهِ عامِلَيْنِ اِلی معمولٍ واحِدٍ متأَخِّرٍ عنهما. (۱)**

**۱ - ضَرَبَني واَكْرَمني زَيْدٌ** **۲ - ضَرَبْتُ و اَكْرَمْتُ زَيْداً**

**۳ - ضَرَبْتُ و ضَرَبَني زَيْدٌ** **۴ - اَنَاقاتِلٌ و ضارِبٌ زَيْداً**

درجمله اول دوفعل ( ضرب‌واكرم ) احتياج بفاعل دارند دو عامل هست يك معمول. درجمله دوم‌دوفعل‌احتياج بدومفعول‌دارندیك‌مفعول بيشتر در كلام‌نيست.

درجمله سوم يك فعل طالب مفعول است (فعل‌اول) ويك‌فعل طالب‌فاعل ، يك اسم مرفوع‌فقط‌در كلام ذكرشده است (زيد) .

درجمله‌چهارم دوشبه فعل طالب دومفعولند ،در كلام يك‌مفعول ذكرشده‌است (زيدا) درامثله فوق نزاع‌دو عامل برسر فاعل يامفعول بود ممكن است اين نزاع بر سراسم مجروری باشد «**اِستنفرتُ واَرتشدتُ بعلمك**» هردوفعل طالب اسم مجرورند .

## نظر بصريين و كوفيين

ازآنجائيكه يك‌معمول بيش ازيك عامل نخواهدداشت درمورد عامل معمول باب تنازع بين‌نحويين اختلاف نظر هست .

بنظر كوفيين‌معمول‌ازعامل‌اول‌است‌زيراعامل‌اول‌برای‌اخذاين‌معمول‌اولی‌است .

**وَقالَ الْكُوفِيُّونَ اِعْمالُ الاَوَّلِ اَوْلیٰ لِاَنَّهُ اَوَّلُ الطّالِبينَ و اِحْتِياجُهُ اِلیٰ ذٰلِكَ الْمَطْلُوبِ اَقْدَمُ مِنْ اِحْتِياجِ الثّانی .**

نظر بصريين‌اين‌است كه‌معمول‌ازعامل‌دومی‌است‌زيرااين‌عامل‌نزديك‌بمعمول‌است.

**وَاِنَّما اخْتارَالْبَصْرِيُّونَ اِعْمالَ الثّانی لِاَنَّهُ اَقْرَبُ الطّالِبينَ اِلَی الْمَطْلُوبِ**

شيخ‌رضی‌مينويسد آنچه‌من‌تحقيق كرده‌ام‌در كلام‌عرب‌اعمال‌عامل‌دوم‌بيشتر است .

**والثّانِي اَولیٰ عنداهلِ البَصْرَةِ** **واختـارعكساً غيرُهمْ ذااسْرَةِ**

دراين جمله «**يُحْسِنُ ويُسيءُ اِبناك**» اسم‌مرفوعی كه در آخر جمله‌است (ابناك)

---

(۱) قيدتأخر؛ جملات‌ذيل‌راازموضوع موردبحث خارج نميكند .
«اياك‌ضربت واكرمت - بك‌قمت وبك‌قعدت - زيدا ضربت‌وقتلت»

بعنوان فاعلیت مرفوع است دوفعل ماقبل احتیاج بفاعل دارند این‌فاعل بهریك‌از آن دو نسبت داده شود صحیح‌است الااینکه باید برای‌فعل دیگر فاعلی ازضمائر بارز متناسباً در نظر گرفت زیرااصولا حذف فاعل جایز نیست‌و **اَلْفاعِلُ مُلْتَزَمُ‌الذِّکْرِ**

حال اگر فاعل را بفعل‌اول نسبت‌دادیم جمله بدین صورت‌خواهدبود **یُحْسِنُ و یُسیئانِ اِبْناكَ** واگر بفعل‌دوم‌نسبت دادیم جمله بدین‌صورت خواهدبود **یُحْسِنانِ‌و یُسیءُ اِبْناكَ**

بهرحال یکی ازاین‌دوشق‌را بایداختیار کرد زیراجمله‌اول بدان‌صورت صحیح نیست.

تذکر ۱ - چون کسائی حذف‌فاعل‌راجایز میداندازنظروی‌نیز جمله‌اول‌صحیح‌است.

تذکر ۲ - فراءهم‌چون‌توجه‌دوعامل‌رابراسم‌ظاهرجایز میداندجمله بنظراوصحیح‌است.

تذکر ۳ - حکم نایب فاعل نیز دراین‌باب‌عیناً مانند حکم فاعل‌است.

## نزاع‌نسبت باسم‌منصوب‌وحکم آن

اگر مطلوب عامل غیر مرفوع بوده باشد (مثال ۲ - ٤ -) یعنی عامل طالب مفعول باشد اگرمفعول عمده در کلام نباشد (مفعول ظن واخوات آن نباشدکه در اصل مبتداوخبر بوده‌اند) وطالب هم‌فعل اول‌باشد اضمار در فعل جایزنیست یعنی لزومی ندارد ذکرضمیر دنبال فعل بنا بر این میتوان گفت **ضَرَبْتُ‌وضَرَبَنی‌زَیْدٌ** «یا» **مَرَرْتُ و مَرَّبی زَیْدٌ** لزومی ندارد که‌گفته شود.

**ضَرَبْتُهُ وضَرَبَنی‌زَیْدٌ و مَرَرْتُ بِهِ‌ومَرَّبی‌زَیْدٌ.**

لکن‌اگرطالب فعل‌دوم‌باشد اضماروواجب است (ذکرضمیردرفعل دوم واجب است) بایدگفت **ضَرَبَنی وضَرَبْتُهُ زَیْدٌومَرَّبی ومَرَرْتُ بِهِ زَیْدٌ.**

**پایان کتاب**

✲✲✲✲✲

**اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذی هَدانالِهٰذا وَماکُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا اَنْ هَدانا اللّٰهُ**

# فهرست

# فہرست اسماء و اعلام